بعون صنّاع حکیمی و مکان فضل خلّاق زمین و زمن

میزان الطب

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع رنگین مقبول جهان شد

CHEC... 2002
M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE6954

فهرست میزان الطب فارسی

مقدمه — در علامات کیفیات چهارگانه — ۶

مقاله — در بیان ادویه مفرده و مرکبه و اغذیه مشتمل بر نه فصل — ۷

فصل در ادویه مفرده و مرکبه مصلح اخلاط	۷	فصل در فصد	۱۲	فصل در حجامت و ارسال علق	۱۵
فصل در منضجات	۱۵	فصل در مسهلات و ملینات صفرا و بلغم و مسهل مرکب	۱۸	فصل در مقیئات	۲۴
فصل در مدرات	۲۶	فصل در مقویات دماغ و جگر و دل و معده	۲۸	فصل در اغذیه	۲۹

قسم — در بیان امراض و علاج آن مشتمل بر چند ابواب — ۲۹

باب — در امراض راس مشتمل بر ۲۶ فصل — ۲۹

فصل در صداع	۲۹	فصل در سرسام	۳۱	فصل در جمود	۳۲
فصل در سکته	۳۱	فصل در سبات	۳۲	فصل در بیخوابی	۳۳
فصل در سبات سهری و سهر سباتی	۳۳	فصل در کابوس	۳۴	فصل در صرع	۳۴
فصل در صداع الاطفال	۳۴	فصل در مالیخولیا	۳۴	فصل در جنون	۳۵
فصل در سدر و دوار	۳۵	فصل در نسیان	۳۶	فصل در فالج	۳۶
فصل در خدر	۳۷	فصل در لقوه	۳۷	فصل در تشنج	۳۷
فصل در [illegible]	۳۸	فصل در کزاز	۳۸	فصل در رعشه	۳۸
فصل در اختلاج	۳۸	فصل در لوی	۳۸	فصل در خارش دماغ	۳۹
فصل در عصابه	۳۹			فصل در زکام	۳۹

باب — در امراض عین مشتمل بر [illegible] فصل — ۴۰

فصل در رمد	۴۰	فصل در طرفه	۴۱	فصل در ناخنه	۴۱
فصل در بیاض	۴۱	فصل در سبل	۴۱	فصل در انتفاخ ملتحمه	۴۲
فصل در حکه ملتحمه	۴۲	فصل در توته ملتحمه	۴۲	فصل در وردقه ملتحمه	۴۳
فصل در سیلان اشک	۴۳	فصل در حرقت عین	۴۳	فصل در قمدی	۴۳
فصل در [illegible] چشم	۴۴	فصل در قرحه عین	۴۴	فصل در کمنه	۴۴
فصل در شبکوری	۴۵	فصل در روزکوری	۴۵	فصل در صداع حدقه و شقیقه اجفان	۴۵
فصل در بیرون آمدن چشم	۴۵	فصل در بلند شدن قرنیه	۴۵	فصل در بثور القرنیه	۴۶
فصل در [illegible]	۴۶	فصل در حول	۴۶	فصل در اتساع و انتشار	۴۷
فصل در ضیق	۴۷	فصل در تخیلات	۴۷	فصل در نزول الماء	۴۸
فصل در سده عصبه مجوفه	۴۹	فصل در گریه چشم	۴۹	فصل در ضعف بصر	۴۹
فصل در ذهاب بصر	۵۰	فصل در خفش	۵۰	فصل در نشور	۵۰
فصل در لاغری چشم	۵۰			فصل در نقص العین	۵۰

باب — در امراض جفن و هدب مشتمل بر [illegible] فصل — ۵۱

صفحه	فصل	عنوان
۵۱	فصل ۱	در کمنه پلک
۵۱	فصل ۲	در استرخاء الجفن
۵۱	فصل ۳	در التصاق الجفن
۵۱	فصل ۴	در کوتاه شدن پلک
۵۱	فصل ۵	در شرناق
۵۱	فصل ۶	در عقده
۵۲	فصل ۷	در شعر منقلب
۵۲	فصل ۸	در انتشار الاهداب
۵۲	فصل ۹	در بیاض الاهداب
۵۲	فصل ۱۰	در جرب الاجفان
۵۲	فصل ۱۱	در برد
۵۲	فصل ۱۲	در صلابت جفن
۵۲	فصل ۱۳	در سلاق
۵۳	فصل ۱۴	در قمل الاجفان
۵۳	فصل ۱۵	در شعیره
۵۳	فصل ۱۶	در توته الاجفان
۵۳	فصل ۱۷	در تحجر جفن
۵۳	فصل ۱۸	در قروح الجفن
۵۳	فصل ۱۹	در تهیج الاجفان
۵۳	فصل ۲۰	در ثولول
۵۴	فصل ۲۱	در شعری
۵۴	فصل ۲۲	در نمله پلک
۵۴	فصل ۲۳	در سعفه پلک
۵۴	فصل ۲۴	در سلعه پلک
۵۴	فصل ۲۵	در زرقت و خضرت جفن
۵۴	فصل ۲۶	در ناسور گوشه چشم
۵۴	فصل ۲۷	در [illegible] جفن
۵۵	فصل ۲۸	در زیاده شدن گوشت گوشه چشم
۵۵	باب ۴	در امراض اذن یعنی گوش مشتمل بر دوازده فصل
۵۵	فصل ۱	در وجع الاذن
۵۵	فصل ۲	در ورم گوش
۵۶	فصل ۳	در قرحه گوش
۵۶	فصل ۴	در طرش و وقر و غیره
۵۶	فصل ۵	در دخول الحصا
۵۷	فصل ۶	در طنین و دوی
۵۷	فصل ۷	در انفجار الاذن
۵۷	فصل ۸	در انکسار الاذن
۵۷	فصل ۹	در انقلاع الاذن
۵۷	فصل ۱۰	در شقاق گوش
۵۷	فصل ۱۱	در حکة الاذن
۵۸	فصل ۱۲	در جرب الاذن
۵۸	باب ۵	در امراض الانف مشتمل بر یازده فصل
۵۸	فصل ۱	در بطلان شامه
۵۸	فصل ۲	در نتن و شم
۵۸	فصل ۳	در بواسیر الانف
۵۸	فصل ۴	در بثور الانف
۵۹	فصل ۵	در قروح الانف
۵۹	فصل ۶	در رعاف
۵۹	فصل ۷	در بخر الانف
۶۰	فصل ۸	در رض الانف
۶۰	فصل ۹	در عطسه
۶۰	فصل ۱۰	در جفاف الانف
۶۰	فصل ۱۱	در حکة الانف
۶۰	باب ۶	در امراض لسان و دهان مشتمل بر هجده فصل
۶۰	فصل ۱	در ورم لسان
۶۱	فصل ۲	در ثقل اللسان
۶۱	فصل ۳	در عظم اللسان
۶۱	فصل ۴	در استرخاء اللسان
۶۱	فصل ۵	در شقاق اللسان
۶۲	فصل ۶	در جفاف اللسان
۶۲	فصل ۷	در خشونة اللسان
۶۲	فصل ۸	در حکة اللسان
۶۲	فصل ۹	در ضفدع اللسان
۶۲	فصل ۱۰	در فساد ذوق
۶۳	فصل ۱۱	در بطلان ذوق
۶۳	فصل ۱۲	در تقشر زبان
۶۳	فصل ۱۳	در بثور الفم
۶۳	فصل ۱۴	در ریش دهن
۶۳	فصل ۱۵	در آکلة الفم
۶۴	فصل ۱۶	در کثرت لعاب دهن
۶۴	فصل ۱۷	در بخر الفم
۶۴	فصل ۱۸	در ورم الحنک
۶۴	باب ۷	در امراض شفت یعنی لب مشتمل بر ۹ فصل
۶۴	فصل ۱	در بیان سپیدی لب
۶۴	فصل ۲	در تشقق و تقشر لب
۶۵	فصل ۳	در اختلاج الشفة یعنی پریدن لب
۶۵	فصل ۴	در خورده شدن و کشیده شدن لب
۶۵	فصل ۵	در بواسیر الشفة
۶۵	فصل ۶	در ورم الشفة یعنی آماس لب
۶۵	فصل ۷	در بثور لب
۶۶	فصل ۸	در قروح لب
۶۵	فصل ۹	در آکله لب
۶۵	باب ۸	در امراض دندان و بن دندان مشتمل بر شانزده فصل و فائده

فصل در درد دندان ۶۵
فصل در [illegible] شدن و سوراخ دار شدن دندان ۶۶
فصل در جنبش دندان ۶۷
فصل بر هم سودن دندان بخواب ۶۸
فصل برآمدن خون از لثه ۶۸
فصل در کند شدن دندان ۶۶
فصل در حفر ۶۷
فصل در دراز شدن دندان ۶۷
فصل بآسانی برآمدن دندان کودک ۶۸
فصل در قرحه و ناسور لثه ۶۸
فصل در زائد پوست بر لثه ۶۸
فصل در ذهاب جلاء الاسنان ۶۶
فصل در تغیر رنگ دندان ۶۷
فصل در خارش دندان ۶۸
فصل در ورم لثه ۶۸
فصل در نقصان و استرخای لثه ۶۸

باب ۹ در امراض حلق و لهات و مری مشتمل بر هفده فصل ۶۹
فصل در ورم لهات ۶۹
فصل در بثور حار محرق ۷۱
فصل در تعلق خار یا ماهی بحلق ۷۲
فصل در خاریدن مری ۷۲
فصل در تدبیر مخنوق ۷۳
فصل در قروح المری ۷۳
فصل در استرخای لهات ۶۹
فصل در تعلق علق بحلق ۷۱
فصل در انطباق المری ۷۲
فصل در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه ۷۲
فصل در عسر البلع ۷۳
فصل در خناق ۶۹
فصل در بلع الابره ۷۲
فصل در استرخای حنجره ۷۲
فصل در تدبیر غشدیق ۷۳
فصل در ورم المری ۷۳
فصل در بحة الصوت ۷۴

باب ۱۰ در امراض ریه و صدر مشتمل بر نه فصل ۷۴
فصل در ضیق نفس ۷۴
فصل در نفث المدة ۷۸
فصل در اورام جنب ۸۰
فصل در سرفه ۷۵
فصل در ذات الریه ۷۸
فصل در احتقان مده در صدر ۸۲
فصل در نفث الدم ۷۶
فصل در سل ۷۹
فصل در جمود الصدر ۸۲

باب ۱۱ در امراض قلب مشتمل بر ده فصل ۸۲
فصل اندر سوء مزاج قلب ۸۴
فصل در ورم اذنی القلب ۸۵
فصل در تقشر القلب ۸۶
فصل در خفقان ۸۳
فصل در علت دخانیه ۸۶
فصل در قذف القلب ۸۶
فصل در احتواء الرطوبة على القلب ۸۶
فصل اندر غشی ۸۳
فصل در ضغطة القلب ۸۶
فصل در جذب القلب ۸۶

باب ۱۲ در امراض پستان مشتمل بر پنج فصل ۸۷
فصل در قلة اللبن ۸۷
فصل در تجبن اللبن ۸۸
فصل در کثرت و درور لبن ۸۷
فصل در اورام و تعقد پستان ۸۸
فصل در رض الثدی ۸۸

باب ۱۳ در امراض معده مشتمل بر سی و یک فصل ۸۹
فصل در سوء مزاج معده ۸۹
فصل در هیضه ۹۱
فصل در شهوت کلبی ۹۴
فصل در عطش مفرط ۹۵
فصل در قروح و بثور معده ۹۶
فصل در قی و تهوع و غثیان ۹۷
فصل در وجع المعده ۸۹
فصل در نقصان و بطلان شهوت طعام ۹۲
فصل در جوع البقر ۹۴
فصل در ورم معده ۹۶
فصل در نفخ ۹۷
فصل در قی الدم ۹۸
فصل در ضعف الهضم ۹۱
فصل در فساد شهوت ۹۳
فصل در جوع [illegible] ۹۵
فصل در دبیلة المعده ۹۶
فصل در جشاء و تثاؤب و تمطی ۹۷
فصل در جمود الدم ۹۸

۹۹	فصل ۱۹ در فواق	۱۰۰	فصل ۲۰ در انقلاب المعده	۱۰۰	فصل ۲۱ در قلق المعده
۱۰۰	فصل ۲۲ در اختلاج المعده	۱۰۰	فصل ۲۳ در وجع الفؤاد	۱۰۰	فصل ۲۴ در حرقت معده
۱۰۰	فصل ۲۵ در استرخای معده	۱۰۱	فصل ۲۶ در تحلیل [illegible] معده	۱۰۱	فصل ۲۷ در تشنج معده
۱۰۱	فصل ۲۸ در صلابة المعده	۱۰۲	فصل ۲۹ در صلابت عضلات	۱۲۰	فصل ۳۰ در ذرب و [illegible]
		۱۰۳	فصل در تصغر معده		

۱۰۳ باب ۱۴ در امراض کبد مشتمل بر شانزده فصل

۱۰۳	فصل ۱ در سوء مزاج جگر	۱۰۴	فصل ۲ در ضعف کبد	۱۰۵	فصل ۳ در سده کبد
۱۰۶	فصل ۴ در سده ماساریقا	۱۰۶	فصل ۵ در نفخة الکبد	۱۰۶	فصل ۶ در وجع الکبد
۱۰۶	فصل ۷ در شرقه	۱۰۶	فصل ۸ در ورم کبد	۱۰۷	فصل ۹ در ورم عضلهای شکم
۱۰۸	فصل ۱۰ در دبیله کبد	۱۰۸	فصل ۱۱ در بثور سطح کبد	۱۰۸	فصل ۱۲ در خفقة الکبد
۱۰۸	فصل ۱۳ در حصاة الکبد	۱۰۸	فصل ۱۴ در تصغر الکبد	۱۰۸	فصل ۱۵ در قیام کبدی
۱۱۸	فصل ۱۶ در سوء القنیه			۱۱۰	فصل ۱۷ در [illegible]

۱۱۳ باب ۱۵ در امراض طحال مشتمل بر هشت فصل

۱۱۳	فصل ۱ در یرقان	۱۱۵	فصل ۲ در سوء مزاج طحال	۱۱۶	فصل ۳ در ورم طحال
۱۱۷	فصل ۴ در تصلب طحال	۱۱۵	فصل ۵ اندر ضعف طحال	۱۱۶	فصل ۶ اندر سده طحال
۱۱۷	فصل ۷ اندر نفخة الطحال			۱۱۸	فصل ۸ در حجارة الطحال

۱۱۹ باب ۱۶ در امراض امعا مشتمل بر نه فصل

۱۱۸	فصل ۱ در زلق الامعا	۱۱۹	فصل ۲ در اسهال و سحج و غیره	۱۲۰	فصل ۳ در خروج المعده
۱۲۱	فصل ۴ در پیچش	۱۲۱	فصل ۵ در دود امعا	۱۲۲	فصل ۶ در نفخ و قراقر
۱۲۲	فصل ۷ در قولنج	۱۲۴	فصل ۸ در بعض امراض شکم	۱۲۴	فصل ۹ اندر کرم شکم

۱۲۵ باب ۱۷ در امراض مقعد مشتمل بر نه فصل

۱۲۵	فصل ۱ در بواسیر	۱۲۵	فصل ۲ در بواسیر رگی	۱۲۶	فصل ۳ در ناصور مقعد
۱۲۶	فصل ۴ در ورم مقعد	۱۲۶	فصل ۵ در شقاق مقعد	۱۲۷	فصل ۶ در استرخای فرج
۱۲۷	فصل ۷ در خروج المقعد	۱۲۷	فصل ۸ در [illegible] المقعد	۱۲۷	فصل ۹ در حکة المقعد

۱۲۷ باب ۱۸ در امراض کلیه مشتمل بر ده فصل

۱۲۷	فصل ۱ در سوء مزاج کلیه	۱۲۷	فصل ۲ در هزال الکلیه	۱۲۸	فصل ۳ در ضعف الکلیه
۱۲۸	فصل ۴ در ریح الکلیه	۱۲۸	فصل ۵ در وجع الکلیه	۱۲۸	فصل ۶ در ورم کلیه
۱۲۹	فصل ۷ در قروح الکلیه	۱۲۹	فصل ۸ در جرب الکلیه	۱۲۹	فصل ۹ در زیابیطس
		۱۲۹	فصل ۱۰ در حصاة و ریگ گرده		

۱۲۹ باب ۱۹ در امراض مثانه مشتمل بر چهارده فصل

۱۲۹	فصل ۱ در ورم مثانه	۱۳۰	فصل ۲ در قروح مثانه	۱۳۰	فصل ۳ در جرب مثانه
۱۳۱	فصل ۴ در جمود الدم فی المثانه	۱۳۱	فصل ۵ در وجع مثانه	۱۳۱	فصل ۶ در خلع مثانه

۱۳۲ فصل ۷ در انتفاخ مثانه	۱۳۲ فصل ۸ در حصاة المثانه	۱۳۳ فصل ۹ در حرقت بول
۱۳۳ فصل ۱۰ در احتباس بول	۱۳۵ فصل ۱۱ در تقطیر بول	۱۳۵ فصل ۱۲ در سلس البول
۱۳۵ فصل ۱۳ در بول الفراش		۱۳۵ فصل ۱۴ در بول الدم

۱۳۶ باب ۲۰ در امراض مخصوص بمردان مشتمل بر بیست و چهار فصل

۱۳۶ فصل ۱ در نقصان باه از ضعف شهوت و استرخای آلت	۱۳۷ فصل ۲ در سرعت انزال	۱۳۸ فصل ۳ در کثرت شهوت
۱۳۸ فصل ۴ در ورود منی و مذی	۱۳۹ فصل ۵ در منی الدم	۱۳۹ فصل ۶ در کثرت احتلام
۱۳۹ فصل ۷ در دوام قیام قضیب	۱۳۹ فصل ۸ در کسر لیله	۱۴۰ فصل ۹ در ابنه
۱۴۰ فصل ۱۰ در اورام انثیین	۱۴۰ فصل ۱۱ در تعظیم الانثیین	۱۴۰ فصل ۱۲ در قاقعونا
۱۴۱ فصل ۱۳ در وجع الانثیین	۱۴۱ فصل ۱۴ در تصغر الخصیه	۱۴۱ فصل ۱۵ در ارتفاع الخصیه
۱۴۱ فصل ۱۶ در دوالی الصفن	۱۴۱ فصل ۱۷ در استرخای الصفن	۱۴۱ فصل ۱۸ در قروح قضیب و خصیه
۱۴۲ فصل ۱۹ در جذام قضیب	۱۴۲ فصل ۲۰ در حکه خصیه و قضیب	۱۴۲ فصل ۲۱ در شقاق قضیب
۱۴۲ فصل ۲۲ در ثالیل و بثور قضیب	۱۴۲ فصل ۲۳ در سده مجاری قضیب	۱۴۲ فصل ۲۴ در اعوجاج قضیب

۱۴۳ باب ۲۱ در امراض صفاق و ثرب و مراق مشتمل بر سه فصل

۱۴۳ فصل ۱ در فتق	۱۴۴ فصل ۲ در فتق مراق البطن و غیره	۱۴۴ فصل ۳ در نتو السره

۱۴۴ باب ۲۲ در امراض مخصوص بزنان مشتمل بر بیست و پنج فصل

۱۴۴ فصل ۱ در عقر	۱۴۶ فصل ۲ در کثرت اسقاط	۱۴۶ فصل ۳ در عسر ولادت
۱۴۶ فصل ۴ در احتباس مشیمه و موت جنین	۱۴۷ فصل ۵ در احتباس نفاس	۱۴۷ فصل ۶ در رجا
۱۴۸ فصل ۷ در کثرت طمث	۱۴۸ فصل ۸ در قروح و جرب رحم	۱۴۹ فصل ۹ در شقاق رحم
۱۴۹ فصل ۱۰ در حکه رحم	۱۴۹ فصل ۱۱ در بواسیر رحم	۱۴۹ فصل ۱۲ در بثور رحم
۱۴۹ فصل ۱۳ در ثالیل رحم	۱۴۹ فصل ۱۴ در ناصور رحم	۱۴۹ فصل ۱۵ در سیلان رحم
۱۴۹ فصل ۱۶ در سیلان منی زنان	۱۵۰ فصل ۱۷ در احتباس طمث	۱۵۰ فصل ۱۸ در رتق
۱۵۰ فصل ۱۹ در بثور رحم	۱۵۱ فصل ۲۰ در میلان رحم	۱۵۱ فصل ۲۱ در اورام رحم
۱۵۱ فصل ۲۲ در دبیله رحم	۱۵۲ فصل ۲۳ در سرطان رحم	۱۵۲ فصل ۲۴ در اختناق رحم
۱۵۲ فصل ۲۵ در اجتماع آب در رحم		۱۵۲ فصل ۲۶ در نفخه رحم

۱۵۳ باب ۲۳ در امراض ظهر و اطراف مشتمل بر هشت فصل

۱۵۳ فصل ۱ در حدبه	۱۵۴ فصل ۲ در وجع ظهر	۱۵۴ فصل ۳ در وجع خاصره
۱۵۴ فصل ۴ در وجع المفاصل	۱۵۶ فصل ۵ در دوالی	۱۵۶ فصل ۶ در داء الفیل
۱۵۶ فصل ۷ در وجع العقب		۱۵۷ فصل ۸ در وجع کف الرجل

۱۵۷ باب ۲۴ در حمیات مشتمل بر پنج فصل

۱۵۸ فصل ۱ در حمی یوم	۱۵۸ فصل ۲ در حمی خلطی	۱۶۴ فصل ۳ در حمی دق
۱۶۰ فصل ۴ در حمی جدری		۱۶۵ فصل ۵ در حمی وبائی

۱۶۵ باب ۲۵ در اورام مشتمل بر دوازده فصل

۱۶۵	فصل ۱ در اورام	۱۶۴	فصل ۳ متعلق بلون و جلد	۱۷۶	فصل ۳ در انچه بطبعی تعلق دارد
۱۶۶	فصل ۲ در امراض اظافیر	۱۶۸	فصل ۴ در آثار حمل و پستان	۱۸۱	فصل ۸ فی الجراحات
۱۸۱	فصل ۳ فی القروح	۱۸۲	فصل ۵ در سقطه و ضربه	۱۸۲	فصل ۹ در تدبیر مسموط
۱۸۳	فصل ۴ فی الکسر والخلع والوثی والوهی	۱۸۳	فصل ۱۱ در تدبیر زهر خورده	۱۸۳	فصل ۱۲ در معالجه گزیدن زهردار

فهرست ادویه مفرده و مرکبه و کیفیت مزاج هر یک

ادویه مفرده ۱۹۷

الالف ۱۰ اسفناج ۹ انیسون ۱۵ اصل السوس ۶ انجیر ۲ اسفیذاج ۱۱ انزروت ۱۵ اقاقیا ۱۵ اسطوخودوس ۱۷ افسنتین ۲۱ اجاص ۲۱ افتیمون ۲۳ آمله ۲۲ اسفاناخ ۲۲ ابهل ۱۲ انار شیرین ۲۹ ابریشم ۲۸ اشنه ۲۸ اظفار الطیب ۲۷ اشنان ۱۹ اسطوخودوس ۱۱۳ ارزه ۲۰ الباء الموحده ۲۱ بهدانه ۵ بادیان ۶ بزرقطونا ۶ برنجاسف ۶ بابونه ۸ برگ بید ۹ بید ۹ بسیاوشان ۱۴ بادرنجبویه ۱۷ بالنگو ۲۳ بوزیدان ارمنی ۱۲ بوزیدان ۲۴ بهارنارنج ۳۸ بهی ۲۸ بادام ۲۸ بادروج ۲۳ بلادر ۲۸ بندق ۲۸ بید ۲۸ بنفشه ۲۸ بهمنین ۲۸ بادنجان کابلی ۲۲ بیض ۴۷ التا المثناة الفوقانیه ۱۴ تخم کشوث ۶ تخم خرفه ۷ تخم خربزه ۱۰ تخم شبت ۱۰ تربد ۱۰ تنبول ۱۱ ترمس ۱۳ تمر هندی ۱۲ تربد ۲۲ ترب ۲۲ تخم کدو ۲۷ الجیم ۱۶ جند بیدستر ۹ جو ۱۰ جلنار ۱۵ جدوار ۲۴ جوز بوا ۲۸ خیار ۱۸ الحاء المهمله حضض ۱۰ حلتیت ۲ حب الملوک ۲ حب النیل ۲ حرمل ۲ حجر الیهود ۲ حجر ارمنی ۲۳ حنا ۲۸ حب البلسان ۲۸ حجر الیهود ۳۲ الخاء المعجمه خرفه ۵ خیار ۵ خیارچنبر ۱۰ خربق ۱۰ خشت ۱۰ خیار شنبر ۱۹ خسک ۲۱ خطمی ۱۴ خشخاش ۲۵ الدال المهمله ۲۴ دم الاخوین ۵ ادهان ۱۵ حیوانات ۲۸ دراج ۲۸ دورنج ۲۸ الراء المهمله ریحان ۱۰ ریگ روغن ۲۴ ربوب ۲۶ ریباس ۲۹ الزاء المعجمه زعفران ۹ زوفای خشک ۲۲ زنجبیل ۲۲ زرنباد ۲۹ زاک ۴۸ زفت ۲۰ زرنیخ ۲۰ السین المهمله سنبل الطیب ۶ سپستان ۶ سبوس ۹ سرکه ۹ سورنجان ۱۰ سعد ۱۰ سقمونیا ۱۱ سنای مکی ۲۳ سداب ۲۲ سلیخه ۲۷ ساذج هندی ۲۸ سفال ۴۲ سریش ۹ سرطان ۱۵ سنگ یشم ۲۸ سیر ۲۸ سلخ الحیه ۱۲۵ الشین المعجمه شونیز ۹ شب یمانی ۱۵ شاهتره ۱۶ شکاعی ۱۸ شیر خشت ۱۹ شحم حنظل ۲۲ شکر سفید ۲۲ شمع ۲۶ شیطرج ۲۶ شقاقل ۲۸ شادنه ۲۵ الصاد المهمله صندل ۵ صبر ۵ صعتر ۱۰ صمغ عربی ۱۵ صابون ۲۴ الطاء المهمله طباشیر ۲۸ العین المهمله عنبر ۹ عود ۹ عناب ۱۲ عنب الثعلب ۱۹ عسل ۲۶ علک البطم ۱۱۲ الغین المعجمه غاریقون ۲۲ غالیه ۲۹ غافث ۲۹ الفاء فرنجمشک ۱۸ فاوانیا ۲۸ فنجنکشت ۱۳۱ القاف ۸ قاقله ۹ قرنفل ۹ قسط ۱۰ اقلیمیا ۱۵ قنطوریون ۲۲ قنبیل ۲۹ قرفه ۲۸ قثاء الحمار ۱۷ الکاف ۲۲ کاسنی ۵ کشنیز ۵ کاهو ۵ کمون ۶ گاوزبان ۷ گل بنفشه ۹ گل خطمی ۹ گلاب ۹ کندر ۱۰ کندش ۱۰ کبابه ۲۲ گلسرخ ۱۰ گاورس ۱۰ کندر ۱۰ گل نیلوفر ۱۶ کاکنج ۲۷ کبابه ۲۷ گل مختوم ۲۹ کهربا ۲۹ کرویا ۲۸ کرنب ۵۶ گل ارمنی ۵۹ اللام ۴۲ لبلاب ۲ لوبیا ۲ لک ۹۱ لاعیه ۱۹ المیم ۱۲ مویز ۶ مشک ۹ مرو ۱۰ مرزنجوش ۱۰ مرداسنگ ۱۵ مامیران ۲۲ مصطکی ۳۳ ملح نفطی ۳۳ موم ۳۳ مرداسنگ ۲۲ ماکیانی ۲۸ مشکطرامشیع ۲۸ النون ۲۹ نمک ۱۰ نان کلاغ ۲۶ نانخواه ۲۷ نارنج ۲۸ ناردین ۲۹ نوشادر ۲۰ الواو ورق نقره ۲۸ ورق طلا ۲۸ الهاء هلیله ۲۳ هلیله کابلی ۲۳ هلیله سیاه ۲۳ الیاء المثناة التحتیه یاقوت ۲۹

فہرست ادویۂ مرکبہ الالف اطریفل ۳۲ انوشدارو ۱۳۵ اکسیر ۱۳۶ املج ۱۵۲ انقرا ۸۹ اطریفل غددی ۱۶۷ الباء الموحدہ
باسلیقون ۴۲ برود منفسجی ۵۲ بنادق البزور ۱۲۹ التاء المثناۃ الفوقانیۃ اتریاق ۴۰
الجیم ۶ جوارش زنجبیل ۶ جوارش بلادر ۳ جوارش جالینوس ۹۰ جوارش عود ۱۰۱ جوارش کشنیز
خوزی ۱۲۲ جلاب ۱۶۵ الحاء المہملۃ حب قوقایا ۳۶ حب المسک ۶۴ حب اوند ۱۱۱ حب خنازیر ۱۷۰
حب اصلی ۱۷۰ جنسو ۱۷۲ الدال المہملۃ دواء المسک ۱۳ دواء قوزاء ۸۱ دواء التوخیین ۱۲۸ دواء [illegible] ۱۶۴
الذال المعجمۃ ذرور صفر ۴۵ الراء المہملۃ ۳ روغن نیلوفر ۹ روغن تخم کدو ۹ روغن خشخاش ۹
روغن گل ۱۰ روغن بادام ۱۰ روغن خیری ۳۴ روغن شبنائی ۵۲ روغن زعفران ۸۲ روغن مصطگی ۱۰۶ روغن
عقرب ۱۲۲ روغن خشک ۱۳۲ روغن قسط ۱۳۶ روغن [illegible] ۱۳۷ روغن ناردین ۱۴۸ روغن سنا ۱۶۹ روغن گندم ۱۷۲
روغن آملہ ۱۷۶ روغن لادن ۱۷۷ روغن سورنجان ۱۷۷ روغن شبت ۱۷۹ الزاء المعجمۃ
زرعونی ۱۳۶ السین المہملۃ ۱۱۴ سکنجبین ۴ سکنجبین فنیتونی ۷ سیاہی ۵۹ سورنجان ۴۴ سنون [illegible]
سکنجبین سفرجلی ۹۱ سفوف زلق الامعاء ۱۰۲ سفوف حب الرمان ۱۰۲ سکنجبین بزوری معتدل ۱۰۶
سکنجبین بزوری حار ۱۰۶ سفوف حرف ۱۱۸ سفوف مقلیاثا ۱۱۹ سفوف الطین ۱۱۹ سکنجبین عنصلی ۱۴۱ الشین
المعجمۃ ۲۹ شربت عناب ۴ شربت صندل ۴ شربت کدو ۴ شربت آلو ۶ شربت بنفشہ ۶ شربت
نیلوفر ۶ شربت بالنگو ۷ شربت لیمو ۱۳ شربت انار ترش ۱۳ شربت گل ۲۰ شیاف دینار ۴۴ شیاف احمر ۴۴
شیاف کندر ۴۴ شیاف ابیض کندری ۴۴ شیاف احمر لین ۴۴ شیاف سرب ۴۵ شیاف زنگار ۴۵ شربت
خشخاش ۴۶ شربت زوفا ۴۶ شربت ریحانی ۶۰ شربت گاؤزبان ۸۵ شراب افسنتین ۹۰ شربت دینار ۱۰۶
شربت گل مکرر ۱۱۱ شربت بزوری بارد ۱۲۱ شربت بزوری حار ۱۱۲ شربت حب الآس ۱۲۰ شربت انجبار ۱۲۲
شراب فیلفوس ۱۳۴ الصاد المعجمۃ ضماد شوصہ ۷۸ الطاء المہملۃ ۱۰ طلاء [illegible] ۱۶۹
الفاء ۳۰ فلدفیون ۶۴ فلونیا ۶۴ فلافلی ۱۲۲ القاف ۱۷ قرص طباشیر لین ۶ قرص طباشیر قابض ۹
قرص کافور ۲۶ قرص کوکب ۹ قرص افسنتین ۹۰ قرص سنبل ۹۶ قرص ایلادیس ۹۶ قرص کہربا ۱۰۱
قرص انبرباریس ۱۱۱ قرص زریعون مدر ۱۱۱ قرص کبیر ۱۱۷ قرص گلنج ۱۲۹ قرص [illegible] ۱۲۹ قرص
بول الدم ۱۳۵ قیروطی ۱۳۱ قرص گل ۱۹۱ الکاف ۲۶ کشتہ ۱۷ کحل الجواہر ۵ کحل عزیزی ۵ کمونی ۱۰۶
گل کلانج گلقند ۱۱۱ [illegible] ۱۱۱ المیم ۴۳ معجون [illegible] ۴ معجون نجاح ۵ معجون فلاسفہ ۳۴ مرہم [illegible]
مرہم زنگار ۵۵ مفرح یاقوتی ۸۵ مفرح دلکشا ۸۵ مفرح شیخ الرئیس ۸۵ مفرح معتدل ۸۶ مثلث ۱۱۶ مرہم اسود ۱۲۴
معجون [illegible] ۱۲۰ معجون ماسک البول ۱۲۹ معجون عقرب ۱۲۹ معجون حجر الیہود ۱۲۹ ماء الاصول حار ۱۳۲ معجون بزور ۱۳۹
معجون شبت [illegible] ۱۳۷ مرہم باسلیقون ۱۴۹ مرہم رسل ۱۵۲ مرہم داخلیون ۱۶۰ مرہم [illegible] ۱۸۰ مرہم کافور ۱۸۰ مرہم
[illegible] ۱۸۱ النون ۲۴ نقوع [illegible] ۲۹ نقوع فواکہ ۴۴ نزد ۵۹ نوشدارو ۹۰

فہرست بعض فوائد متعلقہ حواشی

وجہ [illegible] حب السوس ۱۷ دستور تشویہ سقمونیا ۱۲ طریق غسل لاجورد ۳۳ طریق آب کشک جو ۴۱
طریق ماء الفرفع ۴۷ طریق ماء البطیخ ۴۷ طریق ماء العسل ۴۸ طریق ماء اللحم ۶۲ طریق [illegible] طریق [illegible] ۱۵۶

بعون صانع حکیم و بفضل خلاق منان

میزان الطب

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع رسیده مطبوع جهان شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وعلى آله الطاهرين اما بعد
العبد الجانی محمد ارزانی المسمی به محمد اکبر میگوید که چون اطفال فقیر و دیگر اعزه در صدد
خواندن علم طب بودند مختصری که صبیان را تعلم آن آسان بود و بعبارتی موجز که مشتمل بر
فواید بسیار است تالیف نمودم و بمیزان الطب موسوم ساختم حکیم مطلق سبحانه
متعلمان مبارک و مفید گرداناد بمنه و کرمه و این مختصر مشتمل است بر سه مقاله

مقاله اول در علامات کیفیات چهارگانه یعنی حرارت برودت رطوبت و یبوست
بدانکه حرارت را بپارسی گرمی گویند و نشان گرمی غلبه تشنگی است و سوزش و زردی
یا سرخی عضو و از سردی راحت یافتن اما اگر سبب گرمی یادتی خون بود دیگر آنکه سر و
خمیازه و وازه و پینکی و گندی حواس شیرینی دهن سرخی رنگ تن سرخی زبان و
برامدن بثلها و بثرها و برامدن خون از بن دندان و از بینی و کسل و کاهلی و درد اعضا
دلیل است و اگر سبب گرمی زیادتی صفرا بود زردی رنگ تن زبان زردی چشم و تلخی
دهن خشکی و درشتی زبان و بینی و تشنگی مفرط و ضعف اشتهای طعام غثیان

وقشعریره دلیل آنست و برودت را بپارسی سردی گویند و نشان غلبهٔ سردی نابودن
تشنگی و سوزش ست و سپیدی یا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی زیادتی بلغم باشد
سپیدی بدن نرمی و سستی و سردی پوست و ضعف هضم و آروغ ترش و بسیاری خواب
و کندی حواس و برامدن لعاب دهن و آب بینی رقیق غیر سوزان دلیل آنست و اگر سبب سردی
غلبهٔ سودا بود لاغری و سیاهی بدن و سیاهی و غلظت خون و زیادتی فکر و حلهٔ
سر معده و اشتهای کاذب دلیل آنست و نشان غلبهٔ رطوبت یعنی تری سستی عضو
و هر انچه ضد یبوست بود و پس اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط
حرارت بود خواه از مادهٔ خون و اگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد
خواه برودت فقط یعنی ساده بود خواه از مادهٔ بلغم و نشان غلبهٔ یبوست یعنی
خشکی درشتی و لاغری ست و بیرونقی و خشکی بدن پس اگر با مادهٔ صفرا بود علامت صفرا
گفته شد و اگر با مادهٔ سودا بود نشان آن نیز گذشت و پوشیده نماند که خلط چهار است
خون و بلغم و سودا و صفرا و قوام بدن از اخلاط ست و حدوث اکثر امراض از
زیادتی و کمی انهاست خون گرم و تر ست و صفرا گرم و خشک و بلغم سرد و تر و سودا
سرد و خشک اما باد خطا نیست سرد که از اخلاط متولد میشود و بیشتر از بلغم و سودا میشود
اما در قوام بدن دخلی ندارد بخلاف ارواح اگرچه آن نیز از اخلاط بسبیل بخار می شود
اما بقای حیات بدن موقوف بر آنست هر چه بدنست مقالهٔ دوم در بیان ادویهٔ
مفرده و ذکر که حسب حاجت و اغذیه مناسب حال و درین مقاله چند فصل ست

فصل اول

در معدلات یعنی ادویه که اخلاط را از طبع و قدر خود متغیر شده باشد بحالت اصلی
باز آرد و معدل هر خلط جدا جدا گفته شود انشاء الله تعالی باید دانست که تغیر خون

بر چهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود سوم آنکه
قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل در مقابل تغییر باید و هر یکی از آن
گفته آید ان شاء الله تعالی ادویه که جوش خون را نشاند نیست تخم کاسنی تخم کاهو کشنیز
گل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت عناب شربت صندل شربت کدو و مانند آن
و باشد ادویه که خون غلیظ را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاهتره
با ماء العسل هر چه مخرج سودا است غلظت خون را دور کند و غلظت خون باشد از
آمیختن سودا با خون باشد و از آمیزش با بلغم غلیظ نیز باشد و آنجا که غلظ خون از
بلغم بود مسهل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشیها دهند و پیش از گشادن باد
سودا مدرات باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد رنگ خون سپیدی زند و اگر سودا
با خون آمیزد سیاهی زند ادویه که خون رقیق یعنی تنک را باعتدال آرد اگر رقت خون
اگر بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون سپیدی می زند و تدبیر وی برآوردن بلغم است
بمسهل و بی هلیله کابلی درین باب اثر تمام دارد و برای خشکی رطوبت مانند گل ارمنی
و پر سیاوشان مانند آن هر چه خشک باشد بکار می باشد و مالیدن بدن ریاضت
نمودن نافع است و اگر بسبب آمیزش صفرا بود کفهای زرد بالای خون پدید آید
تدبیر وی برآوردن صفرا است بمسهلات و هلیله زرد درین باب اثر تمام دارد
و شربت عناب آب عدس همه آنچه سرد است در جوش خون گفته شد نفع دارد
و آب کاسنی مطبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود بدانکه عفونت گنده شدن را
گویند و هر خلط که گنده شود تب پدید آید لازم نیست که هیچ خلط گنده نشود تا که حرارت
زیاده در آن نیاید یعنی سبب عفونت حرارت است پس درین حالت اصلاح

اصلاح وی باید کرد بدانچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد و مراد از
جوش خون آنست که در اینجا گفته ایم گرم شدن خون است بی آنکه گنده شود حاصل آنکه گنده شدن را
حرارت لازم است و گرم شدن را عفونت غیر لازم اما تیز شدن صفرا بر پنج گونه است یکی آنکه
رطوبت رقیق مائی با وی آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ با وی آمیزد سوم آنکه سودای طبیعی
قدری با صفرا آمیزد اول را صفرای رقیق گویند دوم را صفرای محی سوم را صفرای محترق
چهارم آنکه صفرا و صفرای محترق با هم مرکب شده باشند و این صفرا را کراثی گویند
پنجم آنکه صفرا و صفرای محترق که کثیر الحرارة بوده باشد با هم مرکب شوند و این را صفرای
زنگاری گویند و فرق در کراثی و زنگاری همین قدر است که حرارت زنگاری کمتر است و درین
بیشتر والا فی الحقیقه هر دو واحد اند و معدلات صفرا نوشته میشود حسب حاجت
توان داد آنجا که حرارت بیشتر است دوائی که بسیار سرد است باید داد و روزی دو بار
یا سه بار تبرید باید نمود یا در مقدار باید افزود ادویهٔ مفردهٔ معدله صفرا
اسبغول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین کشنیز خشک صندل تخم کاهو کافور
حسب حاجت باید داد و طریقی که برای هر یک مخصوص است مثلا اگر اسبغول هند لعاب از آن
بگیرند یا سفوف تخم نشسته اما هرگز نباید کوفت که مضرست زدن اسبغول کوفته در بعضی
مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و آنجا که سرفه باشد بهدانه که از پوست ترش گرفته باشند نباید
استعمال کرد و از خرفه و کاسنی شیره بگیرند اگر تخم آنها را بکار برند و الا از سبزی آنها آب
بگیرند و کاسنی سبز را آب نباید شکست که اثر وی سرد و اگر آب آنرا دو سه
جوش دهند تا پاره شده آب رقیق جدا شود پس آن آب رقیق بدهند تنها یا به نبات یا شربتی
اثر تمام نماید در تصفیه خون بعد بایست از خرفه و تخم کاهو و تخم خیارین شیره باید گرفت

واکثر در دو سه کرده یی چون سیاهی خرقه مبالغه سکنجبین ضیافت طبع فایده ندارد کشنیز خشک
در آب تر باید کرد و به نبات شیرین ساخته باید داد که آب وی سریع الاثر است صندل
با آب سوده و سپید که حرارت قوی فرو می نشاند و سپید از سرخ بهتر است کافور بقدر
دو حبه حرارت عظیم زایل میکند اما چون بغایت سرد است جز مرد جوان گرم مزاج را
و فواکه سرد چون تمر و امثال آن و ترشیها همه معدل صفرا اند و بدانند
که زنان و طفلان و خواجه سرایان را سردی بسیار نباید داد ادویه مرکبه مشهوره
که در تعدیل صفرا مخصوص اند قرص طباشیر ملین قرص طباشیر قابض قرص کافور
شربت صندل شربت آلو شربت بنفشه شربت نیلوفر و امثال آن تو بیدن طلا کردن
ادویه سرد تنها معدل است مر صفرا او سکن است حرارت را اما تغیر بلغم نیز پنجگونه است
یکی آنکه قدری از خون با بلغم آمیزد و آنرا از مزاجش بگرداند و این قسم را بلغم حلو گویند
یعنی بلغم شیرین دوم آنکه صفرا محترقه با بلغم آمیزد و این را بلغم مالح یعنی بلغم شور گویند
و طبع وی نزدیک بصفرا است سوم آنکه حرارت ضعیفه در بلغم اثر کرده باشد و این را
بلغم حامض یعنی بلغم ترش گویند چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم عفص
یعنی بلغم گس گویند پنجم آنکه جسم آبی بر آن غالب آید و این را بلغم تفه یعنی بی مزه گویند
ادویه سرد ترین اقسام بلغم است زنجبیل طبعی و معدلات بلغم این است حاجت دیدند
ادویه مفرده معدله بلغم بادیان انیسون اصل السوس کمون زیره چینی قاقله
بزنجاسف سنبل الطیب مویز و طریق استعمال هر واحد بر رای طبیب است مطبوخ در بلغم
شهرت است هرگاه بلغم عفن شده باشد دوای بسیار گرم نباید داد خصوص آنجا که
بلغم شور بود و تخم کشوث در بر آوردن بلغم عفن که در رگها باشد مخصوص است

و هرگاه که ماده بلغم عفن شود حسب حاجت آنچه در صفرا گفته شد قدری گرفته
باین چیزها مرکب باید ساخت ادویهٔ مرکبهٔ معدلهٔ بلغم معجون فلاسفه معجون زنجبیل
معجون سیر جوارش جالینوس و مانند آن اینهمه وقتی ست که بی عفونت یعنی بی تپ باشند
اما اگر تپ بود قرص گل و قرص نافث و سکنجبین بزوری معتدل و خار و کافتن
و شربت بزوری موافق ست اما تغیر سودا نیز پنجگونه است یکی آنکه سودای طبعی یا دیگر مقدار
طبعی شود دوم آنکه از احتراق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم آنکه از احتراق
چهارم آنکه از احتراق بلغم پنجم آنکه از احتراق صفرا حاصل شود زیرا که هر خلط که سوخته شود
سودای غیر طبعی همانست یعنی سوختن اخلاط آنست که اجزای لطیف رقیق از
خلط بتحلیل رود و باقی کثیف گردد بنوعیکه از جنس خود برآید نه آنکه سوخته خاکستر گردد
و تحلیل جهت آن میدهیم که اگر خلطی بسبب سردی کثیف گردد باعتبار انجماد اجزای وی
ویرا در عرف عام سودا نگویند چنانچه وی بلغم جصی بدانند که اگرچه در جصی وجه تسمیه
نجص یعنی گچ باعتبار رنگست نزد اکثر اما بعضی باعتبار قوام نیز جایز داشته اند
ادویهٔ مفرده معدلهٔ سودا اسپستان گاوزبان تخم خربزه بیخ کهک
تخم مرو انجیر سونیز و مانند آن هرچه گرم تر بود پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سرد تر
باید داد چنانچه خرفه و بهدانه و خیارین و مانند آن و الا گرم تر یا تری که معتدل در
حرارت و برودت باشد ادویهٔ مرکبهٔ معدلهٔ سودا سکنجبین افتیمونی انوشدارو
معجون سقراط یاقوتی بوعلی مفرح دلگشا شربت گاوزبان شربت بالنگو و امثال آن
و مکرر گفته شد که در هر باب رعایت گرمی و سردی ملحوظ دارند و اگر سودا عفن
شود این مطبوخ نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم بیخ کهک

در اول گرم است در دوم خشک ۱۲

و در شکر یک درم و گاوزبان پنج درم همراه قند یا سکنجبین بدهند و پیش ازین باید
که نضج و تنقیه شده باشد تا زود اثر کند و در امراض سودا دوا بیشتر روزها دهند
و در مبحث تپها تدبیر ازاله عفونت گفته آید بتمامه ان شاء الله تعالی فائده در بیان
چیزهایی که تعدیل و اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از عضوی واحد بلی وارد شدن
در معده و آن اقسام ست شموم لخلخه نفوخ سعوط وجور سنون قطور نطول سکوب
انکباب کماد تمریخ کحل برود ذرور تجویر طلا ضماد حقنه فتیله شیافه حمول
فرزجه آبزن یا نشویه و در اینجا معنی هر یک گفته آید شموم آنچه ببویند خشک یا تر
لخلخه آنکه چیزی رقیق خوشبو در شیشه نهند و ببویند سعوط آنچه در بینی چکانند نفوخ آنچه
در بینی دمند وجور آنچه در حلق چکانند سنون آنکه ادویه سائیده بر دندان مالند قطور
آنچه در گوش و دیگر سوراخها چکانند نطول آنچه از مائعات بر ظاهر بدن بریزند از فاصله بلند
بی توقف گاهی بر آبزن و انکباب نیز اطلاق کنند سکوب آنکه چیزی سائل از جای بلند
ریزند بتوقف یعنی اندک اندک ریزند و بایستند و باز ریزند انکباب بخار آب گرم ببدن رسانیدن
بجامه پیچیده سرنگون ساختن چنانچه متعارفست که بر آب گرم و دواها عرق میکنند یا بخار ادویه
بگوش رسانیدن کماد آنکه چیزی گرم بر عضو نهند چون سرد شود باز گرم نموده بگذارند
ان چیز خشک خواه رطوبت ناک تمریخ آنکه چیزی تر بر بدن بمالند مثل آنکه روغن مالند
حقنه آنکه چیزی سائل در محقنه انداخته در روده رسانند از راه دبر یا در مثانه یا در رحم رسانند
از راه قبل و آلت قیش معروفست شیافه آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل بردارند یا باب سائیده
در چشم کشند فتیله آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل نهند یا در گوش یا در بینی یا در جراحت
در آرند حمول آنکه لته را بادویه آلوده در قبل یا در دبر بردارند فرزجه حمولی

حمولی که مخصوص بفرج زنان باشد کحل انچه بمیل در چشم کشند برود آدویه سرد که آنها را
ترتیب کرده باشند و بچشم استعمال نمایند ذرور ادویه خشک را بسایند و در چشم یا بر جراحت
پاشند بخور آنکه آدویه را بسوزانند تا بوی آن بدماغ رسد یا دود آن بعضو رسد
بطریق مخصوص ضماد آنکه چیزی ترکه تندار باشد بر بدن گذارند طلا آنکه چیزی تری که تنک باشد
بر بدن گذارند آبزن آنکه آبی که در وی ادویه پخته باشند در ظرف کلان اندازند و بیمار را
دران نشانند یا شویند آنکه در آب گرم یا در آبی که در وی سبوس گل خطمی و گل بنفشه و بابونه
و برگ بید و امثال اینها یا مرکب جوشانیده باشند پاهای بیمار بگذارند بنوعی که
تا بزانو در آب بود و در شبهای گرم که برای ازالهٔ صداع و بخار دماغ بکار برند باید که
سر را اطراف پشت مایل دارند تکیه داده و بجایی درشت در پیش گذارند تا بخار آن
بدماغ نرسد که بعضی جا دیده شد که از گرمی بخار و خلل دماغ و خفقان عارض شده
شموم بیمار بیمار را گرم را نفع دارد صندل سپید سائیده شکر و آب کشنیز تر و گلاب
با هم آمیخته ببویند و اگر لخلخه سازند بهتر است و آنجا که بیخوابی باشد سرکه بباید آمیخت
و اگر گرمی بسیار باشد کافور اضافه نمایند و بوئیدن خیار پاره کرده و میوه‌های دیگر
و گلهای سرد اثر تمام دارد و آنرا که بوی کشنیز تر خوش نیاید بجای وی آب تربزیا
آب کدوی پخته کنند شموم بیمار بیماریهای سرد را نفع دارد مشک عنبر دارچینی جندبیدستر
قرنفل زعفران شونیز است حسب حاجت هر چه خواهند بکار برند سعوطی بارد که امراض
گرم و خشک دماغ را نفع دارد آب کاهو روغن نیلوفر هر یک یکجزو شیر دختران
دو جزو اگر بجای روغن نیلوفر روغن تخم کدو یا بادام کنند شاید
و آنجا که بیخوابی باشد روغن خشخاش بهتر از همه روغنهاست سعوطی

که امراض سرد و تر دماغ را سود دارد و صبر [illegible] کند حضض جندبیدستر زعفران
با آب ریحان یا با آب مرزنجوش یا آب فقط بکار برند نفوخی که سکوت را بهوش آرد
و سده دماغ را بگشاید کندش خربق سپید کوفته و بیخته اندک در بینی دمند
وجور که ام الصبیان را نافع ست صعتر جندبیدستر زیره کرمانی طعامی در شیر
حل کرده در گلوی طفل ریزند و جور که مصروع را بهوش آرد فلفل جندبیدستر در
سکنجبین عسلی حل کرده بکار برند سنون که ضعف دندان را نفع دارد و سورنجان
قرنفل سعد کوفته پوست هلیله زرد صندل سپید گل سرخ مساوی بگیرند و بکار برند
و اگر حرارت باشد قرنفل داخل نسازند قطور که در درد گوش را که از گرمی باشد سود دهد
روغن گل شش درم روغن بادام سه درم سرکه انگوری ده درم بر آتش نهند و بجوشانند
تا سرکه برود و روغن بماند قدری در گوش چکانند و آنجا که درد مفرط بود قدری افیون
نیز آمیزند قطور که جراحت قضیب سوزش بول را مفید ست سفیدآب کندر انزروت
صمغ عربی نشاسته دم الاخوین جمله مساوی کوفته بیخته با شیر دختران در احلیل
چکانند نطول که خواب آورد و صداع گرم را نفع دهد بنفشه تخم کاهو هر یک پنج درم
پوست خشخاش گل سرخ نیلوفر پوست کدو بابونه هر یک ده درم کشنیز جو
پنجاه درم در پنج من آب بپزند و بعد از آن نطول که امراض سرد سر را نفع دهد
بابونه اکلیل الملک تمام مرزنجوش برنجاسف صعتر ورق الغار جمله برابر
بجوشانند و بر سر ریزند و انکباب سازند فایده در امراض گرم دماغی همان
نطول نباید پرداخت مگر بعد تنقیه نطول که ریح را از عضوی به تحلیل
برد بابونه اکلیل الملک برگ کرفس رازیانه تخم کرفس زیره کرمانی

مرزنگوش شبت صعتر در آب بجوشانند و بعمل آرند خصوص در حمام و اگر ازین ادویه
انکباب سازند صداع ریحی را نفع دهد کماد خشک که باد از عضو بتحلیل برد گاورس
و نمک لته بسته گرم نمایند و بر بدن گذارند و ریگ گرم کرده و سبوس گرم کرده
و خشت گرم کرده همین عمل دارد کماد تر که عضو را نرم کند و تسکین درد نماید بنفشه
بابونه تخم شبت بجوشانند و آب صاف وی در مثانه گوسپند یا گاو اندازند گرما گرم
بر عضو نهند و اگر اسفنج بدان آب تر کرده بعمل آرند بهتر عمل کند و بدین تمریخ و
تکمیل و برود و ذرور حسب احتیاج از آنچه در محل خود ذکر یابد در هر مرض بکار توان بست
بخور که مقوی ذهن و دماغ ست و خفقان و غشی و ضعف حواس را نافع ست عود
قسط شیرین صندل سپید هر یک یکدرم مشک کافور هر یک نیمدرم کوفته و بیخته
بگلاب سرشته و گلولها سازند و بخور کنند بخور که عرق آرد چون بیشتر سیکرده باشند
غب غیر خالص و تبهای بلغمی را بر کند اما بعد پختن باده پوست بیخ بادیان و تخم آن
بر مجمر سوزند و دود آن بگیرند جامه پیچیده تا عرق آید طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول
فرزجه هر یک موافق تقاضای وقت بعمل آرند مزاج مرض و طبع دوا دانسته هر یک در محل لایق
گفته آید انشاء الله تعالی آبزن که خشکی بدن دور کند و تپ دق را سود دهد کدو خیار خرفه
کاهو تره گل نیلوفر گل بنفشه جو مقشر جمله یا هر چه ازینها بهم رسد در آب بجوشانند
و در ظرفی که چون بیمار دران نشیند آب و تا بگلو برسد انداخته بیمار را بنشانند
و ساعتی بمانند پس بیرون آرند و بروغن بنفشه یا کدو تدهین نمایند و دیگر آبزنها
که برای هر مرض مخصوص ست در همانجا گفته شود انشاء الله تعالی یا شویه که در چند
ماده از سر اثر تمام دارد و طریقش گفته شد و دود شهادران داشتن نیز سود دارد فوائد

بستن ساقها و مالیدن کفها و جذب ماده از سر قائم مقام باشد بلکه در بعضی
وقت از آن نافع تر است باید که بستن از بن ران آغاز کنند و گشادن از جانب قدم هنگام
گشادن پای را در آب گرم نهند تا بخار منجذبه باز صعود نکند و مسهل در فصد بدانند که
فصد استفراغ کلی ست یعنی از هر قسم اخلاط در بدن بر می آید زیرا که خون مرکب از دیگر اخلاط
یعنی در رگها چنانکه خون میباشد صفرا و بلغم و سودا نیز میباشد با خون مختلط شده
پس هرگاه رگ زنند هر چه در رگهاست بالضرور استفراغ میشود و غایت آنکه خون
بسیار بر می آید و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیه دیگر که این نفع ندارد و پوشیده نماند که
فصد بهترین استفراغ مقرر کرده اند برای چند چیز یکی خود گذشت دوم آنکه فصد استفراغ
اختیاری است هرگاه رگ زنند و معلوم کنند که فساد ندارد فی الفور بندند نتوان کرد بخلاف
مسهل که بعد شرب آن اگرچه ماده غیر مقصود بر آید حبس آن نتوان کرد بلکه پیش از عمل دوا اگر
کنند ضرر رسد سوم آنکه فصد محتاج منضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج در آن شرط است
و باید دانست که پیش از دوازده سال فصد منع ست بعد از آن تا تمام عمر مجوز بشرط
ارتفاع مانع بخلاف حجامت که بعد شصت سال منع کرده اند فائده گاه باشد که
غلبه خون محسوس شود و فصد کنند اما خون کمتر گیرند بدان سبب ماده در حرکت آید و ترا ره
و در بعضی وقت فصد باید کرد هرگاه مسهل دهند عمل نکند و ضرر به دل و دماغ رسد و کرب
غشی افتد فی الفور فصد باید فرمود اما آنجا زهر داده باشند یا حیوانات زهردار گزیده باشند
نشاید کرد دیگر در لدغ عقرب جراره که قسمی از کژدم ست هنگام رفتن دم خود بر زمین کشان
میرود از خواص آنست که چون کسی را بگزد از سر بن خون روان شود فصد بعد لدغ و البته
باید کرد و فصد کردن در طاعون اکثر منع کرده اند اما آنچه تجربه رسیده اگر ماده در جسم کمتر باشد در ابتدا

سمیت یا بقصد اعضای رئیس سرایت کرده باشد البته فصد باید کرد و نشان سرایت سمیت با اعضای
رئیس اختلال نبض و ضعف و غشی و امثال آن هویدا است بیان اوقات فصد و آنکه کرا کنند
و کرا نه از مطولات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق منع از فصد کرده اند مردود شناسند و اگر کسی
آنچه لابد است نیکو بشود کسی که از فصد غشی می افتاده باشد پیش از فصد شربت لیمو یا شربت
انار ترش و مانند آن بدهند گلاب آمیخته و بعد از فصد چون اندک خون برآید دست بر جراحت
گذارند تا خون بایستد و مقصود راحت داده و قدری حرکت فرموده بار دیگر همین آن ساعد و بار
وقفه کرده بگیرند غالب که غشی نشود و هرگاه بعد فصد غشی افتد بهترین تدابیر افاقه
کنانیدن سرمه در حلق انداختن و دیگر تدابیر مشهور است و دواء المسک در آب حل کرده
در حلق چکانیدن نافع و آن روز که فصد کنند غذای غلیظ ندهند آنچه در عوام مشهور است
که حریره و تنبول بعد فصد بهر کس بدهند و همچنان آنچه در بعضی اطبای جاهل
رواج یافته که البته سردی میخورانند خوب نیست اگر گرم مزاج باشد سردی باید داد
تا صفرا را که بعد از خون غلبه کرده فرو نشانند و اگر سرد مزاج بود گرمی باید داد تا قوت را
مدد دهد ولی حاجت هیچ نباید داد و در دیار ما که بیشتر میزنند مرقوم میگردد قیفال
اکحل باسلیق حبل الذراع اسیلم ابطی صافن عرق النساء مابض چهار رگ
قیفال آسر او گویند و وی برابر ابهام یعنی نر انگشت است علتهای سر و را نافع
اکحل را هفت اندام گویند و نهر البدن خوانند و وی برابر سبابه واقع است علتهای
همه بدن را مفید باسلیق برابر وسطی است علتهای فروتر از گردن را که تنور بدن
گویند سود دهد و امراض جگر و طحال را مفید و بدانند که زیر این شریان است و جهیدنش محسوس
میشود باحتیاط باید کشود تا نیشش بشریان نرسد حبل الذراع در بعضی دستها رگ

باسلیق ست و در بعضی بارگ اکحل آمیخته و گفته اند که منفعتش چون منفعت قیفال ست
اما قیاس و تجربه نفع آنرا به نفع باسلیق قرین یافته الاُبطی برابر خنصر ست و آنرا اسیلم
نیز گویند بر وزن افعل و وی علتهای حشا و امراض سفلی را نافع و اسیلم تصغیر اسلم ست
و از ابطی متصل ست گویا شعبهٔ آنست آنرا ما بین خنصر و بنصر میزنند و بعد گشادن
دست در آب گرم میگذارند و از دست راست امراض جگر و از دست چپ امراض
طحال و دل را نافعست و شتش را از هر طرف که باشد و چون از بین خون از جگر
و دل بیشتر می آید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن بر ساق
واقعست برابر انگشت خنصر بگشاید و جراحت و خارش ران و خصیه و قضیب را
سود دهد و ماده را از سر فرود آرد ما بض زیر زانوست و نافع تر از صافن ست و
درد احشا و پشت را مفید بود و درد مقعده و بواسیر و رحم را نافع عرق النسا رگیست
که از نشستن پای معلوم میشود اگر بر ساق پای یابند بهتر و الا ما بین خنصر و خنصر
پشت پای بگشایند از برای عرق النسا که مرضیست نفع دارد و در بسیاری منافع صافن ست
چهار رگ عبارت از آن چهار رگ ست که دو بر لب بر و دو بر لب پائین واقع اند و باطن
لبها میگشایند از نیشتر گرد سر امراض دهان و لثه را نافعست و دیگر رگهاکه در زیر زبان بر
سر بینی و لب گوش و در گوشه چشم واقع اند چون کمتر میگشایند مفصل مرقوم نکردیم فائده
نشتر بشریان سد نشانش آنست که خون سرخ خالص برآید و بر نق خارج شود و ضعف دل
اتفاقا تا ترقی کند چون چنین شود فورا سر رگ بگیرند و الازرق بران گذارند و رفاده ده
ته بنهند و دست بر بالش بزرگ راست بدارند و اصلا حرکت نکنند تا ماده روز بسته دارند و پس از
ده روز بر رفق باید گشود و باز باید بست و همین سان باید کرد تا یقین شود که جراحت محکم بسته شد

و در این میان محافظت طبع باید کرد تا باعتدال باشد صفت لازق مرهم الاخوین انزروت
شب یمانی قاقیا اقاقیا جلنار صبر کنند هر یک یک درم صمغ عربی دو درم همه را
بکوبند و بیخته بر زخم ریزند و پیسیده بسفیده تخم مرغ بسرشند و با پشم خرگوش یا با خانه عنکبوت که پاک
کرده باشند بیالایند و در جراحت فرو گذارند و در میان پوست با میل درکرده بالای پوست
نیز بگذارند و اگر دلیس ببندند بعصابه و پا مهیا و دست و مرا بسته دارند تا خون بدانجا
نایل باشد **فصل سوم** در حجامت و ارسال علق بدانکه حجامت و علق کودکان را بجای فصد است
و بی ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند و پیش از
دو سال نیز جایز نیست و بهتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت بکنند و بهترین
ایام شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین اوقات ساعت سوم از روز یعنی بیک پاس فرو برآمده
و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسیکه خون او غلیظ باشد که چون از حمام آید یکساعت بیاساید
که موضع محاجم نماید هرگاه در عضوی ماده جمع آید و کثیر باشد تا که فصد نکرده باشند تنقیه بنفس عضو
نشاید کرد و حجامت پس سر را پاک کنند و بر نقره گردن خلیفه محل باشد اما نیسان آن بهتر است
که فروتر از نقره کنند و میان شانها خلیفه باسلیق است لیکن معده را ضرر دارد و خفقان آرد
اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفه صافن است حجامت بلا شرط بهر جذب ریح بکار آید
ماده نیز نماید اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شرط زدن نباشد **فصل** در
منضجات بدانکه نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید
تا نرم و تنقیه وی بدوا آسانی برآید پس خلطی که غلیظ است چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی
آنست که قوام او از آن غلظت فروتر آید و خلطی که رقیق است چون صفرا و بلغم مائی
نضج وی آنست که میل بغلظت نماید نسبت برقتی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

اخلاط است و بعد ذاته و غلظتی که دران محسوس میشود بعد خروج آن بسبب کثافت
لاحقه است چنانچه از خون نیز مرئیست و سبب این رسیدن سردی هوای انجا رسیست
مرانرا زیرا که گرمی معتدل باعث ترقیق است و برودت موجب کثافت است اگرچه
اندک باشد و باید دانست که خون محتاج منضج نیست لهذا در تپ خونی روز اول فصد
میکنند اما هرگاه فساد خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر در وی بوده باشد احتیاط انست
که موافق غلبه اخلاط منضج داده بعده فصد نمایند تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون
تمام برآیند بی تصدیع و ضرری نرسانند خصوص آنجا که سودا مرکب شود با خون تقدیم تنضیج
ضروریست بعده فصد کردن منضج صفرا عناب هفت دانه گل بنفشه دو درم گل نیلوفر دو درم
شاهتره دو درم تخم کاسنی نیمکوفته سه درم بیخ کاسنی نیمکوفته دو درم گل سرخ از پوست
که زیر گل میباشد و از تخم پاک کرده دو درم جمله را یکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ نقوع انست
که ادویه را در آبی که موافق نوشیدن بود تر نمایند یک شبانروز پس مالیده صاف کرده
فقط یا همراه سکنجبین یا ترنجبین و امثال آن بدانکه هرچه مذکور است منضج است و ذکر منضج
جدا نیز بفوائد چند است که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ انست که ادویه را دران قدر آب
بجوشانند که بعد سوختن سه حصه آب قدری آب که توان خورد بماند و آنجا که خواهند قوت دوا
تمام بر آید نخستین نقوع نمایند پس بجوشانند لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن گرمی پیدا میکند
پس آنجا که حرارت در مزاج بیشتر بود زنهار مطبوخ نباید داد و هر نقوع و شیرها و تخمهای
سرد که مذکور شد بلند باید کرد و ازین ادویه منضج هر چه بهم رسد توان داد و این که صفرا
اقسام است در نضج وی موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و انچه از اوزان ادویه
نوشته شد بنظر شخص معتدل العمر و معتدل القیافه است پس اگر مریض طفل باشد

باشد موافق همان در اوزان نیز تقلیل نمایند اگر مرد عظیم الجثه باشد حسب آن تکثیر
فرمایند و این تصرفات بر عقل طبیب ست فائده صفرا در سه روز پخته میشود اگر
منضج داده شود بشرطیکه صفرای خالص بود و اگر صفرا غیر خالص باشد در پنج روز یا زیاده
بران حسب یا ده پنج میگردد منضج بلغم مویز دانه بر آورده یازده دانه بادیان نیم کوفته
دو درم و اگر بادیان رومی بجای بادیان کنند قوی تر باشد اصل السوس که بیخ مهک
گویند از پوست که بالای اوست خراشیده و جوکوب نموده سه درم سکاعی نیمکوفته دو درم
پرسیاوشان پنج درم انجیر زرد پنج عدد گل بنفشه سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد گلقند عسلی
هفت درم بآن افزوده تناول کنند و اگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر دو تولا اعانت تمام کنند
در نضج اما آنجا که سرفه باشد سکنجبین نباید داد و هر گاه بلغم شور باشد و شوری بلغم از
آمیختن صفرا میشود لهذا بعضی آنرا در صفرا شمرده اند باید در منضج وی نیز رعایت
کنند و منضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند و این قاعده در جمیع مرکبات
یاد دارند و نخود آب در منضج بلغم و سودا اثر تمام دارد اما آنجا که تپ باشد نتوان داد
مگر آنگاه که تپ کهنه شود و هر چه معدل است منضج است فائده بلغم در سه چند ایام نضج
صفرا نضج مییابد در نه روز پخته میشود از دادن وی البته بشرطیکه از جمله اقسام غیر غلیظه و
غیر لزجه باشد و الا ممکن است که در پنج روز پخته شود یا در زیاده از نه روز نضج یابد بحسب ماده
و کم و زیاده کردن ادویه برای طبیب است منضج سودا سپستان بیست دانه عناب ده دانه گاوزبان
دو درم بادرنجبویه دو درم بیخ مهک سه درم اسطوخودوس دو درم پرسیاوشان دو درم
بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ ساخته بدستوریکه گفته شد بقند سفید
یا ترنجبین یا گلقند شیرین ساخته و این دوا منضج سودای خالص ست

اما اگر از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری ازین ادویه بگیرند و با ادویه که برای
نضج هر خلط مخصوص است آمیخته بدهند و بدانند که هر خلط که بسوزد یعنی اجزای رقیق وی
بسبب حرارت خشک میشود و ما بقی غلیظ شده از نوع خود بر می آید آنرا سودای غیر طبعی
میگویند و مراد از سودای موسوم بسودای صفراوی و سودای بلغمی همین است سودای طبعی که بسوزد
آن نیز مسمی بسودای غیر طبعی میگردد پس سودا از هر خلط که شده باشد در نضج وی مراعات
آن خلط واجبست فائده مادهٔ سودای خالص پانزده روز نضج می یابد و باشد که تقدم
و تاخر کند و مراد از نضج اخلاط درین محل آنست که هر خلط درین مدت که مذکور شد برای اخراج
شایسته آن میشود که مسهل بدو یعنی قابل انفعال فعل او میگردد نه آنکه مادهٔ مرض
نضج یافته و قابل تحلیل و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد
پس معلوم شد که اثر نضج بتدریج در ماده ظاهر میشود و ادنی مدت ظهور نضج در ماده
آنست که گفته شد لهذا در امراضی که از مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده میشود
و بعد مسهل تا که نضج ظاهر شود مسهل دیگر ندهند و بدانند که آنچه از تعیین ایام نضج گفته شد
مشروط باستعمال ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دوای منضج پخته نشود زیرا که
حکیم مطلق طبیعت را قوت تعدیل و انضاج و دفع آن بخشیده است و وی همیشه در کار
خود است لهذا می بینیم که اکثر امراض بی علاج زائل میشوند پس علاج بیش از مساعدت
طبع نیست فتبارک الله احسن الخالقین فصل ۵ در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست
که ماده را از عروق و اعضا دور فرود آرد و ملین آنکه آنچه در فضای معده و امعا
و نواحی آن بود بیرون آرد و در مسهل دادن شرط است که اول منضج دهند بخلاف
ملین که در وی منضج در کار نیست لهذا بیشتر ادویه منضجه با ملین دادند کما لا یخفی

اما اگر در ملین دادن هم رعایت منضج خورانیدن نمایند بهتر ست ملین مبارک که اکثر امراض باطنیه و ظاهریه را مفید ست بابیشتر مزاجها موافقت دارد حتی که زنان حامله را نیز میدهند و طفلان و پیران را بدستور و تنها و در همای اشتها الله بغایت نافع و با همه مواد موافق بود صفت آن مغز فلوس خیارشنبر بقدر حاجت بگیرند و در گلاب یا آب گرم بمالند و صاف نموده بدهند و آنجا که حرارت باشد با آب کاسنی یا شیره تخمهای دیگر باید داد و اگر ورم در احشا بود با آب عنب الثعلب باید داد و آنجا که شائبه نضج بود شیره بادیان و گلقند آمیزند و بهترین چیزها در دفع بوی خیارشنبر بادیان ست و گلاب و هرگاه خواهند که ملین قوی شود شیر خشت اصیل و ترنجبین اصیل ممزوج سازند و اگر عناب و سپستان و گل بنفشه و مویز و گاوزبان و امثال آن حسب حاجت بجوشانند و با طبیخ او مغز فلوس حل کرده دهند اولی ست و گفته شد که چون حرارت قوی تر بود هیچ دوای مطبوخ نباید داد و باید دانست که کسی که روده و ضعیف باشد و مهیا بر پیچش بود مغز فلوس بی روغن بادام زنهار ندهند که ازان جا به پیر بلی روغن بادام نباید تا ایمن باشد از پیچش اما اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس دهند حاجت بر روغن بادام نیست زیرا که در شیرخوارگی کیموس سطح روده بدان ملا است دارد و مغز فلوس تشبث در جرم روده نمی‌تواند کرد تا احتیاج بروغن باشد و مقدار مغز فلوس در حق مردکلان که طبعش سخت باشد چهار فلوس عالمگیری ست هر فلوس چهار درم هر درم سه و نیم ماشه زیاده ازین نباید داد که احتمال ضرر دارد خصوص در معتدل مزاج فائده چون مقدمه اسهال مذکور شود چند چیز که در باب نفع دارد مرقوم میگردد بدانکه مسهلی که برای ضرورت قوی دهند چنانچه در قولنج و جز آن آنجا منضج حاجت نیست و شب ایره باد

مانع نه و هر مسهلی که مطبوخ باشد یا نقوع بالای وی آب گرم نباید داد که عمل باطل میکند اگر
شکم پیچد اندکی آب گرم باید داد و بالای دیگر مسهلها چون حبها و سفوفها لازم است
گرم بدهند تا مدد کند و در اثنای عمل آب سرد منع است اما اگر تشنگی غلبه کند آب تازه
جرعه جرعه توان داد اما محرور مزاج را که از تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست همچنان
در بعضی ادویه آب سرد نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شربت گل که در حب الملوک
باشد و کذلک بر سفوف و حب که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد نوشیدن
بهتر است زیرا که آب گرم مبطل عمل میگردد و در این کتب چنانچه در منهاج نوشته و آنرا که
از خوردن دوا نفرت باشد هر دو بازو بسته و بینی گرفته بنوشند و بعد غرغره دهن پاک
نمایند و قدری پودینه بخایند و آنجا که رواج تنبول باشد مضغ وی بهترین اشیاست
و خوردن چیز نباید بستور و هر گاه هیچ تدبیر سود ندهد بدانند که مسهل را قی
خواهد بر تافت باید که نخستین قصد آگاهی فرمایند بعده دوا نوشانند و اغلب است که
بدین حیله نخواهد بر تافت چون مسهل خورده شود خواب نباید کرد و بمحلی محفوظ باید
نشست و ابتدا بالنج ریشه خطمی باید کرد تا مسهل از ضرر ماده محفوظ باشند و آب آنجا نه سرد باید کرد
نه گرم و چون مسهل عمل بکند منع است که بالای وی مسهل دیگر خورند همانروز بلکه بشتافته بدد
کنند اما اگر چیزی مزلق چنانچه آب آلو یا تمر هندی همراه قند تا ترنجبین بدهند باک نیست
تا مدد کند و مغز فلوس خیار چنبر است و مصطکی کوفته بیخته یک مثقال همراه نبات آمیخته در آب
مدد تمام کند و هر گاه مسهل قوی داده باشند و عمل بکند و بیهوشی آرد زود قی فرمایند و اگر
کفایت بکند و مانع نبود فصد باسلیق یا اکحل نمایند که زود نفع بخشد و هر گاه عمل کرده باشد
و حرارت معده و امعا پیدا بود لعابها یعنی لعاب بهدانه و اسپغول دهند

ومعتدل مزاج را تخم ریحان در شربت نغمه و گلاب و آبید از بیخ چون ساعتی برود
غذای ملایم نوش کنند و بدانند که مسهل ناقص ضرر تمام دارد همچون فصد ناقص
پس اگر قوت کفایت کند پیهم مسهل دهند تا ماده مقصود بتمام برآید و اگر ضعف باشد
بتفاریق باید داد و دیگر روز و دو روز در میان اذیه سبک باید داد تا از کثرت اسهال بحال
نسازد و هر گاه اسهال افراط کند و قبض مطلوب شود و حرارت تیز باشد بالست
نیکو چیست و اگر تب باشد تخم ریحان بریان ساخته و شیره خرفه بریان با زرشک بریان
و آنچه در باب اسهال مذکورست بعمل آرند مسهلات صفرا این ادویه اند ... زرد
تمر هندی ترنجبین بنفشه افسنتین سقمونیا لبلاب ... اجاص ... شاهتره
گل سرخ شیرخشت بعضی قوی العمل اند و بعضی ضعیف هر کدام از ینها که خواهند
تنها یا مرکب نموده حسب حاجت بقدر طاقت بدهند و سقمونیا را تا مشوی نسازند
مستعمل نیارند مسهل مرکب که باخراج صفرا مخصوص است پوست هلیله زرد
آلو سیاه پانزده عدد سپستان بیست دانه شاهتره سنای مکی هر یک سه درم
عناب ده دانه تخم کاسنی دو درم تخم کشوث یک نیم درم شیرخشت یا ترنجبین
یا هر دو حسب حاجت هر واحد از ده درم تا پانزده درم و کاهیدن و افزودن
مقدار ادویه بسبب طبیب و اینجا اگر طبع باین دوا ... مغز فلوس باید ریخت
خواه مطبوخ سازند خواه نقوع ... و باید که روغن بنفشه یا بادام بقدر
یک درم یا زیاده درین مطبوخ آمیزند خصوص وقتیکه مغز فلوس ممزوج باشد
فائده هیچ دوائی نیست که بجز یک خلط خلطی دیگر از اخلاط ثلثه بیرون نیارد و آنچه مخصوص
گرداند باخراج صفرا یا بلغم یا سودا اعتبار آنست که دوا بیشتر آن خلط را برمی آرد و قلیلا

در تپ نوبتی قبل از دو هفته ملین دادن منع کرده اند که اسهال کبدی می آرد
پس اگر ضرورتی بدادن وی افتد اصلاح کرده باید داد و بهترین اصلاح آنست که
بروغن بادام چرب نمایند به همراه لعابین یا نقوع اشیای که مرقق و مقوی جگر باشند
بدهند که ضرر نخواهد کرد ان شاء الله تعالی مسهلات بلغم شحم حنظل قنطوریون
باتنیرج غاریقون حب النیل تربد حرمل خشک دانه بسفایج شونیز شکاعی
مسهل مرکب که اخراج بلغم نماید ایارج فیقرا تربد سفید حب النیل هر یک در
غاریقون انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم
بکوبند و بآب بادیان بسرشند و حبها یک شربت است مردکلان را و بدانند که
غاریقون نباید کوفت زیرا که در وی چیزی درشت مانند ناخن باشد و اد
اگر کوفته شود ضرر رساند لهذا آنرا بغربال موئین می مالند تا اجزاء صغیر
غاریقون مستخرج شود و آن جسم غضروفی مسمی سلامت ماند بالای غربال و در استعمال
نیاید نوع دیگر که بلغم بیرون آرد و در تپ باتنیر میتوان داد و بسرفه کهنه نفع دهد
عناب سپستان هر یک بیست دانه زوفای خشک نیلوفر بنفشه پرسیاوشان
رازیانه نیمکوفته هر یک سه درم مویز دانه برآورده پانزده درم انجیر خشک هفت دانه
اصل السوس خراشیده نیمکوفته چهار درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند
صاف نمایند خیارشنبر ترنجبین گلقند هر یک ده درم در ان بمالند و دیگر
صاف کرده و یک درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند سفوف که
بلغم برآرد تربد سفید بروغن بادام چرب کرده و کوفته و بیخته سه درم
زنجبیل سحوق یک درم نمک سپید نیم درم با آب سرد بخورند

واگر

واگر بجای نمک شکر سپید آمیزند هم شاید و اختیار کنند و اگر مقل ازرق افزایند نیز روا است
اما آنجا که نمک یا تربد ممزوج نباشد باب گرم دهند مسهلات سودا هلیله کابلی
هلیله سیاه سنای مکی بادرنگبویه افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد حجر ارمنی آنچه
مسهل مرکب که اسهال سودا نماید ایارج فیقرا پنجدرم افتیمون ده درم لاجورد
هفت درم حجر ارمنی نه درم سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه هریک دو درم
سنبل الطیب انیسون هریک یکدرم کوفته و بیخته باب کرفس حب سازند شربتی
دو نیم درم نوع دیگر که بازاله امراض سوداوی مخصوص است هلیله سیاه ده درم
بسفایج نیمکوفته پنجدرم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس هریک
هفت درم گل سرخ چهار درم گاوزبان بادرنجبویه هریک سه درم انیسون
بادیان هریک دو درم خربق سیاه دو دانگ تربد سپید خراشیده یک درم
زنجبیل نیم درم چنانچه رسم است بجوشانند و صاف نمایند و غاریقون و حجر ارمنی
و حجر لاجورد و ملح نفطی هریک دو دانگ نرم کوفته بیخته در مطبوخ آمیخته بیاشامند
و اگر قوی تر خواهند شحم حنظل و صبر سقوطری قدری اضافه نمایند فایده در مطبوخ
افتیمون افتد باید که افتیمون را در لته بسته بیاویزند و بجوشانند و چون خواهند
که فرود آرند افتیمون بسته بیندازند و دو جوش داده فرود آرند و در آن بمالند
پوشیده نماند که حقنه و شافه در باب اسهال اثر تمام دارد اما ازانکه عمل حقنه
درین دیار کمتر مستعمل است و چون مطابق مامور واقع نشود ضرر میرسد بد
درین مختصر بیان آن ننمودیم و بذکر شافه که قائم مقام اوست اختصار
کردیم هرگاه که مسهل دهند و عمل نکند باید که بشافه تحریک کنند و کذلک

هرگاه قولنج افتد ما از شیافه اخراج نکرده باشد مسهل نشاید داد و همچنان هر وقت که
انکه قبض محسوس شود و شرب بلین و مسهل خود مهلت نخواهد در اینجا نیکوترین تدبیر
شیافه است اما تا ضرورت نباشد مباشر این عمل نباید شد که کثرت استعمال شیاف احداث
بواسیر میکند و در اینجا چند شیافه مجرب مذکور نموده میشود شیافه که قولنج را بگشاید و طبع را
نرم کند و در شها توان بکار بست گل بنفشه دو درم گل خطمی سه درم سنای مکی نیم درم
نمک هندی یکدرم عسل خیار شنبر شکر سرخ هر یک ده درم شیاف سازند و هر شیافه
در طول شش انگشت مضموم عاجست باید ساخت تا اثر آن بقولون برسد
شیافه که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد و گرم مزاج را
موافق است ترنجبین نیم درم صابون رقی و خطمی و نمک طعام هر یک دو درم
شکر سرخ نیم درم شیاف سازند شیافه که زود عمل کند قطع از صابون بشکل خسته خرما
تراشند و بردارند و اگر بروغن گل چرب ساخته بردارند بی اذیت باشد شیافه که
طفلان و ضعیفان را سود دهد موم آب نادیده دو درم نمک بوره ارمنی هر یک
هر دو را کوفته در موم سرشند و شیافها سازند و بروغن گل چرب نموده استعمال
نمایند و هرگاه شیافه زود برآید اعاده نمایند فصل در مقیات چون ادویه قی آور
مذکور میشود نخستین تدابیری که پیش از قی لازم است بیان نموده آید انکه هرگاه
خواهند قی کنند باید که یک روز پیشتر از آن غذای نرم خورند و اگر حرارت مانعی دیگر نباشد
روغن شیرین بمالند و روز قی چیزی نرم چون ... باشد برنج بنوشند
بعد از آن مقیات بنوشند حسب حاجت قی کنند اما مرطوبی مزاج را حاجت نمایند
او گرانیست بلکه آنرا قی تنها بهتر است و کسی را که قی باسانی نیاید سه در اینجا مقدم ...

رود و دهن نماید و شوربای چرب غذا سازد و طعامهای مختلف نخورد و پس در حمام یا در جای
گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی ایستاده بر پشت چشم نهاده بعصابه بر بندند
و راست بنشینند و شکم و کمر بگیرند بالا گرم و مدد کنند و بعضی گفته اند که قی ایستاده سر فرود
کردن اخلاط را از قعر معده بر می آرد و بدین هیأت قی بآسانی می آید و باید که بعد و دفع
قی کند اندک فصل تا تنقیه معده بتمامه شود اما بعد از قی اگر وقت گرما باشد و قی کننده
گرم مزاج بود چشم و روی را بآب سرد بشویند و دهان با آب گرم و سکنجبین غرغره کنند تا آنگاه تقفیر نماید
تا حلق را پاک کند از ماده متصاعده اما در وقت سرما و مردم سرد مزاج چشم و روی را بآب
گرم باید شست تنقیه و سکنجبین عسلی باید کرد و اگر آب گرم بسیار بکشند کافی است بعد از
قی چون از غرغره فارغ شود بقدر یک مثقال بالنگو یک درم باریک ساخته با شکر
آمیخته یا با شکر بدهند و در آب سیب بسرشند و اگر بجای مصطکی گلقند و اطریفل صغیر دهند
روا است هرگاه از قیات شوزشی در معده پدید آید نوشیدن شوربای چوزه فربه آنرا
زائل سازد و اگر فواق رنج دهد آب گرم جرعه جرعه بدهند و عطسه آورند و اگر در سینه
پهلو درد خیزد و نفخ گیرد روغن گل یا روغن بابونه و مانند آن بمالند و بآب گرم تکمید نمایند
و سلف بعد قی مضار قی و آنکه شایسته بدانست بانسبت مسطورات شرح فالوچه مفصل گفته
و در اینجا همین قدر اکتفا کردم پوشیده نماند که در شرایط قی آنچه در ما تقدم گفته شده
بر تقدیر آنست که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری بلا تمهیل قی باید کرد
بی آنکه چیزی نرم خورند یا نه پس اگر قی بنا بر امتلاء معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود
از طعام فاسد اگر عیاذا بالله بواسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزهای
مناسب چون شیر و روغن و امثال آن که در بحث سم مسطور است بنوشند و قی کنند

بدفعات اکنون بحسب هر سه اخلاط مثلی مرقوم میشود سقی که صفرا را بسهولت دفع کند
سکنجبین قندی دو مثقال در چهل مثقال آب اسفاناخ یا آب کشنک جو یا آب
تاج کلاغ حل کرده نیمگرم بیاشامند بدستور قی کنند سقی که بلغم برآرد تخم ترب دو درم
تخم شبت یکدرم بوره تاج نیم درم همه را بکوبند و با عسل یا سکنجبین سرشته و بدهند پس
آنچه بخورد قی آید فبها والا آب نیمگرم بدهد و کنند سقی که سودا برآرد بگیرند ترب و
بنگافند و خربق سیاه درو می‌ریزند پس آن ترب را در سکنجبین تر نمایند یک شب بعده
آن ترب را بخورانند و سکنجبین عسلی با آب نیم گرم بیاشامند عقب آن بنوشند و بدهند که قی شود
سقی که بلغم و صفرا برآرد سکنجبین عسلی ده مثقال نمک دو مثقال آب چهل مثقال
بهم آمیخته نیمگرم بنوشند سقی که صفرا و سودا و بلغم برآرد بیخ سوسن تراشیده و نیم کوفته
و تخم شبت هر یک پنج مثقال تخم تاج کلاغ و کشنک جو هر یک مثقال همه را
در یک کاسه آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بده مثقال شربت افتیمون شیرین نمایند
و بسکه انگوری سرشته کرده نیمگرم بیاشامند بدستور قی کنند فائده تا ضرورت قوی
نباشد خربق سیاه استعمال نباید کرد که سمیت دارد و گاهی خناق می‌آرد ایضا بغیر ضرورت و
بغیر اعتیاد قی را قی نباید فرمود فصل ۹ در مدرات بدانکه مدر آنست که ماده را از راه
بول دفع کند و بر آوردن ماده عروق ادرار نفع تمام دارد اما آنجا که خلط بیشتر باشد
تا تنقیه بفصد و اسهال بکنند ادرار نفع ننماید و اطبا مقرر کرده‌اند که اگر ماده در جگر
باشد ببینند که مایل بجذب است یا بمقعر اگر بجذب مایل باشد ادرار بهتر است
والا اسهال پوشیده نیست که ادرار بول اسهال و تدرر عرق باز میدارد و
کذلک اسهال و ادرار عرق مانع ادرار بول میشود زیرا که توجه ماده بطرف مخالف و شک نیست

میزان الطب

که بادرار انچه رقیق است منع میکرد و لیس تا مرض رطوبی نبود مدرات ندهند از آنست
که در استسقا و فالج و وجع المفاصل هلاک امر ادرار بول دانسته اند و ایضا قبل از نضج
تشرب مدرات نیز منع فرموده اند و درینجا مدرات بارد و حار و معتدل مدرات طبیعت
خون مفصل مرقوم میگردد حسب حاجت صرف نمایند مدرات بارد نیست تخم کاسنی
تخم خیارین سکنجبین ماء الشعیر تخم خرفه خسک کاکنج ماء البطیخ و امثال آن مدرات حار
انیست تخم کرفس بادیان انیسون برنجاسف و فاشی خشک کبابه نانخواه
شبت تخم گندنا و امثال آن مدرات معتدل پرسیاوشان تخم خربزه انگاه
که بارد و حار را با هم ضم کنند چنانچه کاسنی و بادیان یکجا بدهند دوای معتدل که ادرار بول
کند انیسون و بادیان هریک دو درم نیمکوفته در یک پیاله آب بجوشانند چون بقدر خوردن
بماند صاف نمایند تخم خیارین و تخم خربزه هریک سه درم کوفته در طبیخ مذکور شیره ازینها
بستانند و بقند سفید شیرین سازند و بنوشند ماده بارد برارد و بول بسته بگشاید
و اگر انیسون و بادیان کوفته و بیخته سفوف سازند و عقب آن بشیره سه تخم یعنی
خیارین خربزه مدد کنند همان عمل کند دوائی که حیض را بگشاید سلیخه شونیز هریک
دو مثقال جند بیدستر ابهل هریک دو درم همه را کوفته بیخته بدو چندان عسل کف گرفته
بسرشند و هر صباح از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند و عقب آن
چهل درم عرق بادیان بنوشند حیض بسته بگشاید و اگر کم می آمده باشد فراغت آرد
بشرطیکه سبب احتباس حرارت قلت خون نبود الا مضر است طبیخ که حیض را اند و منی مرد را
که از جا خود نغزیده باشد و در میان بند شود و یا در مجاری خود افسرده محتبس شده باشد
بیرون آرد افسنتین درمنه ترکی ترمس سداب رازیانه تخم کرفس

تخم بنتاج گرم و خشک است در آخر دوم ۱۲ مخزن

هر یک دو درم انجیر پنج عدد گلقند ده مثقال ادویه بدستور بجوشانند و گلقند آمیخته نوشند

و بدهند سه روز پیهم و سه روز مهلت دهند و بعد سه روز دیگر دهند تا ادرار تمام کند و مدت

حیض و بعد ایام حیض باید داد تا موثر باشد **فصل** در مقویات اعضاء اربعه یعنی دماغ

و دل و جگر و معده و هر یک جدا گفته شود و حسب حاجت برگزینند مقویات دماغ مروارید

املج بسباسه بهار سیب بهار امرود گل سرخ ماء الورد نارنج بلادر بندق بالنگو

زنجبیل سعد سنبل الطیب مشک عود عنبر غالیه قرنفل کندر [illegible]

دماغ حیوانات گوشت ماکیان و دراج و تیهو مقویات دل مفرحات آن امرود

انار شیرین املج تمر هندی سیب صندل طباشیر گل مختوم ریباس [illegible] کهربا

کافور گاوزبان کشنیز بادرنجبویه گل سرخ مروارید نیلوفر نارنج بلیله یاقوت ورق نقره

ورق طلا قشر اترج اسطوخودوس ابریشم بهمنین بسفایج بالنگو بادرنجبویه جدوار

دارچینی درونج زرنباد زعفران سنبل سعد سلیخه شقاقل عود عنبر فرنجمشک

فادانیا قاقله لاجورد نعناع مقویات جگر کاسنی انار اشنه اظفار الطیب

جوزبوا حماما حب بلسان دارچینی غافت قرفه قرنفل کشوث مصطکی رو

ناردین و بدانند که ضعف جگر بیشتر از سردی و تری باشد لهذا ادویه مقویه جگر

اکثر حاراند مقویات معده آمله انار دانه بلیله سماق سفرجل طباشیر گل سرخ

بلیله خصوص مربا اذخر پوست ترنج بالنگو جوزبوا دارچینی زرنباد سعد

سلیخه ساذج هندی قرفه قرنفل قاقله کندر [illegible] مصطکی مشک [illegible] افسنتین نعناع

عود و بدانند که هرچند مقوی معده تقویت مغز و اعضا نیز نماید و هرچه مسهل است

مضعف معده است مگر بلیله و در سنای مکی اختلاف است بعضی برانند که

براند که سنای مکی نیز مقوی ست فائده ادویهٔ مقویه سوا اول مرقوم شده اند
و عقب آن گرم و جهت امتیاز دوای گرم از آنجا که شروع شده اند بلون
بشنگرف مسطور شده است **فصل ۹** در اغذیه که بعد قیان آن را حسب حاجت بنفیدیم
طعامیست که بحروری مزاج نیز دهند و طریقش آنست که گوشت را بی مصالح گرم و
بی ترشی بپزند و شوربای و بکار برند ماء الشعیر انحد البیار موافق ست در امراض حاره
توان داد که هم دواست و هم غذا و طریقش آنست که آب چهار چند جو باشد و طبخش معروف
و اگر نخست جو را بریان سازند پس مطبوخ نمایند شکم قبض کند و آنرا ماء الشعیر المحمص
گویند و اگر ماء الشعیر عناب و سپستان و مانند آن چیز های حلو نیز بهند ماء الشعیر مدبر نامند
آنجا که تقویت مطلوب باشد پارچه گوشت در ماء الشعیر توان پخت و قطعا با ماء الشعیر
با سکنجبین جمع نمایند در معده قریص گوشت که همراه سرکه و بقول و ابازیر پزند
قریب باعتدال ست مصوص قریص ست که از کبوتر بچه باشند زیرباج شوربای
گوشت که از سرکه و از فواکه خشک پزند و بزعفران خوشبو کنند و زیره و چیزی شیرین نیز
امراض مرکبه را سود دارد **مقاله سوم** در بیان امراض و علاج آن و این مقاله مشتمل
بر چند باب و هر باب مشتمل ست بر چند فصل **باب ۱** در امراض راس یعنی بیماریهای سر
فصل ۱ در صداع یعنی درد سر اگر از خون باشد فصد قیفال کنند یا پس حجامت نمایند
و شربت لیمو نوشانند و بعد آوردن خون اگر طبع قبض باشد بنقوع حامض یا بملین ملایم طبع
بگشایند و مسهلات خون بکار برند و اگر از صفرا باشد مسهلات صفرا دهند و منضجات و داد
بسهلات وی تنقیه کنند و صندل سفید باب گشنیز تر طلا نمایند و اگر از بلغم باشد
در بادیان بقدر حاجت جوشانند و شهد آمیخته بدهند و روغن بر سر مالند و بعد تنقیح

مسهل بلغم خورانند و بیخ بید انجیر و تخم تیسل طلا کردن با آب ساییده سودمند است و اگر از
سودا باشد بتعدیل و انضاج و اسهال وی کوشند و روغن بابونه و بادام طلا نمایند
فایده پاشویه در صداع مادی از هر قسم که باشد نافع ترین چیزهاست و در درد سر
زنهار سر را نباید مالید که اگر چه فی الفور سود میدهد اما آخر ضرر میرسانند بلکه پا بهار اباید کوفت
و لکفها مالند که نافع است اگر سر را گیرند بدست بی مالیدن کوفتن باک نیست و بعد تنقیه
باهستگی مالیدن هم مضایقه ندارد فایده صداع که از گرمی فقط رسیدن آن بسر فقط
رسیدن عارض شود بی غلبه خلطی آنرا ساذج گویند و در ینجا حاجت تنقیه نیست بلکه فقط
اگر از گرمی است سرد کنند و بویند و اگر از سردی است گرمی استعمال نمایند و هرگاه صداع
با تپ باشد بعلاج تپ متوجه شوند و همچنان اگر بسبب مرض دیگر وارد شده باشد تدبیر آن
مرض کنند و قسمیست از صداع که آن را شقیقه گویند و آن در نیمه سر میباشد و در یاست
طریق علاجش بحسب سبب همانست که در صداع مطلق گذشت و این طلا نفع دارد صمغ عربی
یکدرم افیون نیم درم زعفران ربع درم باریک ساخته با سپیده بیضه مرغ یا گلاب بسرشند
و بر کاغذ نهاده بر پیشانی گوش چسپانند خصوص بر رگی که بسیار جهنده باشند و این مرض را زود علاج
کنند که بعد استحکام بتصدیع تمام میشود فایده عوام در درد سر اکثر مخدرات طلا میسازند چون
افیون باشد آن شک نیست که فی الفور نفع میدهد اما بدانند که حکما منع کرده اند که گاهی
بهلاک می انجامد و عند الضرور اگر استعمال نمایند اصلاح میدهند بزعفران یا بابونه و
مصلح افیون است و آنجا که گلاب بر سر ریزند در درد سر باید که بسیار ریزند تا سر تر دارد و گرنه
چنان کنند ضرر دارد و هرگاه خون از بینی صاحب صداع بر آید بند نکنند که علامت نیک است
مگر آنکه صداع خونی باشد و خون بسیار بر آید و خوف ضعف شود آنوقت توان بست

و برآمدن ریم از بینی یا از گوش در بیمار سرسامی محمود است فصل در سرسام یعنی آماس که
در پردهای سر یا در جرم دماغ واقع شود و وی اگر از خون باشد بیمار خندان بود و اگر از صفرا
باشد بدخو و ترشرو بود و اگر از بلغم باشد تحیران و سست بود و اگر از سودا باشد وحشی بود
و سرسام از سودا کمتر افتد و همه علامات که هر خلط را مخصوص است شاهد بر آنست و دموی را
قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص و بلغمی را لیثرغس گویند و باید دانست که در دموی
و صفراوی تپ سخت گرم میباشد و در بلغمی و سوداوی کمتر و هذیان و عدم هوش در جمله
لازم و علاجش از صحت صداع روشن شود و چون تپ لازم این مرض است تدبیر تپ نیز
مد نظر دارند و حجامت ساقین با شرط در خونی و بی شرط در غیر خونی نافع ترین تدبیر است
و استعمال لخلخه اسرع در اثر و مالیدن و بستن پاها در جذب بخار نهایت سودمند و در جمیع
امراض دماغیه باشویه بدستور و بالجمله در سرسام فصد بتعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد
انتظار روز نکنند و در صفراوی نیز بفصد امر کرده اند جهت آنکه صفراوی سرسام مرکب
با خون میباشد و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز فصد تجویز کرده اند اگر مانعی قوی نباشد
و در تجربه نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند فائده هذیان و یاوه گوئی و حران که از لوازم
سرسام است گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تپهای نوبتی وقت حران ظاهر میشود و گاه
شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام راحت هیچ نمیباشد و اینحالت را سرسام غیر حقیقی
گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم میباشد تا انقضای آن و علاج این سرسام که عارض
مرض است تدبیر مرض اصلیست و در تقویت دماغ کوشیدن فصل در جمود و این مرضیست که یکبارگی
واقع شود و آدمی بی جنبش و حرکت گردد و بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلی که بوده باشد
وقت حدوث علت و سبب این ماده سوداست که در مؤخر دماغ سده آرد یکبارگی

علاج در ابتدا ... شیافات گرم بکار برند یا حقنه مخرج سودا و روغن ورد و روغن بادام
تعجیل در ان ... نمایند و اگر ... باشد و هنگام شعور منضج و مسهل سودا
و ... گرم ... بکار برند و پس سر را ... روغن چرب ... زنند و آنجا که خون
غالب باشد رگ زنند و بر ساقین حجامت نمایند و اگر رگ زنند فراخ باید زد و خون
کمتر بر آرند و ... باشند **فصل ۴** در سکته و این مرضیست که حس و حرکت
باطل کند و بیمار بر پشت افتاده بود و مرده ماند و اگر نفس آمدن نمایان نباشد سبب وی
شده تا ... است که ... بطون دماغ افتد علاج اگر غلبه خون باشد لا محاله رگ قیفال زنند
و الا حقنه و شیافات ... استعمال نمایند و تکمید سر نمایند ... تراشیده نفوخ و سعوط
بکار برند و اگر ... اندام ... مالیدن و خاریدن و بستن دست و پا نفع
دارد و اگر ... رگ ... سیماب بران مالند یا ... که مستعمل ... باریک ساخته
بران ... تعدیل ... و تنقیه خلط بلغم کوشند و درین علت
هرگاه نفس زدن محسوس نباشد خلاصی ممکن نبود و آنچه ... تنفس نمایان بود و آن
کمتر علاج پذیرد و فرق در سکته و موت آنست که در حالت سکته عکس ... سکوت
دیده ... و ... اند که مسکوت را تا هفتاد ساعت که سه شبانروز
میشود ... دفن نکنند اگرچه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت درین علت
زنده میباشد گاهی میتواند که بفضل الهی بکشاید اما اگر بدن گنده شود و نفخ
کند یا کبود گردد مرده باشد تعذیب بعلاج نباید کرد **فصل ۵** در سبات و آن
خوابی ست ... در غایت گرانی و سبب آن استیلای رطوبت ست بر دماغ
خواه ... بود خواه از ماده بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند حسب سبب

و سهر که بود یا نفع و هر چه مجفف باشد خورانند و اطریفلات سریع الاثر است و آنجا که
سبب سبات بخار معده باشد سبوق تخمه و خفت در حالت جوع پدید بود و تدبیر وی
تنقیه معده است و اطریفل کشنیز نفع تمام دارد و کشنیز خشک کوفته بیخته بالای
طعام سودمند بود **فصل** در سهر یعنی بیخوابی سبب آن غلبه یبوست در دماغ ساذج
بود یا مادی و ماده سهر اکثر سودا است صفرا الاحاله و بلغم شور نیز علاج در ساذج ترطیب
دماغ کوشند باشربه و اغذیه و نطول و سعوط و همه معدله مرطبه و در مادی حسب ماده تنقیه
نمایند و سهر کشتا بید که بوکنید کیسه سهر افزا است و ادویه خواب آور مثبت شبت و زر البین
نبیند و در بلغمی بر سر بنفشه و ریحان بگلاب افشانده بویند و لخلخه بیشتر بکار برند و
افیون بروغن بنفشه حل کرده بر تارک سر مالند فائده هر گاه باعث سهر بخارها
بخارهای گرم بهترین تدابیر پاشویه است و دلک اطراف و از پا لیدن روغنها بر سر
بودن در قطع سبب کوشیدن **فصل** در سبات سهر سباتی و این مرض از اجتماع
اسباب سبات و سهر حادث شود و بعضی بر آنند که در سبات دماغی مرکب از صفرا و بلغم بجمله ایشان
علت مذکور نیست زیرا که گاهی خواب طویل باشد و ثقل و کسل و گاهی بیداری مفرط بود
و آنانکه ورم میگویند بیان فتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری سهر تقدیر اگر
جهت خواب غالب باشد سبات سهری گویند و اگر جهت بیداری غالب باشد سهر سباتی باشد
و تعادل هر دو جهت کمتر یافته میشود تا جهت خواب مساوی بود به جهت بیداری و اگر یافته شود
مختار آنند که سبات را مقدم دارند یا سهر را زیرا که وجه تقدم مرتفع میشود و علاج آنچه در
سهر و سبات مذکور شده است حسب اجتماع مادتین ادویه نیز مرکب ساخته استعمال نمایند
و در وقت غلبه بلغم شمومات حاره حفیفه و هنگام غلبه صفرا شمومات بارده بکار برند و کذا

ودیگر تدابیر و بر تقدیر وقوع ورم تدبیر سرسام صفراوی یا بلغمی نمایند و حق آنست که ورم
لازم این مرض نیست اما می تواند که از ورم مرکب نیز واقع شود فصل ۸
در کابوس و این مرضیست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران بر آن
افتاده یا کسی از آنجنس میکند پس نفس او تنگ شود و آواز بر دهد علاج اگر خون غالب
باشد فصد قیفال و حجامت ساقین و تقلیل غذا نمایند و اگر بلغم یا سودا باشد تنقیه آن
باید کرد و در تدبیر این علت تغافل نکنند که بصرع می انجامد فصل ۹ در صرع و این
مرضیست که آدمی بیهوش بیفتد و دهن و دست و پا کج و متشنج گردد و اضطراب کند
و گرانی سر و سبزی رگهای زیر زبان لازم ویست و نوبت حادث میگردد و آنچه زود زود
آید مهلک نیست مگر صرعی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت هشت بار
واقع شود و باز زایل گردد و هیچ آنچه دیگر عود نکند علاج در وقت صرع آنچه در غشی گفته اند
بکار برند و گرهی در دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف ببندند تا اضطراب نکند و در
افاقت تنقیه ماده نمایند بحب الخلاط و از میوهای تر و گوشت بره و شیر و امثال آن
پرهیز نمایند و عود صلیب بر گلو آویزند و بوی بکار برند فصل ۱۰ صرع که اطفال را افتد اکثر آنرا
ام الصبیان خوانند و ریح الصبیان نامند و تدبیر وی نیز حسب ماده باید کرد و [illegible]
یا در تدبیر بی تحقیق سبب نباید نمود و دایه را نیز پرهیز باید فرمود و از جماع منع باید [illegible]
جماع مفسد شیر است و فساد شیر محدث آفات در طفل و هرگاه طبع طفل قبض یابد [illegible]
قبض گشودن اسرع النفع است در دفع این حالت فصل ۱۱ در مالیخولیا و این مرضیست که
آدمی را از فکر سلیم و ظن سالم باز دارد و بوهمی و وحشی متصف سازد که منافی خرد
باشد و در بعضی امور و از این قبیل است حمق و رعونت و عشق موصوف [illegible] علاج [illegible]

تنقیه نمایند و به فرحات خورانند و نوشدارو نفع تمام دارد و بعد تنقیه در تعدیل کوشند
و اغذیه لطیفه دهند و تنقیه بکرات نمایند مهلت ماده تا ماده بر آید و قوت نگاه دارد و از آن که
اثر تنقیه و تعدیل دیر ظاهر میشود در امراض سوداویه ملول از تدبیر نشوند و بعد تحقیق سبب تدبیر که
در خور آن باشد لازم شناسند که نفع خواهد شد ان شاء الله تعالی و در عشق بهترین تدابیر وصل
معشوق است اگر ممکن باشد و الا بطریقی که باز دارنده اندیشه آن باشد متوجه باید بود و جماع
در ازاله عشق اثر تمام است خاصة اگر با محبوب بود **فصل ۱۲** در جنون یعنی دیوانگی پوشیده نماند
که جنون اقسام است اگر با غضب و ایذا بود مانیا گویند و اگر با خنده و بازی و ایذا بود داء الکلب
اگر با تنفر و فرار از مردم بود قطرب سر جنونی که باشد مرتبه جنون بالاتر از مرتبه
مالیخولیاست و بعضی در اقسام مالیخولیا شمرده اند اما فی الحقیقه وی غیر اوست زیرا که در
اسباب جنون احتراق خلط غیر طبعی شرط است چه خلط طبعی اگر بسوزد مالیخولیا احداث
کند نه جنون علاج وی در مالیخولیا گفته شد بکار برند و در ترطیب بیشتر کوشند و بدوشیدن
شیر زنان بر سر و ریختن آن بر بینی و مالیدن روغن بنفشه و بادام بر سر و بدن و استحمام
و نطول ساختن آب گرم بر شکم نفع دارد و معجون نجاح اکثر سود دهد بعد از نضج تمام
فصل ۱۳ در سدر و دوار هرگاه آدمی برخیزد یا حرکت کند چشم تاریک شود آنرا
سدر گویند و چون اشتداد کند و سر بگرداند و همه چیز در نظر گردنده نماید دوار نامند
علاج حسب خلط استفراغ باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت در دماغ
توان دانست و اگر ماده در معده باشد از غثیان و دیگر آفات معده مهیا بود
و همچنان هر عضوی که منبع ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت و تنقیه
عضو مذکور واجب باید دانست تقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد و دوار

که از نقاهت شود و اغذیه لطیفه و مفرحات مناسبه مزیل آنست و هرگاه اعاده تنقیه کرده
با شربت لیمون و صندل و شربت انار و امثال آن تسکین اگر رسیدن سر با سبب باشد
و دوا یابو و تکمید و تنقیه با شیافهای گرم نمایند و اغذیه که دران توابل گرم باشد بخورانند

فصل ۴ در نسیان یعنی فراموشی و این بیشتر از غلبه بلغم سرد باشد و بسبب سودا و بواسطه
سوء مزاج حار ساذج نیز عارض میشود علاج در بلغمی و سوداوی تنقیه نمایند بعد نضج
مخصوص بحب قوقایا و امثال آن که در تنقیه سر معین است و معجون فلاسفه و مربای
زنجبیل مربا و کندر با شکر مفید است و از آب سرد اجتناب لازم و ترطیب بادهان
در سوداوی واجبست و در سوء مزاج حار ساذج تعدیل بمبردات و مرطبات کافی است

فصل ۵ در فالج و این مرضیست که نصف بدن طولا بی حس و حرکت شود و این
بیشتر از رطوبت بلغم افتد و گاه باشد که از خون حادث شود بواسطه تورم او در مبدأ اعصاب
علاج در بلغمی تا چهار روز ادویه و تدبیر نخود از غذا باز دارند و اگر ممکن نباشد اندکی آب
گوشت با زیره و دارچینی توان داد و بجای آب ماء العسل اکتفا باید نمود و بعد روز چهارم
منضج بلغم دهند و نخود آب گوشت کبوتر بچه با دارچینی و فلفل غذا نمایند و پس از سه روز
تا چهارده روز که ماده نضج یافته باشد مسهل قوی دهند و بعد از تنقیه بروغن قسط و بابونه
تدهین نمایند و جوارش بلادری و تریاق کبیر و مثرودیطوس نافع ترین ادویه است و مشک
و کندش و فلفل و نوشادر بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر است و آب گرم بر بدن
نرسانند که مضر است و از آب سرد نیز و اگر با فالج نیز خون غالب باشد فصد جایز است
و آنجا که فالج با حرارت باشد ادویه گرم نشاید داد و نخستین ازاله حرارت باید کرد و بعده
بمعالجه فالج باید پرداخت و آنجا که سبب فالج وقوع ورم باشد بر مبدأ اعصاب از زیاده

ماده خون تنقیه ورم نمایند و بمعالجه ورم توجه فرمایند فائده بطلان حس و حرکت
اگر در عضوی افتد بی تخصیص وقوع آن در نصف طولانی آنرا استرخائی گویند بلفظ مطلق
و فالج استرخا نصف بدن مختص است نزد جمهور فصل ۱۹ در خدر و این مرضیست که حس عضو
باطل یا ناقص شود علاج اگر از غلبه خون باشد فصد کنند و تقلیل غذا نمایند و اگر از غلبه
بلغم باشد تنقیه بلغم نمایند و اگر بسبب یبوست بود بعلامت علاجش از تشنج یابس جویند
و اگر بسبب ضغطه ورم یا بستن عضو باشد ازاله سبب باید کرد فصل ۲۰ در لقوه یعنی کج شدن
روی سبب این علت یا استرخاست یا تشنج که در یک شق وجه افتد نشان استرخا کدورت
حواس و نقصان فهم و قوه و هشتن پلک زیرین کام نشان تشنج تمدد پوست پیشانی است
و قلت آب دهن علاج استرخا بعلاج فالج و تشنج بعلاج تشنج کوشند فائده تا چهار روز
بلکه هفت روز نگذرد علاج هیچ نکنند و از غذا باز دارند و از آب نیز اگر ممکن باشد و در
خانه تاریک نشانند و آئینه چینی پیش نظر دارند تا بتکلف آن پیوسته همی بینند و
جوز بوا و ... پوست بیخ کبر و ریا القسل جوشانند و تغرغره کنند و آنرا که
غلبه خون بود فصد تجویز است و تدبیر مسهل نمایند که چون سه ماه بگذرد کجی دور نمیشود و
آئینه چینی مخالفست از آئینه که از نقره و مس و برنج ساخته باشند چون روی در ان بتکلف
دیده میشود کثرت نظر در ان بجهت استقامت معوج میگردد فصل ۲۱ در تشنج یعنی در هم
کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی گویند و نشان آنست که یکبارگی
افتد و علامات بلغم پیدا بود و اگر بسبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس گویند و نشان
وی آنست که بتدریج افتد بحسب استفراغ مفرط یا حمیات حاره یا بیداری و
غم مفرطین اتفاق شده باشد و عضو لاغر شود و علاج در امتلائی بعلاج فالج

کوشند و دیگر تبرید بهر چه باطنیه از آنچه بهر سو مزاج یابس در معالجات ذکر یافته
و موم روغن و روغن بنفشه یا بادام بهم آمیخته بمالند و بشیر زنان استنشاق نمایند فائده
تشنج که از رسیدن نیش عقرب یا از وقوع قرحه بر عصب یا کرم امعا حادث میشود سبب بهتر
دفع زهر و اصلاح قرحه و اخراج دیدان دفع اذیت عصب کوشند و تشنجی که در صرع افتد
عرض آنست چون صرع زائل شود آن نیز زائل میگردد اگر با وجود کشودن کشنج بماند
روغن گل یا روغن دیگر بحسب حال نیمگرم بمالند و بعضی مردم را که وقت فاژه دهن
کشاده میماند بسبب تشنج شدن کوره دهن بدین کار نیست اگر کفایت نکند بعلاج امتلائی
باید پرداخت فصل ۱۹ در تمدد یعنی راست ماندن عضو و این آنست که عصب از هر دو
جانب کشیده شود فصل ۲۰ در کزاز یعنی تشنجی که در جنبر گردن افتد و مانع تمایل شود
علاج اینها از مبحث تشنج جویند حسب سبب در معالجه مبادرت نمایند که اینها قوی تر
از تشنج اند فصل ۲۱ در خدر یعنی ابریدن عضو اگر از ماده بلغم افتد نسیان و دیگر آثار
بلغم پیدا باشد علاجش تنقیه آنست اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب باشد
ترک سبب نمایند و در خدر جماعی شیر تازه نوشیدن و تدهین نمودن و تخم مرغ نیم برشت
خوردن مفید است فصل ۲۲ در اختلاج یعنی پریدن عضو دوام او در جبهه منذر بلقوه
و در شکم مقدمه صرع و در پهلو ورم سینه و سینه و پهلو و در جمیع بدن سکته و در عضله
شکم مقدمه مالیخولیا گفته اند علاج نمک گرم کنند و تکمید نمایند و اگر دور نشود تنقیه
بلغم فرمایند و آنجا که احتباس طمث و نا برآمدن خون باعث اختلاج شود از فصد
زائل گردد فوراً فصل ۲۳ در لوسه که ویرا انتجاج نیز گویند این حالی باشد
که اعضا گران رنگ سرخ شود و چشم سرخ شود و فاژه و خمیازه بسیار آید و دست

خود راهی پیچد گویا مقعد همی است حال آنکه نیست یابد و بعد از چندے آن حالت رفع
گردد و باشد که عود کند بکرات علاج اگر آن حالت ثابت باشد یا عود میکند تنقیه خون و صفرا
باید کرد و تقلیل غذا باید نمود و گرم مزاج را آب سرد نوشیدن و حمل ان کردن و حجامت
نقیع پیچد بتخم کشنیز سفوف ساخته یا نقوع کرده همراه شکر سود مند است
فصل ۲۴ در حس(?) این مرضیست که دماغ خارش کند بی ورد علاج در تبرید
ترطیب کوشند زیرا که ماده این بخار صفرا است اگر تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا
باید داد و هر جا که خون غالب باشد فصد توان کرد فصل ۲۵ در عصابه و این دردیست
که در ابرو پیدا آید و سببش اگر گرمی سافج بود که در ان محل افتد بجبر طلوع آفتاب شروع
کند و غلبه میکند تا وقت زوال آفتاب این تیز کم میگردد و تمام شب اثری از آن
نباشد تا صبح شروع کند علاجش این است که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند
و انتفاخ تفتیح مسام کوشند و اگر تصاعد بخار باشد از بدن بعض بر روی افتاده یا
و پیشانی کشیده بود علاجش … کردن بخاریدن … چیزی خشن و اگر
رعاف نباید رگ قیفال زنند و سرکه و کافور بویانند و اطراف بمالند فصل ۲۶ در زکام
و نزله بدانکه فضله دماغ اگر از بینی براید بطریق مرض آن را زکام گویند و اگر بجانب حلق
ریزد نزله خوانند علامت حرارت رقت حرقت ماده او نشان برودت غلظت یا
بی حرقت علاج تعدیل مزاج کوشند و در ماده تنقیه نمایند حسب ماده و بالجمله در زکام مسهل از تنقیه
تا … چیزی که ماده را از برآمدن باز دارد نباید داد و طبع نرم باید کرد و سر پوشیده و در حمام
در … بار … از خواب و خفتن بر پشت خوردن حموضات …
کردن حرکت ضعیف نمودن منع باید کرد و اگر سر بار زکام بود رعایت آن نیز بمانند

فائده ماشری و باد شام که در روی می افتد به تنقیه دفع میگردد و در آخر کتاب
در امراض متفرقه گفته آید انشاء الله تعالی باب ۲ در امراض عین بدانکه
چشم مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که محل نور است در وسط
آمده و تا جلیدیه رسیده اشباح که درین رطوبت منطبع میگردند و در عصبه متادی شده
به باصره در آن مینماید باذن الله تعالی و دیگر طبقات رطوبات گرد به پیش اینها
پناه مانند واقع اند اکنون بدانکه انچه مماس هواست و ملبس در می آید طبقه ملتحمه و طبقه
قرنیه است تا آنجا که سپید است ملتحمه است و انجا که سیاه قرنیه هر دو باهم ملتحم شده اند
و بعد ازیشان طبقه عنبیه است طبقه مذکور رنگین است و تلون حدقه ازوست و الا
قرنیه شفاف و سپید واقع شده و در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عبور
اشباح بر جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است بعد عنبیه رطوبت بیضیه است
و پس از بیضیه طبقه عنکبوتیه و پس از عنکبوتیه رطوبت جلیدیه است بعد ازو رطوبت
زجاجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمیه پس طبقه صلبیه که مماس عظم کاسه چشم است
هر طبقه و رطوبت مرض های کثیر مختص شده انچه نام دارد درینجا مذکور میشود
فصل ۱ در رمد و آن ورم ملتحمه است اگر از خون باشد چشم سرخ و گران و پر درد بود
و چرک بسیار آید و اگر از صفرا بود سوزش بسیار کند با درد و چرک بسیار نیاید و اگر از
بلغم بود ورم سپیدی زند و منتفخ باشد چرک و اشک بسیار آید و اگر از سودا بود
ورم صلابت زند و منتفخ نباشد و چرک هیچ نیاید یا پلک به هم نرسد و چشم گران باشد
و با صداع بود و اگر از ریح بود ثقل اصلا نباشد و چرک نبود علاج تنقیه حسب آن
ماده نمایند و پیش از فصد و مسهل دوا بچشم نرسانند اما آنجا که سبب خفیف است

خفیف باشد و سه روز بعد از دوا مالیدن بی تنقیه مجوز نیست و بهترین اطلیه در
رمد گرم حضض مکی ست با شیر دختران حل کرده در چشم و بالا او طلا کنند و آنجا که
درد شدید بود و افیون اندکی نیز ضم نمایند و ذرور چشچام در همه اقسام رمد نفع تمام دارد
پس از نضج رمد استعمال باید کرد و اجتناب از گوشت و هر آنچه بخار انگیزد لازم دانند
شقشقه کوزه چشچام که بهندی چاکسو گویند مقشر کنند و در سرگین خر پخته باید دوان
آن دو حصه بگیرند و از نبات مصری ارثا میران چینی یک یک حصه همچون غبار سازند و
در چشم اندازند بطریق ذرور و از روت مگر با شیر خر اگر بدل مامیران کنند می شاید
فایده رمد عظیم که در چشم اطفال افتد مسمی ست بکوربیج و حجامت پس گوش زلو
چسپانیدن بر بناگوش اثر کلی دارد و ذرور رمد کور سودمند **فصل ۲** در طرفه و آن نقطه
خونیست که بر ملتحمه افتد علاج قطره خون بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی آمیخته چکانند و کنند
بشویند و دوآن برسانند اما اگر سبب قوی بود نخست رگ زنند و حجامت نهند و مسهل دهند
فصل ۳ در ظفره یعنی ناخنه علاج زنگ طیر زرد که نمک لاهوری مشهور ست بکحیل بسایند و فقط
هم از آن در چشم روزی چند بار بکشانیده باشند و اگر ماده موجب کثیر بود قیفال کشایند و
تنقیه نمایند و از مولد بلغم پرهیز کنند و اگر ظفره غلیظ باشد دستکاری نیز دارد و بهر این کار
دستکار هشیار در کار ست تا آفتی دیگر لاحق نشود **فصل ۴** در بیاض و آن سپیدیست که
بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم غریب و قرینه علاج کف دریا با آب بسایند و در چشم
درسانند چند کرت زائل شود و اگر ماده قوی بود تنقیه دماغ باید کرد و لیسیدن بیاض
بزبان تا اثر تمام دارد **فصل ۵** در سبل و این مرضیست که رگهای چشم سرخ
و ممتلی میشوند بتدریج و چشم بخار و پس اشک اگر سیلان کند بلک تر

باشد سبل رطب گویند و اگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند و
بهترین منقیات فصد رگ قیفال است بعده رگ پیشانی و رگ ماق زدن انسب که
سبل رقیق بود شیاف تیار کنند و در سبل غلیظ شیاف احمر و باسلیقون و در یابس
قبل از اکتحال و بعد از حمام لازم شناسند و اگر بعد یا سبل لاحق شود نه ادویه گرم
استعمال نمایند نه ادویه سرد بر استفراغ و جذب ماده قناعت کنند و در بره بیضه مرغ
بر پشت چشم گذارند که سرد و انفع دارد و اگر به دوا زائل نشود لقط نمایند یعنی بردارند
و ببرند از طریق که معروفست نزد کحالان فصل ۶ در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن ملتحمه
و فرق در ورم و انتفاخ آنست که ماده ورم در جرم عضو سرایت میکند و انتفاخ در خلل
عضو پیدا آید و پس بعضی بر سبیل مجاز ورم را بر انتفاخ نیز اطلاق میکنند با لجمله انتفاخ
اگر از ریح باشد علامتش آنست که دفعة پدید آید و نخست در گوشه چشم سوزش باشد آنکه از
گزیدن پشه یا مگس میشود ظاهر گردد و اگر از بلغم باشد بتدریج افتد و در چندان نکند
و چون از انگشت غمز کنند اثر غمز در بماند اگر ماده غلیظ بود اما اگر مائی بود اثر غمز
نماند علاج تنقیه حسب الماده نمایند و تنبیه سر بر دارد و رجوع نمایند و در ریحی سنفریح و
تکمید و اگر ... بخود زائل میشود فصل ۷ در حکة الملتحمه یعنی خاریدن ملتحمه در این
بسیار باشد که پلک نیز سرخ شود و یا ریش گردد علاج از طعام شور و تیز پرهیز کنند و تنقیه
بفصد و مسهل نمایند و جست برقصب بسایند و سیاهی او در چشم بمالند و چشم را روی
آب گرم می شسته باشند فصل ۸ در ثولول ملتحمه و آن گوشتی نرم است
که اکثر در موق اکبر پیدا آید علاج تنقیه فصد نمایند بدفعات پس
دستکاری نمایند فصل ۹ در غده ملتحمه و آن غده صلب است سرخ یا سیاه

که در چشم پدید آید و اکثر در موق افتد علاج تنقیه نمایند و بدانند بسیار باشد که ماده
و دقیق سبک بود چون چنان باشد گلاب تر کنند و بر نهند زائل شود و الا تدبیر دیگر

فصل ۱۰ در دمعه یعنی سیلان اشک اگر از گرمی بود سرمه بکشند و اگر از سردی باشد باسلیقون
و اگر از ضعیفی عضله چشم بود خسته هلیله زرد سوخته و نمک هندی و مازو هر سه مساوی کوفته
بیخته بکشند و آنجا که در سر اندک باقی قرارات اشک آید و منقطع گردد و آنرا ابو التین
مانند ببیر او تنقیه نیست پس ... اشک ... باسلیقون

فصل ۱۱ در حرقت العین یعنی سوزش چشم اگر ماده گرم بود تنقیه نمایند و اگر بی ماده باشد توتیا در
پرورده بکشند و کاسنی تر بکوبند و بر روغن گل ضماد نمایند و کافور انداختن اثر تمام دارد

فصل ۱۲ در قذی یعنی چیزی در چشم افتادن هرگاه بدانند که چیزی در چشم افتاده
چشم را نمالند زیرا که اگر شی درشت بود در چشم فرو آویزد و از مالیدن تدبیر آنست که
چشم را به آب گرم بشویند و شیر زنان چکانند و اگر چیزی مرئی باشد به پنبه بالته بردارند و اگر
غائص بود بدین تدبیر اندک نشاسته باریک سازند و در چشم پر کنند و زمانی بدارند
تا قذی در نشاسته آویزد و از چشم تعلق بگذارد و پس پنبه بگیرند و اگر قذی جانوری
باشد چنانکه اکثر در چشم می افتد و بر قرنیه می آویزد باید که طین فارسی ... که به فارسی
آنرا گل سرشوی میگویند باریک سازند و در چشم اندازند و یک ساعت چشم بسته دارند
تا حیوان بدان آلوده شود و از حدقه جدا شود پس به پنبه بیرون آرند یا به انبوبه که سرش
پهلودار بود بدمند در چشم بعد تکمید چشم به آب گرم بشویند تا حیوان جدا شود و از پهلوی
انبوبی بخار دهند تا تشبث اصلا نماند پس بردارند و اگر ریزه شیشه و مانند آن
تشبث کرده باشد در چشم آلتی که مخصوص باین کار است بآن حیله که توان

برآورد برآرند پس از آن شیر زنان با سپیدهٔ بیضهٔ مرغ چکانند تا از مضرت گشیت
ایمن سازد **فصل ۱۳** در ضربه که در چشم افتد سرخی یا ورم آرد علاج رگ زنند و طبع
نرم دارند بتقویع و اکه و حجامت پس سر نمایند و بعد تنقیه سپیدی و زردی بیضه
با روغن گل بر چشم نهند و پس از زوال درد کبودی اگر بماند کشنیز و فودنج و سنگ پلپل
یعنی سنگی که در خریطهٔ پلپل یابند و زرنیخ طلا نمایند تا کبودی او دور شود و اگر به تیغ یا از
سنگ تفرق الاتصال افتاده باشد بر ملتحمه تدبیرش نیز فصد و تلیین ست و بر اندک مدت
و زرده تخم مرغ نهادن باصلاح جراحت کوشیدن بنوعی که در قرحه آید **فصل ۱۴**
در قرحهٔ عین بدانکه ریش در سائر طبقات ممکن الحدوث ست سالم ترین می انست که
در ملتحمه بود و کم درد باشد و قرحهٔ ملتحمه و قرنیه و عنبیه دیده میشود بخلاف قروح دیگر
طبقات که بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه پیدا نمیشود مگر بعد غلیان مده علاج
نیز و دی رگ قیفال زنند و بسر سفتن خون قدری همی گیرند و طبع نرم دارند و اگر درد
کند شیر زنان چکانند و اگر ریم ریخته نشود لعاب حلبه مغسول چکانند یعنی حلبه را در آب
شیرین مدو پاس بدارند پس بر آرند و در آب دیگر بجوشانند که بیست چند باشد و چون
نصف بماند بپالایند غسل او این باشد و بعد از پختن و شگافتن شیر با عسل آمیخته
چکانند تا پاک کند بعده شیاف کندر استعمال نمایند و اگر اثر قرحه بعد اندمال بماند آنچه
برای ذهاب آثار قروح و جدری مخصوص ست بکار برند استخوان بوسیده بگلاب سائیده
در ازاله اثر مجرب ست **فصل ۱۵** در بکنه بدانند که این لفظ مشترک ست زیرا که گرانی
پلک را که از باد باشد و صاحبش چون بیدار شود پندارد که در چشم ریگ
افتاده است و ریم را که پس قرینه جمع آید و سرخی ملتحمه را که باعث ضعف

ضعف بصر شود و اشیا غبار آلوده نماید هم بدین نام میخوانند علاج آنچه مخصوص

به پلک ست گفته آید جدا اما آنچه بقرنیه مختص ست تدبیرش نضج ست باستعمال

لعاب حلبه و کتان و کثرت استحمام و بعده جهت نشف ماء قشیشا شیاف قیصری باریک

ساخته کشیدن پس اگر سود دهد و بانع الابصار بود دشکار باید کرد والا تعرض نکنند

تا آفتی دیگر پیدا نکند و آنچه بعلاج خصوصیت دارد بمعالجه بر د سودا و سے دور شود و

بطبیخ حلبه و اکلیل و بابونه چشم را تکمید کردن نفع دارد **فصل ۱۶** در عشا یعنی شبکوری

علاج شهد با آب بادیان در چشم و دار فلفل در جگر بر خاصه که کوهی بود فرو اندر کنند

و آنرا بر آتش کنند و رطوبتی که از آنجا بر آید بمالند در چشم کشند که سریع الاثر است

اگر ماده کثیر بود بمسهل و فصد بر آرند **فصل ۱۷** در جهر یعنی روز کوری علاج هریسه

کله پاچه و گوشت گاو و نان فطیر خورانند و شیر دختران بر سر بمالند و در بینی بچکانند

و در آب سرد چشم بگشاید غوطه زده و شربت عناب نوشند **فصل ۱۸** در صداع

صدغه و شقیقه عین و این مرضیست که در عمق چشم ضربان شود و وجع مسلی یا ضاغط

بود و گاه ساکن شود و ضربان در دماند شقیقه سر باز عود کند و آثار ریح نباشد

علاج آنچه در شقیقه سر گفته شد بعینه تدبیر اوست و در تیر شریان صدغ مبادرت

کنند تا آفتی دیگر نیارد **فصل ۱۹** در جحوظ العین یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم

علاج تنقیه ماده نمایند و بعده هلیله در چشم کشند و تقلیل غذا نافع ترین چیزهاست

فصل ۲۰ در نتوء القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این تنقیه است از خلط غلیظ

و بعده ذرور اصفر کشیدن و بآبهای گرم روشستن و بر بخار آن انکباب نمودن

و خاصه نتوانست که سخت می باشد و زیر سبل منفجر نمی شود و بعد از دمعه

و ضربان می بود بخلاف بثره که در قرنیه افتد نرم و ذی غمز و بادرد می باشد
فصل ۲۱ در بثور القرنیه بدانند که قرنیه چهار طبقه دارد و گاهی در جملهٔ آنها بثور
حادث میشود و گاهی در بعضی بالجمله در بعضی قرنیه سپید می نماید بهمان موضع و درد
و خبش در مطولات گفته ایم علاج فصد و مسهل بعمل آرند و ابتدا در اوایل انتها شیاف
ابیض کندری و انحطاط شیاف احمر لین کشند فصل ۲۲ در سوراخ هرگاه قرنیه
بشگافد و عنبیه از تحت او بیرون گراید بدین نام خوانند عنبیه یا خواه آن بقدر سر موی
بود و یا زیاده باشد و اگر نه بقدر حجم باشد مختلف نهاده اند چنانچه راس النملی و راس الذبابه
و عینی و نفاخی و مسماری و توتی و فلکی نیز خوانند علاج پیش از آنکه کنارهای شق قرنیه
سطبر شود در مراجعت نتو کوشند و محافظت نمایند از کثرت خرق و این چنان باشد که
شیاف مغسول و اقلیمیا نقره و صدف سوخته باریک بیند و در چشم اندازند و اگر کبیرین اندازند
بهتر باشد و بالای آن فاده مدور بقدر خانهٔ چشم بر چشم بگذارند و قطعهٔ اسرب با سنگهای
کرده در خریطه نهاده بر نهند و اگر سرمهٔ سیاه باریک سایند و در خریطه کرده بگذارند بهتر باشد
و عصابه محکم بر بندند و هرگاه کنارهای قرنیه منشقه غلظت گرفته باشد علاج سود ندهد لهذا
امر مبادرت کرده اند در تدبیرش فصل ۲۳ در حول یعنی هر چیز دو نمودن از دو چشم اگر از حول
اگر مولودی بود علاج نپذیرد اما غیر مولودی آنچه با طفال افتد از صرع یا از خوابانیدن دایه
ایشان را بر یک پهلو یا از صیحه و آواز مهیب که یکبارگی طفل را بجنبش آرد علاجش آنست که چیزی
سرخ بدان جانب که خواهند چشم را بگردانند آویزند تا طفل نظر پیوسته بدان آرد و بحالت چشم
بحال آید آنچه بزرگان را افتد اگر از تشنج عضلات مقلیه بود نظر کنند که سببش یبوست یا امتلا
نشان سببی تقدم امراض حاده است علاجش ترطیب چنانچه در تشنج یابس مقرر

دیدن خیره شدن نظر و شنیدن آنچه و نشان امتلا تقدم صرع است و جز آن که
تشنج امتلائی لازم است و علاجش تنقیه و اگر از استرخای عضلات مقابل بود و علامت
و علاج استرخا رجوع نمایند چنانچه در امراض اس گذشت اگر زوال طبقات و رطوبات
بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و علاجش تنقیه دماغ است با یارجات و تنقیه معده نمایند
و اگر او را سعدن ماده دانند تجویدها مقیم فرمایند فصل ۲۴ در اتساع و انتشار بدانند که
اتساع گشاده شدن است خواه عصبه مجوفه گشاده شود خواه ثقبه عنبیه و انتشار پراگنده
شدن نور است در اجزای چشم و این لازمه اتساع عصبه است و در اتساع ثقبه عنبیه نیز پیدا شود
و در اکثر با اتساع در ثقبه نیز یار می باشد بالجمله اتساع عصبه متعذر البرء است
اما اتساع ثقبه را حسب سبب تدارک توان کرد و علاج تحقیق سبب نمایند و تدارک فرمایند
مثلاً اگر از ضربه افتد اماله ماده کنند و اگر از خلط افتد تنقیه نمایند و اگر از زیادتی
رطوبت بیضیه افتد و این بصبیان بیشتر افتد یا از ورم طبقه عنبیه افتد ایضاً تنقیه
نمایند اگر از خشکی عنبیه افتد علامت و علاجش از ضعف البصر می جویند فصل ۲۵ در ضیق
یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه اگر جبلی است محمود باشد و باعث قوت بصر و اگر
عارضی است ضعف بصر می آرد نظر کنند که سببش رطوبت عنبیه است یا خشکی عنبیه یا قلت
بیضیه یا کیموس ردیه که در ثقبه گراید آثار رطوبت و یبوست از اسباب با تقدم پوشیده نیست
و نشان قلت بیضیه کوچک شدن چشم است و مبصرات تشخیص نمودن علامت کیموس
صلب فقدان ثقبه است یعنی مردمک نماید علاج در یبوست عنبیه و قلت بیضیه ترطیب
و در کثرت رطوبت عنبیه تنقیه و در ردائت کیموس تنقیه مع مراعات ترطیب کیموس صلب را
قابل برآمدن سازد باید کرد فصل ۲۶ در تخیلات یعنی شکلها

وخیال الماء در چشم آید چون پشه و مگس و جز آن بدانند که این سه گونه است یکی مقدمه
نزول الماء دوم بخار معده یا فساد طبقات و رطوبات سوم ذکای حس بصر نشان
نزول الماء بقای آنست دائم و هر روز افزون و اکثر در یک چشم بودن علاج چنانکه خواند
دیگر در نزول الماء گفته آید و نشان بخار معده از قلت و کثرت خیال بود در خلو معده
و پری آن و علامت فساد طبقات و رطوبات از تلون اجزای چشم و تقدم امراض
معین پوشیده نیست علاج تنقیه ماده و تنقیه اجزای چشم حسب مناسب نشان ذکای
حس سلامتی بصارت و ذکای مانع ست و این فی الحقیقة مرض نیست زیرا که بصارت تیز
شده او بخارها یا بدن و اجسام صغیره که در هوا منبث ست می بینند فی الواقع
اما چون بسبب رؤیت امور غیر معتاد تشویش میشود جهت تکدر مرتبه کلیه یا بچه دهند
فصل ۲ در نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در چشم و این رطوبت ست که اندک
اندک یا یکبارگی از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد تمام
ثقبه را درگیرد و بصارت بالکل باطل شود و اگر بعضی از ثقبه مکشوف بود همان قدر
دیده شود و آنجا که آب رقیق بود و اگرچه همه ثقبه را درگیرد لیکن منع رویت تمام نکند
بنا بر رقت این قسم را ستر رقیق گویند و علامت نزول الماء بعد نزول تام از تغیر مردمک
و بطلان بصر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات اسیحه روز افزون توان یافت
علاج در ابتدا بی توقف داغ کنند بر شریان بناگوش و داغ پخته باید تا رگ بسوزد
و بعد داغ سه روز حرام مغز بمالند بعده پنبه بر روغن کنجد آمیخته گذارند و
هر چند که داغ بتر آید بهتر باشد و از چیزهای غلیظ و جماع پرهیز بدو بعد نزول
چون یک سال بگذرد و آب از مالیدن چشم منع نمی شود دستکاری
بیضه قرح ۱۲

دستکاری باید کرد اما بعد فصد و جلاب تا بی آفت باشد فایده خیالات چون از
شش ماه درگذرد و نزول ماء نشود آن خیالات موجب نزول الماء نمیگردد و بدانند که
تخم بنگ با ریگ ساخته در چشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکند و رگ پس گوش کشادن
نیز مانع میشود اما داغ بیشتر بلکه بر شریان افتد و پخته بود البته منع نزول الماء بنماید
بامر الله تعالی و بعد نزول نه دو اسود و سپید نه داغ مگر قدح یعنی دستکاری و طرق النقش معروف است
بعضی جا دیده باشد که صاحب نزول الماء را صدمه قوی بر سر افتاده و ساعت باصره کشاده قیام
این مرض بسیار است تمامی زیبقی بخصی آسمانی چوبی ستاره زیبقی زجاجی اخضر بیض بردی
اصفر احمر فرفیری الازرق اسود از همه بیچ یکی قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح و آنچه
قابل قدح است سپید صاف است که از مالش چشم متسع گردد فصل ۲۰ در سده عصبه مجوفه
که بی نزول الماء بود نشان وی سالم بودن ومک است و هم ذلک بصارت باطل شدن
و آثار ورم و ضغطه نا نمودن علاج تنقیه دماغ کنند و رگ گوشه چشم زنند و دیوچه
بر صدغ چسپانند و قوم بجانند و محاجم نار بر ساق نهند فصل ۲۱ در زرقه یعنی گربه چشمی
آنچه اصلی بود اصلاح نگیرد اما اگر عارضی است خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد آن
حسب سبب تدارک توان کرد و اگر سبب رطوبت باد تنقیه بدن و چشم نمایند و اگر
یبوست بود در ترطیب کوشند نشان زرقه صبی بطلان بصارت است و فرق درین
و نزول الماء ازرق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در صبی لا غیر
در چشم پیدا نشود و قدح سود ندهد فایده زرقه که در صبی شده باشد لیاقت بعد
بلوغ زایل شود و این زرقه را برص العین گویند فصل ۲۲ در ضعف بصر اگر بواسطه
غلبه خون بود رگ زنند و تصفیه دماغ کنند و توتیا ... بکشند و اگر از بلغم بود

نضج و تنقیه بلغم نمایند و باسلیقون در چشم کشند و اگر از سببی دیگر بود حسب آن تدارک کنند و اگر از نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص پیر انست علاج نپذیرد اما جهت حفظ ما بقی در ازاله رطوبت باشند و کحل جواهر بکار برند فصل ۳۱ در ذهاب بصر در ظلمه یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت نشستن در جای تاریک علاج اگر نور مکدر شده باشد یا سفید سیاه گشته باسلیقون بکشند و ادویه و اغذیه ملطفه بکار برند و اگر دفعه بر آمدن از ظلمت باعث بود برقع آسمان گون بر روی او بزنند و بروشنائی آفتاب ننگرند و تجوید غذا نمایند فصل ۳۲ در خفش یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف شود و اگر این لودیست علاج پذیر نیست اما جهت تسوید اجفان و طبقات چشم را قوت دخان و دهن بنفشه میکشند فصل ۳۳ در قمور یعنی کلال و ضعف که در بصر افتد از کثرت نظر کردن در برف یا بروشنائی علاج خرقه سیاه بر وجه او بزنند و لباس و فراش همه سیاه و شیر در چشم دوشیدن با دام خاص تلخ کوفته بر چشم نهادن در قمور نزلی اثر تمام دارد فصل ۳۴ در سبل العین یعنی الاعری چشم و ضعف لازم انست علاج ترطیب کوشند و اگر سده باشد تنقیه و نضج نیز بعمل آرند فصل ۳۵ در نغض العین یعنی دیدن بجانب شعاع خوش نیاید اگر از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب و تبرید است و اگر بعارضه رمد و جز آن افتد باز اله سبب کوشند فائده در بیان معرفت مزاج چشم بدانکه مزاج اصلی خاصه چشم گرم و تر است گر چنان بود مزاج خاصه نباشد و نشان گرمی چشم سرخی و ظهور رگها و حرارت لمس حمرت لون است و نشان سردی ضد این نشان سردی چشم بسیار حرکت و اشک سست بزرگی چشم و نشان خشکی ضد این گرمی تری چشم سیاه افزودن از همه بود هاست لهذا نزول الماء و دیگر علتها بجاری چشم سیاه اکثر افتد

باب ۱۳ در امراض جفن و هدب بدانکه جفن بفتح جیم و سکون فا پوشش چشم را گویند یعنی
پلک و هدب بضم ها موی پلک است یعنی مژه فصل ۱ در گرگینه پلک و نشانش آنست
که بعد خواب چنان نماید که ریگ در چشم است پس از ریزانی زایل شود و علاج بعد تنقیه عام
تنقیه پلک مبادرت چشم کشند چون الکحل احمر حاد و استحمام نمایند فصل ۲
در استرخاء الجفن بعد تنقیه و تغلیه صبر و اقاقیا و مر بر پلک و پیشانی اگر مرض باقی بود
علاجش تشمیر است یعنی بریدن پلک بوجهی که معروفست رگهای درون ملتی گشادن
نفع دارد فصل ۳ در التصاق الجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک و این بعد رمد
یا قرحه یا پس از قطع سبل و ناخنه می افتد علاج هر دو را از هم جدا کنند بمیل و اگر بحدقه
چسپیده باشد باحتیاط تمام بردارند و بعده زیره و نمک خائیده آب می اندازند و پنبه
بروغن گل آلوده در میان گذارند و زرده بیضه و روغن گل بر پشت چشم نهند
فصل ۴ در شتره یعنی کوتاه شدن پلک اسباب و ضد اسباب شتر خاست و دیگر
امور واقعه بر پلک که از قطع غدد و جز آن افتد علاج در مادی تنقیه کنند پس حسب سبب
تشنج یبسی باشد یا امتلائی تدارک نمایند و در آنچه از دستکاری افتد بدستکاری رجوع
فرمایند فصل ۵ در شرناق که فزونیست نرم بر ظاهر پلک پدید آید و بدان سبب
پلک سطبر شود و پیوسته چشم تر بود علاج تنقیه کنند بعده تدمعات کشند و اگر نفع
نشود ضروری قوی باشد دستکاری نمایند و نافع ترین چیزها پیه است حتی
که خنازیر و سرطان از پیه واقعی بتحلیل میرود فصل ۶ در عقده که فزونیست
سخت بر پلک بالا پدید آید علاج بقیروطی نرم کنند پس بجهت تحلیل مرهم
داخلیون نهند و آنچه قابل دستکاری یا واجب التنقیه بود بدون او چه نماید

فصل ۷ در شعر منقلب و شعر زائد موی مژه که واژگون شود در چشم خلاند و آنرا شعر منقلب
گویند و آنرا که در زیر منبت روید شعر زائد نامند علاج بعد تنقیه موی زائد بکنند و آنجا را
بنوشادر بنجار و بیضه مورچه و شیر انجیر و خون کنه سگ طلا نمایند و کف دریا بلعاب
اسبغول یا بیدن منبت را ضماد کنند و اگر موی منقلب باشد بعسل قرق با موی بسیار است آنرا
بچسپانند تا در چشم نخلد و بعد کندن بن موی یا آلتی سوزن مانند داغ دادن آخر العلاج است
و خیاطه و تشمیر نیز تدبیر و لیست فصل ۸ در انتشار الاهداب یعنی ریختن علاج اگر فساد
غذا باشد بواسطه غلبه سودا یا سودا تنقیه اخلاط مفسده نمایند و اگر از ضعف جاذبه آن
موضع بود این عقب قیر انطیس و تهای گرم فند تقویت دهند و ترطیب نمایند و با اسلیقون
در روشنائی کشند که شدید التقویه اند و اگر از غلبه رطوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند
و در تجفیف کوشند و اگر از سببی دیگر افتد که مانع غذا رسیدن بود ازاله آن کنند
فصل ۹ در بیاض الاهداب یعنی سپیدی مژه علاج بعد تنقیه بلغم برگ الاس و شبت
بروغن زیت نمانده و روشنائی سبل بر مژه کشند فصل ۱۰ در جرب الاجفان یعنی
فرو بنهای خرد با خارش که در باطن پلک پیدا آید علاج حسب ماده تنقیه نمایند و برده
کشند فصل ۱۱ در برده آن طوی و جیست علیه ازاله مانند که اکثر ظاهر بدن افتد علاج
بقیروطی و داخلیون و تلیین و تحلیل آن نمایند و الا به دستکاری بردارند فصل ۱۲ در
غلظت آن تحتی چون پلک افتد کشادن و پوشیدن چشم دشوار می شود
علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند و با نکیاب مرخیه
و این را احتباس العین نیز خوانند و آنجا که با صلابت الجفن خارش بلا ماده بود یبسی میشود
بهمپیوسته بالعین فصل ۱۳ در شلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک خصوص

خصوص که بکناره بیشتر سبطر شود علاج در ابتدا ماء الفواکه کافیست و سماق در گلاب
خیسانیده آب او چکانیدن و شب خرفه و برگ کاسنی بروغن گل ضماد کردن
دافع و بعد از بیان غلظت تنقیه بفصد و مسهل قوی لازم و بعد تنقیه شیاف احمر لین کشند
فصل ١٤ در قمل الاجفان یعنی شبش که در مژگان افتد آنرا که بسیار خرد بود صیبان
و آنرا که بزرگ بود مقام گویند و آنرا که آگنده باشد قردة خوانند علاج بعد تنقیه بدن
پلک را پاک سازند از قمل اگر ممکن بود گرفتن و الا آب بیک شب نمک جوشانیده باشند بشویند
و میل در زیبق گدازند یا بوی سیماب دهی کنند پس آهستگی بر میل بیت گردانند تا جز
از سیماب بآن بماند پس آن میل بر پلک کشند بالخاصیة قمل بکشند فصل ١٥ در شعیره
که دمیست بشکل جو در کناره پلک پیدا آید علاج تنقیه نمایند و ابتدا از رادع و بعد
شمع گرم و داخلیون بنهند و اگر سود ندهد شعیره را بر کنند بناخن یا بمقراض بعد
بر آمدن بدیهند ریانی و زرود بند نکنند و بعد ذرور اصفر پاشند فصل ١٦ در توثة الاجفان
و آن فضولیست بر شکل توت اکثر در باطن پلک پیدا شود علاج بعد فصد و مسهل قطع
نمایند بالاستیصال و بعد قطع زیره نمک بخایند و آب بچکانند فصل ١٧ در تحجر جفن
و این از برده غلیظ تر باشد علاج تنقیه کنند و تقطیر طلی نرم نمایند و اگر تحجر مشابه
دمل بود آنرا کذا بمانند فصل ١٨ در قروح جفن علاج اول عدس بی پوست و انار
و پوست پسته در سرکه پخته ضماد نمایند و بعد سقوط خشک لیشه زرده بیضه با
زعفران آمیخته گدازند تا مندمل شود فصل ١٩ در تهبج اجفان یعنی آماس پلک
علاج اگر بسبب ضعیفی احشا افتد چنانچه در سوء القنیه و جز آن تقویت آن
کنند و اگر از کثرت بلغم افتد تنقیه آن نمایند فصل ٢٠ در ثولول

پلک علاج تنقیه سودا کنند و شونیز و نمک بسایند و بسرکه طلا نمایند و اگر زرد و زردچوبه
گرفته بناخن گیر ببرند و اگر خون بیاید رفتن دهند بعده بجراحت زاک باشند تا خون
باستد **فصل ۲۱** در شری که بر پلک پدید آید علامت وی آنست که پلک
بخارد و آماس کند و بدان ماند که زنبور گزیده است **علاج** رگ زنند و مسهل صفرا
دهند و لبشادنه عدسی مغسول اکتحال نمایند **فصل ۲۲** در سلاق پلک و آن شوری و سوزش است
که اندک ورم کند و ریش شده سپید گردد علاج تنقیه صفرا کنند و عفص و مر طلا نمایند **فصل ۲۳**
در سعفه پلک یعنی سبوسه باشد که ریش کند علاج رگ اکحل زنند اگر غیر بود مسهل سودا دهند
و اگر سپید بود مسهل بلغم دهند و بعده شیاف احمر کشند و اگر کهنه باشد نشتر زنند و یا بشکر
بخارند تا خون بر آید و سرمه روشنائی کشند **فصل ۲۴** در سلعه پلک و آن جسمیست
از پوست و گوشت جدا علاج بعد تنقیه دستکاری کنند **فصل ۲۵** در زرقت و خضرت
جفن یعنی کبودی و سبزی که بر پلک از زخم پدید آید علاج اگر جراحت باقی بود فصد کنند
و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب طلا نمایند و الا سفال نو بر هم سودن آب
طلا کردن از الکبودی بنماید **فصل ۲۶** در غرب یعنی ناصور گوشه چشم که جانب بینی
ست علاج بعد فصد و مسهل شیاف غرب چکانند و در وقت چکانیدن آن باید که قرحه از
پنبه پاک نمایند و گوشت فاسد گذارند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ دهند بطریق معروف
و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند مع تسکین و هرگاه غرب بند شود و رم
کند تخم مرو کوفته بشیر زنان یا خر بیزند و زعفران قدری آمیزند و گذارند
تا سرد اگند **فصل ۲۷** در حکه آماق و اجفان یعنی خارش بلا شور که
در گوشه چشم و در پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و گاهی بکوبند و بر روغن

گل ضماد نمایند واگر تنقیه نفس عضو مطلوب باشد باسلیقون و کحل غزیری کشند **فصل ۴**
در غدده یعنی زیاده شدن گوشت گوشه چشم که طرف بینی ست علاج بعد تنقیه
جهت اقتصامی او توتیا و زنگار یا مرهم او نهند واگر سود ندهد قطع نمایند بمنچه و طفره و بعد
قطع ذرور اصفر پاشند تا مابقی را بخورد و بعد قطع جهت دفع اذیت زرده بیضه
بروغن گل طلا نمایند و بمراهم مندمل باید کرد بعون الله تعالی **باب ۳** در امراض
اذن یعنی گوش باید دانست که وی عضوی شریف ست زیراکه آلهٔ شنوائی
ست وحس شنوائی بر همه حواس فضیلت دارد کما لا یخفی و گفته اند تا که نخستین تنقیه
نشود دوا در گوش و در امراض مادی بکار نبرند و هرچه در گوش چکانند نیم گرم باید زیرا که
برد بالفعل عصبهٔ سمع را ضرر دارد **فصل ۱** در وجع الاذن یعنی درد گوش علاج
اگر درد بسبب ورم یا قرحه بود بیانش علیحده میکنم واگر بسبب سوء مزاج حار یا بارد بود
تنقیه در مادی وایضا در ساذج حار باید کرد و تعدیل در ساذج بارد کافی ست در
مادی بعد تنقیه نیز واگر بسبب دخول کرم یا آب بود اخراج وی نمایند بهر وجه که ممکن
بود و جهیدن بیک پاے دست بر گوش با دف نهادن و سر بدان طرف نگون
ساختن آب را و دیگر اشیای سیاله را که در آمده باشند برون می آرد و اگر از اسفنج فتیله
سازند و در گوش مریض نهند بر همان طرف غلطانند زمانی دراز تمام آب را نشف
کند و اگر بسبب تولد کرم در گوش بود دنجار و دندغه کند و احیانا بر آید علاج برگ شفتالو
را چو شیره یا آب تازه او گرفته بچکانند یا صبر و سرکه بچکانند تا کرم بمیرد پس صوف فتیله سازند
و بسریش آلوده در گوش دارند و کرم که بدو آویزد بیرون آرند و آنجا که قرحه باعث
کرم بود تدبیر قرحه کوشند **فصل ۲** در ورم گوش علاج بعد تنقیه نظر کنند

کہ آماس درون تقیہ ست یا بیرون اگر درونست فتور در سمع و شدت درد و لرز و هم
تپ میباشد نزد که دوائی مرکبست آب کشنیز طلا نمایند درون و بیرون گوش شیر از
از ترکیبات حنین بن اسحق آید طبیب اکبر
پستان و شنه یا در بایستد و اگر نایستد لعاب حلبه یا تخم کتان بچکانند تا ریم کند و
بیرون آید پخته شده و اگر بیرون تقیہ است ورم بنظر می آید و تپ لازم میباشد و درد شدید
نمی بود و درین استعمال رداعات منهی ست عند شدت درد پارچه در آب گرم تر کرده
تکمید توان کرد و نمک گرم نیز بعد و در زبرگ کرنب و عصیر و روغن زرد کهنه پخته بر ورم بندند
تا تحلیل ماده کند **فائده** آنچه گفته شد بورم گرم مخصوص است اما ورم بارد در درون صماخ
بود یا بیرون مبطل سامعه نمیشود و درد قوی و تپ مادمی نمیباشد اما ثقل شود و لازم [illegible]
و روغن ترب چکانیدن بعد تنقیه نفع تمام دارد در باره **فصل ۳** در قرحه گوش و
و کذلک روغن شبت ۱۲
آکله آنش تقدم ورم ست و بر آمدن ریم علاج شهد و انزروت مسحوق در فتیله آلوده
گذارند تا پاک کند و بعده انزروت و دم الاخوین و کندر ذرور نمایند یا بروغن گل
آمیزند و بفتیله بردارند و اگر درد شدید بود خاکستر افیون قدری خنند بیستر جهت
اصلاح افیون بهم آمیخته ذرور سازند یا بچیزی آمیخته بچکانند **فصل ۴** در طرش
و وقر و صمم نقصان سمع را طرش و بطلان آنرا وقر و فقدان صماخ را صمم گویند و گاهی
یکی از وجه دیگر می آید علاج حسب سبب آن کنند و درینجا تنقیه بغاریقون نمایند اگر
تنقیه مطلوب باشد و آنچه روز بحران افتد علاج به تدبیر نیست و آنچه از کبر سن افتد
با عسر بود علاج نپذیرد و طفل را اگر گوش گران شود صعتر و نمک بسایند و یک قطره
در گوش بچکانند نفع دهد **فصل ۵** در دخول الحصاة یعنی در آمدن سنگریزه و مانند آن
در گوش علاج روغن در گوش بچکانند و عطسه آرد حرکت دهند و چون [illegible] بیاید دهن بینی

بگیرند تا قوت دفع بگوش مصروف شود و آن چیز مندفع گردد و اگر آب در آید
چوب باریک یا دیپان قدری جب گرفته بیک طرف او پنبه بندند و بروغن آلوده بر فرو برند و طرف
دوم او در گوش باشد آب همه منجذب شود و طریق دیگر در درد گوش گذشت و دخول
حیوان صغیر را انچه در تولد دیدان در گوش گذشت از قتل و اخراج تدبیر نمایند فصل ۶
در طنین و دوی آواز که درون گوش شنیده شود اگر سخت باریک بود طنین اگر گرم
بود دوی گویند علاج تحقیق سبب نمایند و ازاله آن فرمایند و اگر از ذکاء حس بود
کلاه یا پنبه بر سر پوشانند فصل ۷ در انفجار الاذن یعنی برآمدن خون از گوش علاج اگر از
امتلا بود فصد کنند و خون بسیار گیرند و اگر بسبب صدمه ضربه قویه بود خون از فصد
اندک گیرند و بر جونک باشد بعد فصد مازو در سرکه جوشانند و بچکانند خون بند شود و دور
بحرانی تا که خوف غشی نشود بند نکنند و اگر از تشنج حیه زر ... افتد بعلاج او که آخر بیاید
رجوع نمایند فصل ۸ در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تلیین نمایند
و صبر و ... و اقاقیا در آب بیخ و حضاض ضماد سازند بجانب تمایل کسر تا عضو را به هیات
اصلی آرد فصل ۹ در انقلاع الاذن یعنی برآمدن گوش از بیخ علاج بعد فصد تسکین نمایند
و گوش را بر موضع او نهاده بر جاده و عصابه محکم ببندند و اگر درد باقی باشد پنبه بطل
گداخته در آب برگ خطمی آب چست کدو مالیده بمالند فصل ۱۰ در قلاع الاذن
شقاق گوش و این اطفال را بیشتر افتد علاج میان شیانه و بیخ گوش حجامت کنند یا
چسپانند و آن موضع را بشیر زنان بشویند و مرداسنگ در شنبلیل نرم سائیده بپاشند
فصل ۱۱ در حکة الاذن یعنی خارش گوش علاج افسنتین در
سرکه بجوشانند و سرکه مطبوخ را بروغن بادام تلخ بچکانند فصل ۱۲

دربهر بالاذن یعنی گرفتن و رنجیدن گوش از آواز قوی علاج تقویت دماغ کوشند
با غذیه و ادویه مقویه و شموم باب ۵ در امراض انف یعنی بینی بدان که در سوراخ
بینی دو راه ست یکی بدماغ میرود و یکی بحلق فصل ۱ در خشم یعنی بطلان شامه
سببش اگر از برآمدن گوشت زائده بود در مجری آن از بواسیر الانف گوئیم
جدا باید و اگر حدوث ورم یا وقوع سده بود از خلط از آنچه لازم هر خلط ست
معلوم میشود و اگر از سوء مزاج ساذج بود نشان حار و بارد ظاهرست و ناید
ماده ضرور علاج حسب سبب تدارک نمایند و آنچه بعد امراض حاده افتد بسبب
یا تشنج کمتر علاج پذیرد فصل ۲ در فساد شم یعنی در حس بوها یا فتور افتد یا وجود
آمدن بوی و این سه گونه ست یکی آنکه همه روائح را بیک انچه بوی کند دوم آنکه
از یک چیز بوهای مختلف شمیده شود سوم آنکه بعضی بوها شمیده شوند و بعضی نه
و این از دو وجه خالی نباشد یا آنکه خوشبوئی محسوس شود و فقط و بدبو نه یا برعکس
علاج تنقیه دماغ نمایند و اگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند و بعده آنجا که خوشبوئی
محسوس میشود و فقط چند تسعیط کنند و آنجا که بدبوئی مشموم میشود مشک در بینی
چکانند اگر بیماری در ابتدا بود و بعد از آن در اول مشک و در ثانی چند فصل ۳
در بواسیر الانف یعنی گوشت زائده که در بینی برآید علاج رگ زنند و زلو نهند و مسهل
دهند پس از آن زنگار و اشنان قصارین مرهم ساخته و فتیله بدان
آلوده بران گذارند تا بر آید و اگر سود نبخشد قطع نمایند با آهن یا بر رشته موئین گره دار که
از بینی بسوی حلق در می آرند و آنرا میکشند تا فرو زدوده شود بعده مرهم اسفیداج
استعمال نمایند فصل ۴ در بثور الانف علاج تنقیه نمایند و آنجا که صلابت

داشته باشند سیوم روغن مرهم سازند و اگر تحلیل نیابد بشر شکافند و بمرهم اکال بزدایند
پس بمرهم سپیده مندمل گردانند فصل ۵ در قروح الانف علاج ریش بینی
اگر تر بود رگ زنند و مسهل دهند پس مردارسنگ بروغن گل بمالند و اگر خشک
بود موم روغن مالیدن کافی ست فصل ۶ در رعاف یعنی برآمدن خون از
بینی علاج بازو و ران و انثیین و اذنین و ثدیین بستن و پس سر حجامت کردن
و همچنان بر جگر محجمه نهادن اگر خون از سوراخ راست آید و بر سپرز اگر از چپ آید و سرگین
تازه خر افشرده دو سه قطره چکانند و خانهٔ عنکبوت در سیاهی ترکرده بفتیله در آلوده
و در بینی درآوردن و سر ریش با گل ملتانی بر پیشانی چسپانیدن حبس آن نماید و اگر خون
غالب بود رگ زنند و حسب حال خون برآرند اندک اندک یا یک دفعه و تغلیظ
خون کوشند بشربت عناب و امثال آن و عدس برنج خورانند لیمو آنچه که بغایت
مغلظ ست فائده اگر رعاف در تپ یا امراض سر افتد تحقیق نمایند که بحرانی است
یا نه اگر بحرانی باشد زنهار بند نکنند که بفساد عظیم خواهد انداخت مگر وقتیکه خوف غشی
باشد و اگر بحرانی نیست حسب حاجت تدارک باید کرد انتباه هرگاه در امراض
دماغی تبرید حاجت شود آبی که باین کار مخصوص ست در درون بینی بچکانند
و اگر کندش و سونیرج و قیروان کوفته و بزهرهٔ گاو سرشته فتیله سازند و در بینی
آرند خون روان کند فصل ۷ در بخر الانف یعنی بوی بد از بینی آمدن علاج اگر سبب
بثیره یا قرحه بود تدبیر کنند بدانچه گذشت و اگر از تعفن خلط دماغی بود فساد دماغ گواهی
دهد و اگر از تعفن خلط معده بود که بخار از آن بانف آید تباهی معده شاهد بود تدبیر
آن تنقیه دماغ و معده بود و بسکنجبین و در نخود خردل غرغره کردن

وچیزی خوشبو در بینی انداختن **فصل** در رض الانف یعنی کوفته شدن بینی
علاج اگر خوف ورم بود زود رگ زنند و در جمله باصلاح هیأت انف کوشند و چوبی که
مانع تنفس نشود یعنی انبوبه بمرهم آلوده در بینی گذارند تا دم همی آید و بعد اصلاح صورت
ببست صبر و سماق و اقاقیا و مر باریک ساخته و بآب لسان الحمل سرشته و بر کاغذ نهاده
بالای بینی چسپانند **فصل** در عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن علاج روغن گل
در بینی کشند و آب شیرین نیمگرم بر سر ریزند و روغن نیمگرم در گوش چکانند و دست
پای و چشم و گوش و کام بمالند و اگر کودک را افتد گرده گوسفند بریان کنند و آب
چکیده او در بینی رسانند **فائده** عطسه معتدل دلیل صحت ست و افراط باعث آفت
فصل در جفاف الانف علاج خشکی بینی اگر از حرارت بود دهن بنفشه بکار برند
و اگر از یبوست بود مرطبات و دوشیدن شیر از پستان نفع کثیر دارد و اگر
تشبث خلط لزج در خیشوم بود تلیین آن نمایند بادهان و جز آن **فصل** در
حکة الانف یعنی خارش بینی علاج اگر خارش بسبب رسیدن هوای سرد باشد
تعدیل مزاج وی کنند و اطریفل دهند و اگر مقدمه زکام یا نزله یا جدری بود باصلاح
آن مرض مترقب کوشند نه بعلاج حکه که عرض ست **فائده** اگر چیزی از خارج
بینی در آید و بند شود روغن چکانند و بمالند و عطسه آورند تا بیرون افتد و بسیار
باشد که از راه حلق بر آید بی تصدیع

باب ٦ در امراض لسان و دهان

فصل در ورم لسان یعنی آماس زبان علاج حسب سبب تنقیه نمایند و بعده
غرغره فرمایند و در دموی و صفراوی تا که سه روز نگذشته بشیره کاهو و
کاسنی و خرفه و عنب الثعلب و بعد سه روز بآب کرنب و عنب الثعلب

عنب الثعلب و لعاب تخم کتان بهم آمیخته و در انحطاط لطیف بابونه و اکلیل الملک و
بنفشه و مغز خیار شنبر آمیخته و در بلغمی نیز عسل تنها یا صعتر و ایارج آمیخته و در سوداوی
بطبیخ انجیر و حلبه و روغن بنفشه و مغز فلوس آمیخته و در سوداوی کاسنی و کشنیز اگر ورم در دهن
دارند تا سرطان نگردد و از استعمال ادویه حاره و غرغره که در بلغمی و سوداوی است مفید
بود قبل از ابتدا و انتها و انحطاط نیست بخلاف غرغره در ورم گرم و اگر سبب ورم شرب
سم بود علاج سم نمایند فصل ۳ در ثقل اللسان یعنی زبان گران گردد و ادای حروف چنانچه
باید بتلفظ نیاید و اگر سبب وی ... بود و اصلا بتلفظ نگراید علاج تفحص سبب نمایند و تدارک آن
و آنجا که استرخا بود بنگرند که فتور حواس و فساد در دماغ هست یا نه اگر باشد تنقیه دماغ
باید کرد و معده ... و حران زبان را مالند و اگر نباشد آنچه در باب فالج ذکر یافت عمل
نمایند و آنچه از گسستن عصب عقب تشنج استفراغی افتد علاج نپذیرد و آنکه عقب سرسام
افتد و مزمن شود بدستور یا قبل از زمان ... اندرانی و نوشادر مالیدن و لعاب آرد
شفا می بخشد و حجمه ناری زیر زنخ نهادن در استرخائی نفع تمام دارد فصل ۴ در عظم اللسان
یعنی بزرگی زبان این از انواع اللسان نیز گویند اگر از کثرت غلظ از دهن بیرون افتد
علاج اگر دموی بود رگ زنند و ترشیها مالند یا لعاب ... و اگر بلغمی بود بعد تنقیه بلغم
سماق سرکه مالند فصل ۵ در استرخاء اللسان و علاج وی در ثقل گذشت
فصل ۶ در شقاق اللسان یعنی کفیدن زبان علاج اگر سبب غلبه خشکی دماغ باشد
مرطبات نهند و قیروطی روغن بنفشه نمایند و تعدیل دماغ کوشند و لعاب خیار
که بریده بهم نهایند بر می آید مالیدن نفع تمام دارد و اگر از بخار معده باشد فساد
معده گواهی دهد و آثار یبوست دماغ و بیخوابی نبود تدبیر وی تنقیه معده است

ومیمان را در دهن داشتن و آنچه در عیسی است بکار بستن فصل ۵ در جفاف اللسان یعنی
خشکی زبان علاج اگر از گرمی و خشکی بود مرطبات نهند بمبالغه و لعاب بهدانه با آب نیلوفر
بشکر آمیخته در دهن داشتن اثر تمام دارد و اگر اخلاط لزج بر سطح زبان گرد آید و خشک شود
چوب بید در سکنجبین آلوده بر زبان بمالند تا رطوبت عارضه رود و دور شود و این قسم
فی الحقیقه یبوست نیست زیرا که جرم زبان سالم است از وجهت آب دهن خالص نیست
از مبردات افزودن زیرا که سردی مزید غلظت میگردد فصل ۷ در حرقة اللسان یعنی
سوزش زبان علاج در تبرید کوشند و اگر بادی بود مسهل دهند و کافور ریاحی بر زبان مالیدن
اثر تمام دارد و از [illegible] هر چه در دهن گیرند و [illegible]
فصل ۸ در حکة اللسان یعنی خارش زبان علاج بعد تنقیه [illegible] با آب گرم و
بعده بشیر شکر آمیخته و بعده بسر که و روغن گل و بدانند که بلیله زرد خائیدن
و بر زبان مالیدن و در استفراغ ماده گرم زبان اثر تمام دارد فصل ۹ در ضفدع اللسان
یعنی افزونی سخت غده مانند که زیر زبان پیدا شود و این از بلغم لزج افتد یا از
خون که بعد ریختن در اینجا اجزاء لطیف او به تحلیل رود و علاج بعد تنقیه نوشادر
و زاج سوخته و زنگار و مر با سرکه آمیخته بمبالغه اگر دفع نشود دستکاری نمایند
و هنگام قطع احتیاط نمایند تا آن دو شریان که زیر زبانست بریده نشود و فایده
گاه باشد که ماده ضفدع بغایت متحجر شود و چون پوست بالا بشگافند مشابه پاره
سنگ بر آید و دفع گردد و گاه باشد فزونی نرم زیر زبان پدید آید و چون بشگافند
رطوبت غلیظ بر آید و باز جمع آید و تدبیرش آنست که بشگافند و پوست آنرا
بمقراض تمام بردارند با احتیاط تا بشریان آسیبی نرسد فصل ۱۰ در فساد

ذوق و وی آنست که طعمی ناطبعی همی آید وزوالقه وقت تناول یا بدون آن
وسبب این غلبه خلطی از اخلاط است وطعم بران دال علاج تنقیه خلط غالب نمایند
بفصد یا اسهال بعده غرغره فرمایند بسکنجبین فصل ۱۱ در بطلان ذوق یعنی هیچ مزه
محسوس نشود وگاه باشد که حس لمس نیز باطل شود واز حرارت و برودت منفعل نگردد
زبان سبب این علت نفوذ ماده رطب است در جرم عصب علاج بعد نضج تنقیه دماغ
غرغره فرمایند بطبیخ عاقرقرحا و مویزج و خردل اگر حرارت نباشد والا گل سرخ و سماق
بجوشانند در طبیخ او سکنجبین یا مری آمیزند و تغرغر کنند فصل ۱۲ در تقشر زبان
و دهان یعنی پوستهای باریک جدا شود از دهن و زبان چون بجرفه بیشتر جدا
میگردد و علاج بعد فصد و اسهال صفرا آس و گل سرخ و گلنار در سرکه بجوشانند و مضمضه
کنند فصل ۱۳ در بثور الفم یعنی دانهای خرد که در دهن براید علاج رگ زنند و مسهل دهند
و دبس که در و کشنیز و عدس و برگ عنب الثعلب جوشانیده باشند تمضمض نمایند
فصل ۱۴ در قلاع یعنی جراحت ریش دهن که از ماده باطنی بود علاج حسب ماده
تنقیه کنند بعده اگر دمنوی باشند یا صفراوی غرغره کنند بدانچه در بثور گفتیم و طباشیر
و گلنار و کافور باریک ساخته ذرور سازند و آنجا که قرحه نبایت بد بود دبس که و نمک
تمضمض نمایند تا رطوبت زرد ده شود اگر از انواع سرکه بشند زعفران بجای سرکه
آمیزند و اگر از بلغمی بود ما میران و هلیله و عاقرقرحا در سرکه جوشند و مضمضه کنند و اگر سوداوی
بود برگ حنا بخایند و مغز ساق گاو بمالند و گاهی جهت تحلیل مازو و کشنیز و پوست انار
در سرکه بجوشند و مضمضه کنند فایده شیر خشت و آب عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را
مالیدن نرم تمام آرد بدستور گاو زبان سوخته پاشیدن فصل ۱۵ در اکال الفم وآن قلاع خبیثه است که زود

پراگنده شود علاج انچه در قلاع گفتیم از تنقیه و گردانیدن رطوبت فاسد بعمل آرند و
بعد باز ایستادن قی حذر از انتشار فلدفیون بگذارند یا سفوف تیجان تا پاک کند و هر گاه از
ادویه حرقت شود به لعبه مضمضه نمایند یا بشیر تازه شکر تنقیه فصل ۹ در کثرت سیلان
لعاب از دهن خواه در بیداری بود خواه در خواب یا از حرارت در رطوبت معده بود
یا از برودت و رطوبت معده بود انچه از حرارت ست در خلو معده زیاده شود و انچه از
برودت ست در سیری معده و الف ضعف هضم و ترشی دهن و لزوجت لعاب گواهی
دهد علاج تنقیه معده نمایند از خلط موجب و در حار کاسنی تازه با قدری نمک
نیکو بخایند و آب او بلع نمایند و در بارد کندر و مصطکی مضغ فرمایند فصل ۱۰
در بخر الفم یعنی بدبوی دهن علاج اگر سبب اجزای دهن باشد تنظیف او نمایند و اگر
از دماغ می آید یا از معده تنقیه دماغ و معده نمایند و حب المسک همیشه در دهن
دارند و بر مسواک کردن ملازم باشند و مضمضه بروغن گل یا کنجد گاه گاهی
صبحگاهی در ازاله البخر غیر قوی مجرب ست فصل ۱۱ در ورم اللثه یعنی آماس کام
و این یا از خون باشد یا از بلغم خونی سرخ و با درد باشد و بلغمی سفید و بی درد
علاج حسب ماده تنقیه فرمایند و غرغره که در قلاع گذشت موافق خلط بکار برند
باب ۷ در امراض شفت یعنی لب فصل ۱ در بیاض الشفه یعنی سپیدی لب
و این غیر برص ست علاج تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ بگذارند و روغن یاسمین
یا خیری در بینی چکانند فصل ۲ در تشقق و تقشر و جفاف که بر لب افتد و معنی این
الفاظ در باب امراض دهن گذشت علاج انچه در باب امراض دهن گفته ایم
بعمل بیند و محل تشقق از هوا محفوظ دارند و بازو و اسفیداج و نشاسته و کتیرا

کثیرا کوفته و بخته و در پیه یا کیان سرشته ضماد نمایند که مجرب است و مهر دوائی که بر لب
نهند بالای وی پوست درونی تخم مرغ بچسپانند **فصل ۲** در اختلاج الشفه یعنی
پریدن لب علاج اگر سببش ازدیاد خون بود در رگهای لب تعجیل بیاج شدن
رگ قیفال زنند و غذا کم خورند و تفتیح مسام نمایند و اگر باد غلیظ باشد آنچه در اختلاج
مطلق گذشت بکار برند و آنچه از مشارکت معده بود یا غثیان و فواق باشد و
مقدمه قی بود یعنی قی واقع شود و آنچه از دماغ بود مقدمه لقوه و صرع باشد تدبیر بیرون
پرهیز است و منع حدوث امراض مترقبه کوشیدن **فصل ۳** در تقلص الشفه یعنی خرد شدن
و کشیده شدن لب علاج آنچه از تشنج امتلائی بود تنقیه کنند و روغنهای گرم مالند
و آنچه از تشنج یابس افتد تدارک نپذیرد در اطفال آنچه مولودی بود در ایام طفولیت
بکشیدن راست بستن باشد که اصلاح گیرد **فصل ۴** در بواسیر الشفه یعنی فرونی که در
لب زیرین پدید آید علاج تنقیه خون و سودا نمایند و بعد از آن اصلاح فرمایند
فصل ۶ در ورم الشفه یعنی آماس لب علاج حسب الخلط تنقیه نمایند و اضمده
مناسبه بکار برند و خصوص با شیر و عنب الثعلب طلا کردن اثر تمام دارد و خصوص در حار
اما در ابتدا **فصل ۷** در بثور لب علاجش تنقیه است **فصل ۸** در قروح لب علاج
کبیرا هم بپوشانند **فصل ۹** در اکال لب علاج آنچه در اکله بالفم گذشت بکار برند **فایده**
هرگاه سوء مزاج بر لب افتد علامات وی دریافته تدارک نمایند **باب ۵** در امراض
اسنان و لثه یعنی دندان و بن دندان **فصل ۱** در وجع السن یعنی درد دندان
آنچه از گرمی بود با آب سرد ساکن شود در اکثر و آنچه از سردی بود با آب گرم
رسیدن البته بایستد علاج اگر سوء مزاج ساده بود در حار سرکه

پراگنده شود علاج انچه در قلاع گفتیم از تنقیه و گردانیدن رطوبت فاسد بعمل آرند و
معده باز ایستادن قرحه از انتشار فلدفیون بگذارند یا سنوت تیجان تا پاک کند و هر گاه از
ادویه حرقت شود بالعبه مضمضه نمایند و یا بشیر تازه شکر انجیه **فصل ۹ا** در کثرت سیلان
لعاب از دهن خواه در بیداری بود خواه در خواب یا از حرارت و رطوبت معده بود
یا از برودت و رطوبت معده بود و انچه از حرارت ست در خلو معده زیاده شود و انچه از
برودت ست و سیری معده و الفم ضعف هضم و ترشی دهن و لزوجت لعاب گواهی
دهد علاج تنقیه معده نمایند از خلاط موجب و رحار کاسنی تازه با قدری نمک
نیمکوب بخایند و آب او بلع نمایند و دو بار دگر کندر و مصطگی مضغ فرمایند **فصل ۱۰ا**
در بخر الفم یعنی بدبوی دهن علاج اگر سبب اجزای دهن باشد تنظیف و نمایند و اگر
از دماغ همی آید یا از معده تنقیه دماغ و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن
دارند و بر مسواک کردن ملازم باشند و تمضمض بروغن گل یا کنجد گاه گاهی
صبحگاهی در ازاله بخر غیر قوی مجربست **فصل ۱۱ا** در ورم اللثه یعنی آماس کام
و این یا از خون افتد یا از بلغم خونی سرخ و با درد باشد و بلغمی سفید و بی درد
علاج حسب ماده تنقیه فرمایند و غراغر که در قلاع گذشت موافق خلط بکار برند
باب در امراض شفت یعنی لب **فصل ا** در بیاض الشفت یعنی سپیدی لب
و این عجب مرض ست علاج تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ بگذارند و روغن یاسمین
یا خیری در بینی چکانند **فصل ۲** در تشقق و تقشر و جفاف که بر لب افتد و معنی این
الفاظ در باب امراض دهن گذشت علاج انچه در باب امراض دهن گفته ایم
بعمل بندند و محل تشقق از هوا محفوظ دارند و مازو و اسفیداج و نشاسته و کثیرا

کثیر اگر فتد و بجنبد در پیه با کیان سر شته ضماد نمایند که مجرب است و مهره و اسپی که بر لب نهند بالای وی پوست درونی تخم مرغ بچسبانند **فصل ۲** در اختلاج الشفه یعنی پریدن لب علاج اگر سببش از در آمدن خون بود در رگهای لب و مستعجل بر یاح شدن رگ قیفال زنند و غذا کم خورند و تفتیح مسام نمایند و اگر باد غلیظ باشد آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند و آنچه از مشارکت معده بود و یا غثیان و فواق باشد و مقدمه قی بود بقی وقع شود و آنچه از دماغ بود و مقدمه لقوه و صرع باشد تدبیری پرهیز است که منع حدوث امراض مترقبه کوشیدن **فصل ۳** در تقلص الشفه یعنی فرو چیدن و کشیده شدن لب علاج آنچه از تشنج امتلائی بود تنقیه کنند و روغنهای گرم مالند و آنچه از تشنج یابس افتد تدارک نپذیرد و در اطفال آنچه مولودی بود در ایام طفولیت بکشیدن و راست بستن باشد که اصلاح گیرد **فصل ۵** در برا سیر الشفه یعنی فرونی که در لب زیرین پدید آید علاج تنقیه خون و سودا نمایند و بمراهم اصلاح فرمایند **فصل ۶** در ورم الشفه یعنی آماس لب علاج حسب اخلاط تنقیه نمایند و اضمده مناسبه بکار برند و خصوص با شیر و عنب الثعلب طلا کردن از تمام دارو خصوص در حار اما در ابتدا **فصل ۷** در بثور لب علاجش نیز تنقیه است **فصل ۸** در قروح لب علاج بمراهم بپردازند **فصل ۹** در آکله لب علاج آنچه در آکله با لقم گذشت بکار برند **فائده** هرگاه سوء مزاج بر لب افتد علامات وی بی دیده یافته تدارک نمایند **باب ۵** در امراض اسنان و لثه یعنی دندان و بن دندان **فصل ۱** در وجع السن یعنی درد دندان آنچه از گرمی بود با آب سرد ساکن شود در اکثر و آنچه از سردی بود با آب گرم رسیدن البته بایستد علاج اگر سوء مزاج ساده بود در حار سرکه

باگلاب و دربارد بلیلج بریج کابلی تمضمض کند و دربادی بحسب ماده تنقیه نمایند پس
تعدیل و آنچه در پیری معده بغیر ایدار فساد ماده معده بود تنقیه معده و تجوید هضم
فرمایند و کشنیز در طعام بیشتر دارند و قی نفع ست و این قسم آنچه منتقل بود از باد و باشد
تنقیه باد نمودن و بلیلج و بادیان و انیسون و زیره تمضمض کردن بگرم سود دهد و آنچه از
تولد کرم باشد تقدم متقب گواهی دهد تبخیر کنند با بذر البنج و تخم پیاز با موم آمیخته در آتش
سوزند و بواسطه نی دود آن بدندان رسانند فایده عرق گوگرد بر دندان گذاشتن
فوراً دفع درد میکند باید که بدیگر دندان نرسد که ضرر دارد و تکمید کلید در بارد و دود کند یک میل زره
یا آهن گرم نهادن سود تمام دارد و داغ مکرر باید کرد تا پخته شود و باحتیاط کنند تا
داغ بدیگر مواضع نرسد آنچه از جنبیدن بود اگر جنبش کمتر بود بعلاج استقامت کو
و اگر بیشتر بود و بیار کندن هیچ علاجی نیست لیکن در کندن نخست بیخ او را سست کنند
پس کنند تا بچشم ضرر نرسد بدوائی که تسکین دهد عاقرقرحا افیون فشار کنند یا تک
ساخته با شیر زنان سرشته بر دندان نهند **فصل ۲** در ضرس یعنی کند شدن دندان و سببش اگر
تناول چیزی سخت یا بسیار ترش بود علاج فوراً مزاج خاییدن گشنیز و خرفه با
وکباب گرم و یا نان گرم بدندان گرفتن است و در باردمزاج مغز بادام تلخ و مغز جوز
خاییدن و آنچه از باطن بود از دفع ترش و ترشی دهن و بسیار بزاق گواهی دهد علاجش تنقیه
بلغم ست خاصه بقی زیرا که چون وجع ندارد کثرت ریزش ماده مقصود نیست و آمدن ماده
فم معده بقی و اسهال ست **فصل ۳** در ذهاب الاسنان یعنی رفتن آب دندان مراد از
کند دندان از ملاقات اطعمه ایذا یابد و بر بعضی اشیا قادر نبود علاج تنقیه و تعدیل کو
وطحال بریان ساخته بر دندان نهادن در بارد و بروغن گل و کافور تمضمض نمایند

بسیار دارد و این قسمی از ضرس ست تدبیر او تدبیر ضرس است فصل ۴ در تاکل و تفتت
و تشقق اسنان یعنی خورده شدن و بسیاه شدن و سوراخ دار گشتن دندان علاج تنقیه دماغ
کنند و مضمضه بمازو و ماقو و قرچا و سنون سازند و انچه از افنای رطوبت اصلی باشد مثل زوال
دندان باسباب ذبول پیدا شود این زوال نمیگیرد اما جهت تعویق ذبول ترطیب
باید کرد فصل ۵ در حفر یعنی چیزی مانند سفال در بیخ دندان متکون شود و زرد و ده رنگ
و این اقلیح نیز نامند علاج تنقیه باده نمایند پس با آلت آهنی آنرا بر دارند و بعده
سنون نمک و زبد البحر و بیخ سوسن بمالند تا تنقیه را دور کند و دیگر متکون شدن ندهد
فصل ۶ در تغیر رنگ دندان زردی نشان صفرا است و سیاهی یا دنجالی نشان سوداء و سبزی نشان
بلغم غلیظ علاج حسب ماده تنقیه نمایند پس صفرت از دندان با سرکه و در سوداء بیخ کبر و
روغن گل و در بیاض روغن مصطکی باید مالید فصل ۷ در تحرک اسنان یعنی جنبش دندان
علاج انچه در صبیان و شیخان افتد باقتضای طبیعت مزاحم او نشود اما انچه از اسباب
غریبه افتد تدارک او باید کرد حسب سبب و بیشتر از غلبه رطوبت و جوشش خون و فساد لثه
باشد فصد قیفال و چهار رگ و حجامت و قفا و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد و
سنونهای مقوی نافع ست و هرگاه دوا سود ندهد و حاجت بکندن آید نخست آنرا
از بیخ سست کنند بدین طریق که بن دندان را بمبضع بخارند پس برگ انجیر باریک
کوفته با شیر انجیر خام بمالند دو سه روز این عمل کرده بکشند که بلا تصدیع منقلع
خواهد شد فصل ۸ در تزاید اسنان یعنی آگنده شدن یا دراز شدن دندان علاج
اگر غلبه خون بود رگ زنند و مسهل دهند و این باید دمی باشد و اگر بلغمی بود
بی درد باشد مسهل بلغم باید داد و اگر زیاده فی حقیقة نباشد بلکه دندان فی

وصفت نشان

صلب بود و چون دندانهای دیگر سائیده شود وی دراز نماید تدبیر او قطع است
بآلت مخصوص این کار **فصل ۹** در حکة الاسنان یعنی خارش دندان در بن حالت
باز بسی تواند بماند بسیار و بر هم سائیدن دندان خائیدن اشیا علاج تنقیه بدن و دماغ کنند
و از تند و تیز و شور پرهیز نمایند و بسر که در وی بیخ حماض مطبوخ بود مضمضه نمایند
فصل ۱۰ در صریر الاسنان فی النوم یعنی بر هم سائیدن دندان در خواب علاج اگر
امتلا بود تنقیه دماغ کنند و روغن قسط بر گردن مالند و الا تعدیل کافیست **فائده**
در بیان تدبیر که دندان کودکان بآسانی برآید مسکه و مغز ساق گاو بر کله بمالند
و مالیدن شیر سگ مجرب است برلثه و کذلک عسل و از خائیدن باز دارند که محل تاکل
نکو نیست عصاره عنب الثعلب و روغن گل بهم آمیخته نیم گرم بمالند و بانگشت آلوده
بر بن دندان مالند در وقت در رویدن دندان میشود باز دارد **فصل ۱۱** در ورم لثه یعنی
آماس گوشت بن دندان علاج حسب مادّه تنقیه نمایند و تمضمض نمایند **فصل ۱۲** در
برآمدن خون از لثه علاج اگر سببش ضعف گوشت تازه لثه بود دمازو و عدس مقشر
در طباشیر بمالند و اگر سببش غلبه خون بود رگ زنند و بسرد ات تمضمض نمایند
فصل ۱۳ در قرحه ناصور لثه هرگاه جراحت گوشت کند قرحه گویند و بعد چهل روز
ناصور نامند علاج انچه در قلاع الفم گذشت بعمل آرند و در ناصور داغ دهند
فصل ۱۴ در نقصان استرخا لثه بدانکه کم شدن و سست شدن گوشت بن دندان
دندان میشود علاج گل سرخ و جفت بلوط و گلنار و حب الآس چهار درم جز و سماق
و سماق در جا هر یک نیم درم باریک نموده بر لثه گذارند **فصل ۱۵** در کوفته آنکه بر لثه
برآید و بیشتر در ضرس آخرین دندان عقل بود و ورم علاج مرزنجوش سبز هر یک باریک سائیده

ساییده بر گوشت زاید گذارند تا بر رود **باب ۹** در امراض حلق و لهات و در سه
و قصبه ریه حلق مشهور است لهات ملازه یعنی جسمی که او بر آمده است حلق مجرای
آب طعام و قصبه ریه مجرای نفس **فصل ۱** در ورم اللهات یعنی اماس ملازه **علاج** فصد
نمایند و بعده تغرغر فرمایند در دموی و صفراوی بسرکه و گلاب و عصاره عنب الثعلب
و امثال آن و در بلغمی بمری و سکنجبین گل آمیخته و در سوداوی بمطبوخ فلوس خیار شنبر و گل نمود
فصل ۲ در استرخاء اللهات یعنی ملازه سست شود و فرو تراید این استرخاء اللهات گویند
علاج اگر خونی بود رگ زنند و بسرکه و گلاب مضمضه نمایند و گل سرخ و صندل و گلنار
کافور بسایند و اگر بلغمی بود بعد تنقیه غرغره کنند بماء العسل و شب و شاخ گوزن سوخته
و نوشادر باریک ساییده بکفچه میل نهاده ملازه را بر دارند و بر تارک سر ... بعد آن
آب عسل آمیخته بگذارند یا سپیدی بیضه مرغ تا ملازه را بالا کشد و مازو بسرکه ساییده
بر تارک طفل نهادن مثل ملازه افتاده است همچنان گل سرشوی سوخته و با سرکه سرشته
و باضرورت قوی نباشد ملازه نباید برید خواه با آهن خواه بدوا استیصال نباید کرد که ابطال
بعض مخارج حروف نماید ابخ بریدن ملازه **فصل ۳** در خناق یعنی در نفس زدن یا در چیزی
فرو بردن یا در هر دو فتور افتد بسبب علت و آفتی در حلق **علاج** در دموی و صفراوی نخست
رگ قیفال زنند و رگی که زیر زبان است باید که خون اندک اندک دفعات گیرند اگر امتلا خون
بسیار بود و ضعف نباشد یکبار چون حسب قضا معتدل المقدار گیرند بعده اگر حاجت آید
اندک اندک گیرند و بعد فصد تلیین نمایند اگر طبع قبض بود پس از تنقیه از آب سماق و دیگر سبزها
غرغره باید کرد و جهت تعدیل شربت مطفیه باید خورانید و باش جو اقتصار باید ورزید
اگر سرفه نبود حموضات بکار توان بست شربا و غرغرة و هر گاه ورم بطرف خارج ظاهر

شود و وضع محاجم و ارسال علق بران سود دارد تا ماده از نفس عضو برآید و در درد سوی
حجامت ساقین مفید ست چون سه روز از مرض بگذرد و مغز فلوس در شیر گاو حل کرده
و صاف نموده غرغره نمایند که نافع ست هرگاه مریض ضعیف نباشد و طبیب بسر او
تا ضرورت نبیند بفصد مبادرت نکند و هرگاه ماده خناق نضج شود و خود نشگافد از بوره
و حلتیت و خرء خطاطیف که در شیر تازه و در روغنها گرم آمیخته باشند غرغره کنند تا بشگافد
و بعد شگافتن بشیر که با شهد ممزوج بود غرغره فرمایند تا ریم پاک شود و درین هنگام حریره
که از آب سبوس گندم و روغن بادام و شکر ساخته باشند اغتذا فرمایند فائده در درد گلو
دوا بسر در ظاهر گلو نباید نهاد بلکه چون تنقیه شده باشد و زفت و نطرون و خردل با آب سائیده
بر گلو طلا نمایند تا ماده از باطن بظاهر گراید و بسمرقی قصب الذریره بریزند و وضع محاجم زیر زنخ
لهذا ستوده اند و در بلغمی نیز تنقیه طبع بگشایند یا بادویه مشروبه و آب سکنجبین عسلی غرغره
نمایند و اگر علت صعب بود رگ زیر زبان زنند و بر قفا و زیر زنخ محاجم نهند و در سوداوی
رگ باسلیق زنند و شگاف وسیع نمایند و حسب حاجت خون بگیرند و بدانچه در بلغمی گذشت
ملایم کنند و بنفشه و مغز فلوس غرغره نمایند و حلبه و بابونه و برگ کرنب کوفته بروغن نرگس
و بیه بط آمیخته بر حلق ضماد نمایند فائده نوعیست از خناق که آنرا خناق کلبی
گویند و این شدیدترین اقسام ست مریض مانند سگ دهن بگشاید زبان برآرد و سبب این
آن ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر تنقیه نمایند چنانچه گفته شد و اگر زوال
فقرات بود بازاله سبب زوال فقار کوشند بدانچه لائق بود و نوعیست از خناق مسمی به ...
و اصعب این اقسام ست عدم قدرت بر تکلم و بلع بر آمدن آنچه نوشند بتکلف از راه بینی
خاصه بلعیت هرگاه بر گلو سرخی پدید آید نشان محمود ست تدبیر همانست که گذشت

فائده اینجا که بلع شیء بود بر مهره دو میین گردن مجبه نهاده بکند که مری قدرے
... تنگ ... تنفس ممتنع شود حنجره را باید شگافت
... مذکور است **فصل ۴** در بثور حار محرق که در حلق و مری و قصبه ریه
پیدا آید علامت بثور مری شدت سوزش در محل مری عند مرور غذا خاصه که طعام
ترش تیز بود و نشان بثور حلق و قصبه ریه ازدیاد وجع عند تکلم و خائیدن و از دود و غبار
رسیدن در وقت مرور غذا علاج فصد کنند و باب قوابه که تلیین کنند و از آب شیر ... کنند
و اغذیه غیر ذی حدت غیر ذی خشونت خورند و هرگاه بدانند بثور ریخته خواهد شد نضج و بعد
انفجار علاج کنند چنانچه در خناق گذشت و در بثور حلق غرغره خناقی بیشتر میکرده باشند
فصل ۵ در تعلق علق بحلق یعنی در آویختن زلو بدانند که بسا اهباست که در رود یا چاهی
خرد بیا شد و چون آنرا کسی بنوشد آن زلو درون حلق یا درون قصبه یا مری بیاویزد
یا بکام بر آید سوی بینی و در آنجا آویزد بالجمله آنچه درون ... بود و منظور نشود از غم و بیقراری
توان یافت ... بکروهی نباشد و گاه گاه خون رقیق از دهن آید از دهن سبب دیگر
اما آنچه در قصبه آویزد دیگر دم از سرفه خالی نباشد و آنچه بجوف بینی آویخته باشد بکام بر آید
بستگی و مانع پیدا بود علاج آنرا که بتوان به منقاش گرفته بر آرند چنانچه مشهور درینجا تمام
لهذا گفته اند که از منقاش گرفتن علق بخشش کنند و زبانی گرفته دارند تا دهن او که در عضو
متعلق سست شود و جدا گردد پس بیرون آرند و اگر بالت نتوان گرفت یعنی
درون باشد گل سیاه در خریطه انداخته دهن بیماران پر کنانید تا زلو جدا شود گل ...
زیرا که مالوف است پس بیرون آرند و اگر بکام بر آمده باشد شونیز و عصاره قثاء الحمار در خرق ...
در بینی چکانند و هرگاه زلو ... حلق ... ندرد قی کنانند الا اسهل ... شده بر آید فائده

آب احتیاط لازم است بی ویدن و بد وکن یا لایدن شسته شود فصل ۶ در ابتلاع الابره یعنی
فرو بردن سوزن ایذای این ظاهر است علاج سنگ مقناطیس سوده بیک قاشق
شراب انگوری ناشتا بنوشند و بعد نیم ساعت بجوی مشغول شوند بعد خروج جهت اصلاح
معده تدبیری که لایق بود توان کرد حسب حاجت فصل ۷ در تشبث شوک یعنی تعلق
خارها و جز آن در حلق و بند شدن طعام مانند آن در آن علاج اگر برآمدن ممکن نبود بیرون
آرند و الا اگر چیزی نعوذ بالله بود چون تخم انبه دست گردن بین الکتفین بمشت زنند تا برآید
یا بمعده فرو رود اگر خار یا استخوان بود لقمه بزرگ خورانند تا باشد که فرو رود و اگر نه انجیر خشک
در رشته محکم بسته اندکی خائیده فرو برند و سر رشته بدست محکم دارند پس بیکبارگی بیرون
کشند انجیر را تا خار برآرد و اگر خراش در گلو شده باشد بعد برآمدن بلعابها و حسوها
اصلاح کنند فصل ۸ در انطباق المری یعنی بهم آمدن مجری اغذیه و علامت وی آنست که
چیزی سبک چون آب شوربا اصلا فرو نشود اما لقمه ثقیل بزرگ بفراغت فرو رود
علاج تنقیه بلغم نمایند و طبیخ انیسون کنند و سنبل و بهمن و مصطکی تجرع نمایند گرم
و زیر ریخ مجمره بر نار نهند یا یاکی زرده چند و سکنجبین مالند فصل ۹ در استرخای حنجره یعنی
سستی حلقوم و نشان وی تنفس بدن یا بعسر آمدن علاج آنچه در انطباق المری گفته
بکنند که سبب این و آن حدت است فصل ۱۰ در حکاک المری یعنی خاریدن مری علاج قی نمایند
دلیر کنند غرغره نمایند و شیر و شکر تجرع نمایند فصل ۱۱ در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه
اختلاج پریدن است و ارتعاش لرزیدن نشان اختلاج او آنست که گاه گاه تردد و تعقد
در کلام افتد و نشان ارتعاش آنست که دائم کلام لرزان آید چنانچه در بعضی پیران
مشهود است علاج آنچه در رعشه و اختلاج عام است و تدارک کنند

[illegible]

فصل ۱۲ در تدبیر غریق هرگاه آدمی را از آب برآرند و بیهوش بود اما نفس باقی باشد و اگر دن بیاو زند و شکم پیچش کنند تا آب برآید و فلفل و زنجبیل در سرکه جوشیده صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده حریره آرد نخود و شیر و دهند تا مزاج مستقیم شود اصلاح پیست آنچه عوام میگویند غریق را تا سه روز در آب بعد غرق حیات میباشند همچون مسکوت اغلاط محض ست همین که نفس نه بینند حکم موت کنند و تعدیه نیست بیهوش دارند فصل ۱۳ در تدبیر مخنوق بوبق یعنی کسیکه گلوی وی بکنند خفه کرده باشند هرگاه که نفس باقی فی الفور کمند برند پس بنگرند کف در دهن دارد یا نه اگر ندارد رگ قیفال زنند و بحقنه نرم طبع نرم نمایند و پاپها را انجر دل سوده بسیار بمالند و چون بهوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد امید نبود فصل ۱۴ در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی آنچه بسبب تنگی مجری بود خناق و انطباق مری گویند و گذشت اما آنچه بسبب سوء مزاج مری بود علاجش تعدیل مزاج ست حسب وضع و ضمه و مرض بین الکتفین باید که مری بطرف پشت نزدیک ست و قصبه شش بطرف سینه فصل ۱۵ در ورم المری علاجش حسب مادة تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند باشربه موافقه فصل ۱۶ در قروح المری و نشان ریش مری لزوم وجع ست و محلش بطعام تیز و ترش ضرر یافتن اگرچه اندک بود و عدم تضرر بطعام چرب اگرچه لقمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که درینجا عکس این باشد و بهمین فرق میکنند در ورم و قرحه بدانکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم می افتد و گاه بی ورم نیز افتد از مادهٔ حاده علاج سوم سپید و روغن گل بگدازند جرعه جرعه بنوشند بعد از آنکه دو سه روز ماء العسل با شیر و شکر نوشیده باشند و قرحه پاک شده باشند فصل ۱۷

[illegible]

در بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز و در تغیر و بطلان الصوت یعنی برگردیدن آواز و اصلا
بر نیامدن آواز علاج تحقیق سبب نماید که نزله است یا سوء مزاج تحقیق اگر از نزله باشد
شربت خشخاش دهند و بطبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده را باز دارد و اگر سوء مزاج بود
حسب مزاج تدارک فرمایند فائده کبابه خائیدن آواز درشت را صاف کند و باقلاوه [illegible]
و خرما و انجیر و چلغوزه و مغز بادام و نیشکر و ماء العسل و تخم کتان و اخذ [illegible] صنوبر

اکلا **باب ۱۲** در امراض صدر یعنی بیماریهای شش و سینه **فصل ۱** در ربو یعنی
ضیق النفس این را بهر گویند و بعضی در این سه لفظ فرق میکنند بالجمله [illegible]
ذبحی او و انجیر البهر هر چند زود تدارک نمایند بهتر است بدانکه آنچه از بلغم بود در آمدن بلغم
بسرفه و خرخره سینه گواهی دهد علاج بعد نضج و اسهال شربت [illegible] با آب گرم
صبح شام وقت خفتن هر بار دو توله گاه گاهی لازم دارند طبیخ ترب و عسل
نوشیده و گوشت طیور غذا سازند و ابل حار آنچه [illegible] بلغم تخم کتان نیم کوفته
و جوشانیده و صاف کرده با عسل بدهند که فوراً تسکین سینه دهد و بادو دیگر [illegible]
که موجب ازمان مرض میشود و سینه را بروغن [illegible] بر روغن تخم کتان [illegible]
آنچه باشد چرب سازند آنچه از بخار قلب بود تواتر و عظم نبض و نفس و عطش گواهی دهد
علاج رگ باسلیق زنند از دست چپ و [illegible] دهند ملینات [illegible] شانند و اطراف بمالند و آنچه
از گرمی ساده بود که بشش افتد تواتر نبض و عطش گواهی دهد و عظم نبض نباشد علاج آن
تعدیل است بمبردات [illegible] آنچه از امتلای [illegible] سینه بود [illegible]
و نفس بکا یعنی نفس [illegible] گواهی دهد که سینه پر است [illegible] علاج [illegible]
بمالند و بعلاج [illegible] کوشند و طبیخ حلبه [illegible] با عسل [illegible] نمایند و آنچه از [illegible]

ریه بود وقت آواز و تشنگی و نفع بهر طلبات گواهی دهد علاجش ترطیب است و با آب زدن مرطب
نشستن نافع تر و شیر برو شیدن سود مندتر و آنچه از برودت شش بود تضرر از سردی
گواهی دهد علاجش تسخین است و آنچه از باد باشد که در منافذ نفس در آید عدم گرانی و سرفه
بی بلغم و تضرر از چیزهای بادی گواهی دهد علاجش کسر باد است به تنقیه و تعدیل و شبت و
بابونه بر سینه و پهلو ضماد کردن و فلافلی خوردن نافع و آنچه از ورم شش و حجب و کبد
و جز آن بود عرض مرض باشد و در امراض کور بیاید و آنچه از خناق بود گذشت و آنچه از
امتلای معده بود و در پری معده پدید آید علاجش تنقیه معده است و تقلیل غذا و تجوید
هضم و نوعیست از مرض که صعب ترین اقسام است تا بیمار سینه راست نکند دم نیاید
و پهلو بر زمین نتواند نهاد و این را انتصاب النفس گویند و سببش یا ماده غلیظ بود یا ورم که در
مجری نفس افتد یا استرخای عضلات سینه تدبیر هر یک گذشت فصل دوم در سعال یعنی سرفه
آنچه از سوء مزاج ساذج ریه بود نشان هر واحد گذشت علاجش تعدیل است آنچه از
خون بود یا غلظ و گرمی نفس و حمرت وجه باشد و علاجش فصد است اگر گرمی در جگر بود
اطفای او به مبردات نمودن و بنقوع تلیین کردن بهمه حال مفید و آنچه از ریختن ماده
رقیق دماغ بود و بی نفث باشد و شب بعد خواب غلبه کند و علاجش منع نزله است و
بطبیخ کوکنار غرغره کردن و صمغ عربی در دهن داشتن مفید و آنچه از ریختن ماده بر شش بود و از دماغ
و غلیظ شدن و دوران بر آمدن خلط نضج پس سرفه شدید گرانی سینه و عقب کام پیدا شدن
گواهی دهد علاجش طبیخ زوفا و انجیر و حلبه و بیخ مهک و شیشان است و رب السوس و فلفل و
شکر هر سه را حب ساخته در دهن گرفتن و آنچه از رطوبت شش و سینه بود بلغم بسیار بسرفه
بر آید و نضج باشد و سینه خرخره کند و این بمشایخ و مرطوبین بیشتر افتد و

علاجش از تحت ربو که بسبب بلغمی گذشت بعمل آرند و آنچه از درشتی ریه بود که بسبب غبار
و دخان یا صیحه شدید شود علاجش ترطیب بشرب حسوهای مدبر و تدهین ... و مقعد
بسکه و آنچه تابع مرض بود بمعالجه آن مرض کوشند و آنچه از حدوث بثور در ریه بود
سرعت نبض و حرقت بول و نفع از برودت گواهی دهد و علاجش فصد و حجامت
و اسهال صفرا و هر چه در بثور حلق گذشت و آنچه از امتلای معده افتد تدبیرش تنقیه معده
و تقلیل غذا است و آنچه از معده سودا بود و بسبب حصول او در ریه چیز سیاه و کبود در نفث آید
و دیگر علامات سودا گواهی دهد علاج حریره سبوس گندم بقند یا عسل ... و بعد نضج اسهال
سودا نمایند و غذا نخود آب از گوشت مرغ یا گوسپند سازند و آنچه از وقوع آب و جز آن
در حنجره افتد تا که آن جسم غریب بر نیاید سرفه نایستد و محتاج تدبیر نیست گاه باشد که جسم
ثقیل بود و بر نیاید و سبب هلاکت گشته و در صعوبت آمدن سینه و حلق و قی کردن ... باشد که از
حنجره و قصبه ریه بر آید **فصل ۲۳** در نفث الدم یعنی بر آمدن خون از دهن یا از اجزای
دهن آید یا از دماغ یا از اعضای باطن آنچه از اجزای دهن آید بتفل بر آید و آنچه از سر آید بتنحنح
بر آید و سبکی سر بعد بر آمدن آن و دیگر آثار گواهی دهد آنچه از حنجره و قصبه ریه آید بتنحنح بر آید و سرفه
آید اما در حنجره خون ناب بود و سرفه نباشد و در قصبه خون کف دار بود و با سرفه و درد
و آنچه از شش بود خون ناصع و کف دار و بی درد و با سرفه باشد و آنچه از سینه آید افسرده
و قلیل باشد بسرفه شدید بر آید و محل جراحت درد کند و چون بر پشت خسپد سرفه و درد غلبه کند
و آنچه از معده باشد و یا از جگر یا از سپرز آید بقی بر آید و وجود آفت در عضو یا وقوف بر تعیین
عضو گواهی دهد علاج آنجا که از اجزای دهن آید بطبیخ چیزهای قابض چون آس و گلنار و
مازو و شب و مانند آن مضمضه کنند و آنجا که تعلق ریه و سبب باشد تدبیرش گذشت

گذشت و آنجا که از سر آید فصد قیفال و حجامت نقره و تمضمض بطبیخ مذکور کنند و آنجا که

از حنجره و قصبه آید بطبیخ مذکور مضمضه کنند و قرص نفث الدم در دهن گیرند و جراحت قصبه

متعسر العلاج ست مگر آنکه در غشای درونی بود و فقط و آنجا که از شش آید فصد صافن و

باسلیق و حجامت ساق کنند و طبع نرم دارند و حسب حاجت تعدیل کوشند و غذا لیحا جبه

قابضات بر سینه نهند بشرطیکه ورم در شش نباشد و آنجا که از سینه آید فصد باسلیق کنند

و قرص نفث الدم نوشند اندک اندک و ایضا بر سینه طلا نمایند و جرح سینه زود به نمی شود

و آنجا که از مری و معده و غیرها آید تدبیر هر محل هر یک گذشت فائده نافع ترین ادویه

در همه اقسام نفث الدم شادنه مغسول ست یک مثقال با شیره برگ خرفه یا لسان الحمل

بنهند و برگ خرفه خائیدن و خوردن مجرب ست و هرگاه خون در شش بیفسرد و سرفه

شدید بود و سرکه و گلاب تغرغر کنند و اندکی بنوشند و اگر سرفه بود صعتر با عسل بلیسانند

و خاکستر چوب انجیر با آب آمیزند و بنوشانند و اگر جاشا با سرکه بهتر و قوی تر بود

فصل انفجار المده

یعنی بر آمدن ریم از دهن آنچه سببش انفجار ذات الریه یا ذات الجنب باشد یا سل بود یا

دبیله معده بود هر یک گفته آید و آنچه از حلق و حنجره و اجزای دهن آید از خناق و دیگر اورام

این جا با ظاهر شود اما آنچه از سینه آید جهت انفجار آماس و علاجش تلطیف غلظت بدانچه

در سعال بلغمی گذشت تا ماده تواند منتفخ شد و موم روغن بابونه و پیه ماکیان با هم سرشته بر سینه

ضماد نمایند و قطعا چیزی بارد بالفعل و قابض ننهند و شرب مطبوخ زوفا و حاشا و انجیر

و اصل السوس نفع تمام دارد در همه اورام که در حجب سینه یا در شش افتد و بکشاید این

ضابطه یاد دارند فائده ماده سینه در شش در آمده از راه قصبه می آید و دیگر بدفع طبعی

جهت آمدن ماده صدر واقع نیست هرگاه در شش در آید و در فضای سینه جمع شود از احتقان المده

٦٩٥٢

گوینده وجه آن گفته آید **فصل** در ذات الریه یعنی آماس شش آنچه بسبب حرارت بود خواه
مادهٔ او خون بود یا صفرا یا بلغم شور نشان وی لزوم تپ صعب و شدت ضیق النفس و درد
و ثقل سینه و حمرت چهره خاصه رخسارها و تشنگی و شدت و خفت اعراض حسب مادهٔ موجبه
علاج رگ باسلیق زنند و اگر امتلای خون بود نخست صافن زنند پس باسلیق و فصد
بعد مطبوخ ملین یا حقنهٔ نرم تلیین نمایند و اگر بسبب نزله افتاده باشد قیفال نیز بگشایند فایده
جلیله که در او آمده و جنبش معالیق و عطسه و سینه نفع تمام دارد فصد اگر در ابتدا اتفاق
افتد یعنی قبل از سه روز رگ گشادن باید که از طرف مخالف کنند اما بعد زمان ابتدا که ماده
انصباب ایستاده باشد از طرف اوفق باید کرد یعنی علت اگر راست است هم از دست راست
رگ زنند و اگر چپ بود از چپ تا ماده از نفس عضو برآید و بدانند که ورم ریه اگر یا سین بود
وقت تپ رخساره همان طرف سرخ تر شود و گرانی بطرف یمین لازم بود و چون بر پهلو
راست خسپد آب از دهان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود ضد این باشد و آنجا که قوت متحمل
باشد بفصل هر سه رگ باید رو حسب تقاضا و بعد فصد تا تلیین حجامت سینه نفع
دارد جهت جذب ماده بخارج و پس از تنقیه تضمید روادع در ابتدا و محللات بعد آن باید کرد
و غذا دشوصه و تسکین تب و اثر تمام دارد و تغلیه نیز کند و قبض باشد چون آب کاسنی با خلط
باشد چون یا قوز از نهار نهند و کذلک آب سرد دیگر در ذات الریه که از جنس حمرت باشد
و بیگی در آن کوشند که درین امراض سینه از رطوبت پاک شود و هر گاه برای حاجت
ببرودت افتادن شود و باشد موافقه قناعت دارند و آب خیار و آب تربز و آب کدو
نیز مجوز است زیرا که در نهایت جلا است و قرص و درین باب سکنجبین که بسیار ترش نبود
سخت نافع است و هر گاه نفس تواتر آید لعاب اسبغول رقیق با جلاب یعنی

شربت قند جرعه جرعه بهم دهند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو ریزند تا دم باعتدال آید
و درد بایستد و بدانند حال آماس هر عضوی که افتد از سه وجه بیرون نیست یا تحلیل
شود و ماده پخته شده بنفث بر آید یا ریم کند یا صلب گردد و نشان تحلیل ورم این است که
خفت اعراض است و زبر فرو و سهولت نفث و نشان ریم کردن شدت اعراض است
خصوص تب زیرا که پخته شود و چون پخته شود تب و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر گردد پس روزی که
آن ورم بگشاید باز تب شدت کند و بلرزاند و نشان تصلب ورم خفت اکثر اعراض است و شدت
ضیق النفس و سرفه خشک و ثقل و نادر باشد که این ورم بعد تصلب بگشاید یا بحلیل بعد انفجار اگر مده
خوب بر آید بهتر والا مدد دهند بدانچه در نفث المده گذشت و بسیار باشد که پیش از تمامی
نضج بسببی عنیف چون خشم و قی و حرکت و جز آن ورم بگشاید و خون صرف یا مده خام بر آید
و چون چنین اتفاق افتد ردی و گزنده بود و بعلاج نفث الدم کوشند و آنچه بسبب رطوبت از بلغم بود
یعنی غیر شوریا شد یا از سودا نشان بلغمی کثرت لعاب و بیشتر شدت ثقل و ضیق النفس و ترهل وجه
و اندکی اعراض حرارت اما تب سبک او رام بلغمی از ورم است لیکن حرارت شدت نباشد و در
نفث نشان سودا سرفه یابس است و تعسر جذب هوا و افزودن ضیق نفس مرور ایام و اگر از
استحاله ورم حار که صلب شده باشد تقدم و گواهی دهد علاج در بلغمی اندر ابتدا تلیین طبع کنند
و رواد ضماد نمایند و بعد چند روز که تب ساکن شود آنچه در سعال بلغمی گذشت از نضج و تنقیه
بکار برند و در سودا و ماء تخم کتان و خطمی بجبرو روغن بادام تجرع نمایند و کذلک شیر خران
و ملینات ضماد سازند و این کمتر شود و بدانکه گاه باشد که در ذات الریه سنگ تولد شود چون
سنگ مثانه و علامت سرفه ایستد و باشد که بسبب آن بمیرد عیاذا بالله منها فصل در سل و قرحه
و نشان او وجود تب دق است و درد و سرفه و بدانند که مده بازخم خام

شباهت تمام دارد و فرق آنست که مرده در آب فرو می نشیند و بر آتش بوی [illegible]
بخلاف طوطیت علاج هرچند که این مرض لا دوا است اما اگر تدبیر نیک یابد ممکن است که بهبود یابد
تا دیر بزید و بوعلی گفته که زنی بیست و سه سال با این علت زیست چنانکه جالینوس گفته هر که را
اول روز یافتم که چون آتش آمد علاج کردم نفع شد بالجمله تدبیر کلی آنست که [illegible] دو قوت
این مرض باسلیق زنند از آن جانب که درد بود و اگر نافع نبود حجامت کنند و اگر باید [illegible]
نیز کشایند و ماء الشعیر با سرطان پخته و هرچه [illegible] بباید مناسب است و بوعلی آنچه از [illegible]
خورانیدن گل [illegible] است که به آن [illegible] ساخته باشند اما بسیار خورانیدن که زبان خشک [illegible]
[illegible] فصل در اورام که در حجاب غشیه بود و معالیق و عضلات
صدر و [illegible] افتند و بدانند که هر ورمی ازین اعضا باعتبار محل و باعتبار [illegible]
باسمی مخصوص است چنانچه ذکر یابد مطابق جمهور اگر ورم در غشای مستبطن اضلاع [illegible]
یا در حجابیکه حاجز است در آلات غذا و آلات تنفس باشد ذات الجنب خالص
و ذات الجنب صحیح نامند و هرچه عام بود و با غشیه مستبطنه خالصه نامند خاصه و اگر در
عضلها که فیما بین اضلاع واقع اند باشد ذات الجنب غیر خالص و غیر صحیح
ذات الجنب معالطه گویند و ورم غشاء مستظهر اضلاع را نیز همین اسامی خوانند
اگر حجابیکه در باطن اضلاع خلقت باشد شوصه نامند و بعضی شوصه صحیح و ذات الجنب
صحیح را نیز گویند و اگر حجابی که میان معده و کبد حایل است باشد برسام نامند
غیر حجابی است که در آلات غذا و آلات تنفس حاجز است چون این حجاب را دیافرغما
خوانند و بعضی [illegible] المعده و الکبد را دیافرغما خوانند و اگر در غشائیکه متصل [illegible] است باشد
ذات الصدر گویند و اگر در غشاء سینه که متصل پشت است باشد ذات [illegible] نامند

بدانکه از براء عنام التقصی آنجا که غضروف خنجری است حجابی برآمده است و دو شق شده
یکی بطرف سینه و دیگری مائل بطرف پشت برآمده تا ملتقی الترقوتین رسیده و در اینجا
بهم پیوسته جهت توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشریح این عضو ضرور بود
فائده دقیق ترجیح علی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکنند و مترادف میدارند
بالجمله اکثر علامات و علاج این اورام حسب ماده از ورم ریه جویند و مراعات همه این
هر یکی دارند و از اشتراک اماکن این اعضا حال هر واحد از احساس وجع مشتبه
و تمام و در ذات الصدر بر سینه یا بگذاشت و در ذات العرض میان و شانه و در جمله فرق
میان این اشیاء این اورام است که در ذات الریه نبض موجی بود و ضیق النفس با شدت
باشد و زوال عقل لازمه برسام است لهذا بعضی از برسام آنرا امتیاز نمیسازند فائده
بسیار باشد که ورم جگر جهت جذب معالیق و احداث تنگی نفس و جز آن مشابه شود بذات الجنب و
فرق بینهما آنست که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و جانب جگر ثقل
و الم بود و در اکثر بول غلیظ آید اشتباه هرگاه ماده این ورم پخته شود و ظهور پختگی از
اعتدال قوام نفث و لون معلوم است و سعی در آن کوشند که ماده بنفث پاک شود
قبل از آنکه بسیم گردد و بهترین کار آب گرم گشکاب رقیق با شکر و مسکه با عسل دادن صواب است
و بپهلوی معلول خفتن یاری میدهد بر نفث لملاقات الریة تبالک الجنب و تنفشها منها
بالاستقصاء فائده ذات الجنب دو گونه است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم باشد
و غیر حقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی پهلو و بین الاغشیه بند شود و درد آرد و چونکه محتبس در
اغشیه است بواسطه عدم تحلل مشابه گردد بحقیقی و فرق بینهما از خفت که لازم ریح است
عدم لزوم حمی از ریحی و جز آن ظاهر است و تضمید محللات کافی و باشد که مسهل یا بفصد حاجت

آید و نفع فصد باسلیق از دست محاذی اصلح الظهور است **فصل ۸** در احتقان مده در صدر یعنی بند شدن ریم در فضای سینه و این چنان باشد که ورم آنجا که در ریه بود یا جز آن منفجر شود و ریم در فضائی که خارج از شش ست گرد آید و بسبب کثافت در شش نیز در ریه نرسد بجانب بول و براز برآید نشان او تقدم اورام عضوی ازین اعضا ست و بعد ظهور آثار مستحیل شدن بجده و مده نا برآمدن و تپ لازم بودن علاج طبیخ انجیر و زوفا و سپستان و اصل السوس و پرسیاوشان و مویز بدهند و روغن بادام و شکر طبرزد آمیخته تا ماده رقیق شود پس هرچه نفث را بآسانی برآرد دهند و مدرات نیز سیداده باشند تا باشد که از راه بول برآید و یا از راه براز پس هرگاه در بول برود کنند هرچه مثانه و گرده را بشوید دهند و هرگاه در براز ظهور نماید ملین دهند و اگر بهر دو جانب میل کند و این نادر بود گاهی مدر و گاهی ملین دهند **فصل ۹** در جمود الصدر یعنی افسرده شدن و گرفتن سینه و این را برد الصدر نیز گویند از ملاقات سردات خارجیه یا داخلیه پدید آید و نشان وی از عدم انبساط و انقباض سینه و تقدم حصول برودت ظاهر است علاج روغنهای گرم بمالند و ضمادها آمیخته و بحمید بطبیخ ادویه گرم و تضمید بدان لازم دانند و حلتیت و شراب آمیخته بنوشانند اندک اندک و حسوهای مناسبه با ماء العسل غذا سازند و اگر بعد آنکه شرب افیون و دخان آن سرد که وقت گداختن او میشود نیز جمود الصدر آرد و تدبیر و استعمال مفرحات و تکمید بطبیخ حشائش گرم نافع و روغن غار و زعفران افیونی مالیدن سخت نافع و و بعد در آشامیدن پس مفید باشد با لجمله تدبیر تدبیر مرضی را از حصول دود و دخان نگاه دارند

باب الف

در امراض قلب یعنی دل **فصل ۱** اندر سوء مزاج قلب بدانکه هرچه کر ساده بعد کافی ست اگر با ماده ست تنقیه لازم و آنجا فصد واجب آید و مانعی باشد حجامت

بین الکتفین نمایند و در تعدیل و تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و ترکیب آن
مع لحاظ لین و قبض طبع مرعی دارند و در جمله از هر چه مقوی دل باشد غافل نباشند و آنچه که تب
یار شود و تدبیر او غیر لحوط سازند و تهمل در علاج نکنند که بعد از آن مشکل گردد **فصل** در خفقان
یعنی طپیدن دل و وی چون قوی می شود غشی آرد بدانند که این مرض دو گونه است یکی آنکه سبب او
در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود چون معده و دماغ و جگر و امعا و رحم و شش و حجاب و با در همه تن
و مشارکت آن دل نیز ایذا یابد آنچه از لسع و لدغ افتد از این قبیل است علاج در مشارکت [illegible]
عضو ماوف کنند مع تقویت قلب و در غیر مشارکت تعدیل و تنقیه بحسب ماده بدانچه در کلیات
گذشت و آنچه از دلکی چنین دل باشد تغلیظ حس نمایند و آنچه از افراط استفراغهای معتاده
و غیر معتاده شود با دویه و اغذیه مقویه ازاله ضعف نمایند **فایده** کسی که خفقان گرم بود
در شهر گرم مقام نسازد که سبب کوتاهی عمر است اکثر فواید و آثار مخصوصه جواهر در غشی
بیاید و تعلیق سنگ یشم بر فم معده بالخاصیت نفع دارد **فصل** اندر غشی یعنی بیهوشی هر گاه
اسباب خفقان غالب شود غشی آرد چون مفرط گردد هلاک نماید بدانکه غشی سه گونه است
یکی آنکه روح تحلیل شود دوم آنکه روح مختنق گردد سوم آنکه کمتر متولد گردد و هر چه که بود
ضعف آرد اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت و لذت و وجع است هر کدام که مفرط باشند
و اسباب اختناق امتلاء مفرط است خاصه از شراب یا غم یا ترس عظیم ناگهانی و اسباب قلت
تولد روح سوء مزاجهاست که در دل افتد و بدان سبب ضعف دل شود و روح کمتر
متکون گردد یا غذاهای فاسد که صلاحیت تکون روح کثیر نداشته باشند **فایده** ماده که
بدل آید یا در رگهای آدمی باشد یا در میان غلاف بالای وی و ورم از وی التهاب منفصل
بیاید علاج در حالت غشی باید که بتضاد سبب و بدرفع و اعانت طبیعت کوشند [illegible]

یعنی اگر از حرارت بود مبردات مقوی چون صندل و اگر از برودت بود چون مشک امثال
آن بوی بانند و کذلک چکانیدن حنا و کردن عایت مزاج نمایند و محرور را گلاب آب سرد
بر سینه زدن انتباه اسرع است اما اگر سبب غشی اسهال مفرط بود یا بر آمدن حیض مفرط
و جز آنکه موجب برودت بوده باشد گلاب آب سرد بر سر و سینه وی نزنند در این جا بوی
کباب خصوصا از مرغ و بوی نان گرم و بوی بخور با اللحم با قوی شراب بهمین قدر مقدار
کافیست و کثرت عرق اطراف بگلاب سرد مالیدن نافع است بشرطیکه سبب
انفتاح مسام باشد بواسطه حرارت هر چند که باشد جهت قبض عرق برگ مورد خشک کوفته
و بیخته بر بدن پاشیدن و مانند آن قابضات همین اثر دارد و در وجع جهت تسکین او فلونیا
و شبیه آن اگر وجع باشد و آنجا که حالت غشی غثیان یا قواق بوده باشد قی کنانند و باید دانست
که قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق نشاید که بمضرت در سمی لذعی
تریاق و دوا دهند و آنجا که سبب غشی اختناق رحم بود بوی عطر قطعا نشانند
و در امراض رحم آید که اشیای بدبو شمیدن چیزهای خوشبو در رحم مالیدن علاج است
مالیدن اطراف در همه اقسام مفید انتباه هنگامیکه بر وقت بیهوشی بود اما در حالت
افاقت تدبیر آنست که حسب سبب ادراک کنند و تلافی در سوی مزاجی تعدیل و در امتلائی تنقیه
و در استفراغی احتباس آنچه از مشارکت باشد و تقویه عضو مأوف کوشند فائده زردی
رنگ بر اطراف و ضعف نبض از لوازم غشی است اگر قوی بود چشم باز نشود و هر چند که با
مغشی علیه آواز کنند در نیابد بخلاف سکوت فرق بینهما ظاهر است که آنچه لوازم
غشی است در سکته نباشد و از سبات نیز بهمین وجه تمیز دارد در غشی که از قوت حس دل
افتد با اندک سبب پدید آید و خفیف باشد و زود زائل گردد بیان ادویه که بدل

که بدل مخصوص اند آنچه قریب باعتدال ست یاقوت ست و فیروزه و زر و نقره و گاوزبان آنچه
گرم ست در درجه اولی چدوار و مشک و عنبر و زرنباد و ابریشم و زعفران و بهمنین
و قرنفل و عود خام و بادرنجبویه و تخم او و شاهسفرم و تخم او و قاقله و کبابه و پوست ترنج
و بسافیج هندی و یاسمن و آنچه سرد ست مروارید ست و کهربا و بسد و کافور و صندل
و طباشیر و گل مختوم و سیب و کشنیز و از مرکبات مفرحات یاقوتیه و دواء المسک و هر
رطب و یابس ازین ادویه حار و بارد و هرچه ضد سبب بود بکار توان بست بدانند
که مبالغه در تبرید دل اگرچه حرارت قوی بود منع ست از انست که قدما قرص کافور
بی زعفران در حرارت دل تجویز نکرده اند با آنکه تبرید دق نیز ملحوظ ست چه مصاحبت زعفران
قوت ادویه سرد زود بدل میرسد طبیعت حرارت آنرا بتقویت روح صرف مینماید
و برودت ادویه را باصلاح جرم دل **فصل** در ورم اغشیه القلب یعنی آماس گوشت دل
و پوشیده نیست که بر سر دل دو افزونی ست که نسیم از آن در می آید آنها را اذنی القلب
نامند هرگاه روح باطالت امراض تحلیل میابد غذا که بدل میرسد عملا و دیگر دو جزو
عضو نمیشود و احداث ورم مینماید لهذا گفته اند که این ورم اکثر سرد میباشد چه ورم گرم
در دل بود یا در غلافش یا در اذنش فی الفور میکشد اما ورم سرد که در گوشت دل بود
وهم نیز مهلک ست لیکن آنچه در غلاف یا در گوشت او باشد اصلاح میگیرد اگر زود تدارک
نموده آید والا روز بروز لاغری می افزاید تا که بهلاکت می انجامد و نشان وی
احساس ثقل ست در سینه نزدیک بفم معده و در اکثر حالتی شبیه بغشی پیدا شدن
و دل منبسط ناگشتن و چشمها متهیج و روی بنهایت زرد بودن علاج طبیخ بابونه
و اکلیل و پرسیاوشان و سبوس گندم بر سینه و فم معده بزنند و کمادات ادویه محلله ضماد نمایند

و بالجمله تقویت قلب کوشند و بدانکه ورم سپرز که در علاقه دل افتد نسبت بدانچه در گوشت او
افتد قلیل الشده ست و غشی وی سبکتر **فصل ۵** در علت دخانیه و این آن ست که
در سپاهی بیمار گویا دود دار دل بر می آید بالا و چون بسیار شود غشی آرد و سوده فکر علاج
در ترطیب و تنقیه سودا کوشند **فصل ۶** در ضغطة القلب یعنی فشرده شدن دل و عند
حصول این حالت غشی میشود و لعاب از دهن میرود و باز در اندک مدت افاقت رو
میدهد علاج در تعدیل جگر کوشند و مسهل سودا دهند و بمفرحات دل و دماغ را تقویت
نمایند و تریاق کبیر را کثیر النفع دانند **فصل ۷** در تقبض القلب و وی آنست که بباید
مریض که دلش متحیر شد و از شدت الم بیهوش افتد باز فوراً بهوش آید و وقت بیهوشی
تشنج در روی می افتد جهت درد و عرق بسیار می آید بهر ضعف ماسکه علاج تحقیق سبب
نمایند که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر حسب ماده تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند
و تنقیه صفرا در صفراوی و شربت خشخاش بعد تنقیه در نزلی نفع تمام میدارد
فصل ۸ در قذف القلب و وی آنست که پندارد گویا دل برون می آید و این از
ماده خونی افتد یا صفراوی و تغیر لون روی حسب ماده درین وقت لازم ست علاج
باسلیق از یمین بگشایند و مسهل صفرا دهند و گلاب عرق بید مشک شربت صندل
مداومت کنند و اصلاح غذا نمایند و مفرحات دهند **فصل ۹** در جذب القلب و وی آنست
که پندارد دل فرو سو کشیده میشود و سبب این حصول خلطیست در معالیق جگر و گاهی باشد
که با این الم خفیف حالتی شبیه بغشی نیز افتد علاج حسب اخلاط تنقیه کنند و ملون جه
مریض در آن وقت بر حلط ذلالت کند **فصل ۱۰** در احتواء الرطوبة علی القلب و وی آنست که پندارد
که دل در آب افتاده است و حرکت کند بحرکت اختلاجی و قد ما از انواع خفقان

شمرده اند و سبب این ماده رطوبت ست که زیر غشا که بر دل محیط ست بند شود
علاج ایارجات دهند و گل سرخ و سنبل و زعفران بآب بادرنجبویه بر سینه ضماد کنند
و ریاضت فرمایند و بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبات دل غضب و خشم ست و اگاه
گاه باشد که رطوبت مذکور از حرارت نامعتدله خشک شده بچسپد و نشان آنست که دل
منبسط نشود و نفس مختلف گردد و قوت ساقط و غضب ظهور کند و تدبیر و استعمال ملینات
و قیروطیات بر سینه تا از التصاق پس کنند پس با ستفراغ کوشیدن و در جمله تقویت قلب
بنظر داشتن و بدانند که دل شریف ترین اعضاست علاج او مهلت و ابطا نباید داشت
باب ۱۲ در امراض ثدی یعنی بیماری که به پستان تعلق دارد و بدانکه پستان را حکیم مطلق
خاصیتی داده که خون در آن سپید شود چنانکه در خصیتین منی شود فصل ۱ در
قلة اللبن یعنی کمی شیر و آنرا سه سبب است یکی کم شدن خون و دلیل بران کثرت استفراغ
خونست یا اطالت مرض دوم کثرت خون زیرا که خون چون بیشتر آید هاضمه تدبیر او را عاجز
در هضم روی نماید سوم فساد خون از سوء مزاج ساذج بود یا مادی و دلائل این از سوء مزاج
ظاهر ست علاج در کمی خون انچه خون بیفزاید چون شیر در زرده بیضه و گوشتها و جز آن
حسب تقاضای حال بدهند و در افزونی فصد و حجامت نمایند و در فساد اصلاح فرمایند
بدستوریکه معلوم ست و بدانند که رقت و صفرت و حرافت شیر از صفراست و شدت بیاض
و مائیت قوام و حموضت او از بلغم و شدت غلظت و کدورت بیاض او و قلت مقدار
و بنایت از سودا و انجا که بلغم با صفرا مرکب باشد شیر شور بود و فائده هر چیز بدین ست
شیر بیفزاید و شیر حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت یبوست نحافت باشد
مجربست فصل ۲ در کثرت در لبن و اسباب و ضد اسباب قلت ست علاج

تحقیق کوفته شده و حرارت حیض سودا و دردوا این درد وا نافع است اگر گشنیز تر و اسفناج سبز و
برنج تر گل در پستان بمالند و زیره بسرکه و عدس بسرکه پخته و برگ اسپغول کوفته همچنین
طلا کنند اما در علت برودت برگ سداب و تخم او و تخم گزنه ضماد نمایند. فصل
در ورم پستان علاج اگر ماده گرم بود سرکه و آب گرم در [illegible] کرده
و عنب الثعلب کوفته ضماد نمایند و [illegible] در تجبن اللبن [illegible] ضماد سازند
و اگر ماده سرد بود کرفس کوفته ضماد نمایند و [illegible] بابونه کوفته با [illegible]
و دیگر تواند بود او رام مطلق [illegible] فصل ۳ در تجبن اللبن [illegible] یعنی بستن شیر [illegible]
بدانکه چون شیر در پستان بند د [illegible] و در اکثر سبب تجبن یا حرارت مفرط است
شیر را غلیظ سازد و از تحلیل لطیف یا برودت مفرط و شیر را منجمد سازد یا به بر آمدن
دیر ماندن غلیظ شود و علاج حسب سبب تدبیر نمایند چنانچه در ورم گذشت و در انجا که [illegible]
شیر سبب شود خواه از ضعف امتصاص طفل یا جز آن که اتفاق افتد بیرون [illegible]
و کمیدن با آهستگی تا همه شیر بر آید هر گاه عفونت با تجبن یار شود و فساد لون و طعم
شیر را آن گواهی دهد پس بر آید کنند بعده تخم کتان و حلبه و خطمی و تخم او و بابونه
جمله را کوفته بپزند با آب چقندر یا با آب خالص [illegible] این ضماد تجدید نمایند
و بعد تحلیل اگر [illegible] نشگافند [illegible] الا با آهن بشگافند فایده گاه باشد که شق خفیف
کنند و موضع ریم [illegible] خون [illegible] بر آید عوام دانند که ورم ریم نکرده پس در چنین وقت جراح
نشتر زند و شق را عمیق کند تا ریم بیرون آید و معالجه جراحت بدانچه در جراحات بیان آن [illegible] کنند
که علاج ریشهاء نازک یکسان نیست و هر گاه تعقد و گره در پستان افتد موم روغنها استعمال
نمایند فصل ۵ در رض الثدی یعنی کوفته شدن پستان علاج [illegible]

آب سرد گرم نوشند وغذا و سازند در ابتدا و بعده انچه مناسب باشد و اگر ورم
آورده باشد بعلاج آن کوشند فائده در تدبیر کلان پستان را بزرگ شدن ندهد شب کمّانی
سوده بروغن نیت در باد ان سرب بسایند و بچسبند طلا نمایند و هرچه در تعظیم الاثنین
بباید تدبیر نیست باب ۱۳ در امراض معده فصل ۱ در سوء مزاج معده تا حرارت
و برودت ظاهر است بهجان آثار ساذج و مادی با هر لوازمه حار ساذج ست که غذای
لطیف و قلیل المقدار اگر خورده شود فاسد میسازد بخلاف غلیظ بارد و کثیر که درین چنین
ماده خوب میگوارد و بدانند که تشنگی در بلغم شور نیز میشود و خاصه آنست که از آب گرم
نوشیدن ساکن گردد نه از آب سرد بخلاف انچه از صفرا بود یا از حرارت ساذج که
از آب سرد زائل شود علاج در ساذج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده حاجت
بدانند که قی در اخراج ماده معده اهتمام دارد و اگر از عضو دیگر ماده بمعده میریخته باشد
تنقیه ان عضو لازم شناسند و بیشتر از دماغ و جگر و سپرز ماده بر معده میریزد و نزله دماغ
و سوء مزاج جگر یا سپرز گواهی دهد از ان فصد قیفال در دماغی و باسلیق ایمن از اسلیم
آن در جگری اثر مندست کذلک از الیسر در طحال فائده بسیار باشد که معده پاک
و قوی بود و لیکن در حال گرسنگی ضعیف شود و قبول مواد نماید این بیشتر کسانی را افتد
که در حالت جوع و نایافتن غذا مضطر و قریب بغشی شوند تدبیر ایشان صباح لقمه در پیش
خورانیدن ست معده را خالی نا گذاشتن ست در سوء مزاج مادی خاصه که ماده جرم طبقات
نافذ شده باشد بهترین مقیات ایارج فیقرا ست خصوص که بشراب افسنتین یا بهلیله زرد ماده از عمق معده
مستفرغ میسازد فصل ۲ در وجع المعده سبب درد اگر سوء مزاج بود و گذشت اگر ورم بود یا قروح
علاحده می آید و اگر باد بود آروغ بسیار آید و قراقر و نفخ شکم و بعد استقرار غذا و رفع معده

دردیجانب سپرز پیدا شدن گواهی دهد علاج تکمیک بسنده وخیر بوا در گلاب بجوشانند و
بنوشانند وپودینه خائیدن فرمایند تا آروغ آید وکمونی دهند واگر باد غلیظ باشد مسهل
بلغم خورانند وبجوارشهای مضم در جمله لازم شناسند ومحجمه ناری بر معده نهادن فوراً اثر میدهد
فائده سکنجبین آب با گلاب آمیخته در اکثر اقسام مید هد او جاع معده را از هر سبب که باشد
وبدانند که بسیار باشد که ماده درد بلغم رقیق یا بلغم شور بود وچیزی خنک داده شود وبنا بر منع تحلیل
سکونی در ان درد گمان افتد که ماده حار بود همچنان بسیار باشد که ماده درد حار بود وچیزی گرم
خورده شود وبنا بر تحلیل انجره د کسر اح سکون پیدا آید وتوهم شود که ماده بارد بود واین هر دو معالطه
آخر ضرر میدهد پس واجبست که با آثار دیگر تحقیق نمایند وهمچنین مسلنع کاذبه معروف بمفتون نشود واگر
خوردن طعام بود که ایذا دهد معده را بکمیت یا بکیفیت لا ذعه علاجش استخراج آنست بقی الجاپن
که کثرت مقدار سبب بوده باشد چند روز تقلیل غذا کنند ودر انجا که کیفیت سبب بوده باشد غذای
صالح الکیفیه دهند واگر ضعیفی معده بوده باشد علامتش غلبه درد است بعد غذا خوردن وساکن
نشود مگر بقی یا اسهال علاج مقویات معده دهند ونوشدارو نافع ست اگر موجب ضعف
اجتماع سوداء بود تنقیه آن نمایند وقرص کوکب نفع تمام دارد وهمچنین قرص افسنتین اگر قوت
حس معده بود علامتش ظهور درد است بعد اندک سبب چون بخار طعام تناول طعام انصباب سودا
از سپرز بمعده وآب سرد نوشیدن مع ذلک ضعف معده فتور نمودن علاج در تغلیظ روح
تحدید عضو کوشند تا بشرب آب سرد کنار وتناول کلیا پاچه نوعیست از درد معده که در نهار وخلو معده
پیدا آید وبعد غذا ساکن شود واین سه گونه است یکی آنکه باد غلیظ غلبه کند در شکم تهی بواسطه
تحلیل رطوبات از جوع تولید باد از ان دوم آنکه صفرا بسبب خلو از جگر بمعده ریزد سوم آنکه
سودا از سپرز بمعده ریزد در خلو زیاده از انچه باید بسبب کیفیت حاد که لذع شده

نشان یکی خفت از آروغ ست از دیگر آثار صفرا بودن و نشان صفرا و سودا اگر
گذشت سوزش سر معده در سودا کمتر باشد علاج در رفع تنقیه و تقویت نمایند
و در صفرا تعدیل و تنقیه و فصد اسلیم از دست است در سودا اگر کثرت ماده بود تنقیه و
فصد اسلیم از چپ کنند و اگر ذکاء حس معده سبب بود تخدیر و تغلیظ نمایند

فصل ۳

در ضعف الهضم و سوء الهضم و تخمه و اسباب هر سه واحد است لیکن اگر سبب ضعیف است
ضعف هضم آرد و اگر قوی است تخمه و اگر متوسط است سوء هضم یعنی فساد هضم و نشان
ضعف هضم آنست که غذا تا دیر در معده بماند پس منحدر شود بر سبیل عادت هضم یافته و نشان
سوء هضم آنست که غذا هضم تمام نیابد یا با فساد بود و تخمه آنست که اصلاً هضم در غذا
تصرف نکرده باشد و همچنان بر آید بقی یا اسهال علاج حسب سبب تدارک کنند فایده
هرگاه ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت باشد یا فزون تر از بیست و دو ساعت
تندرستی نباشد و بدانند که سکنجبین سفرجلی که مقداری زنجبیل سوده در آن آمیزند همه
علتهای معده را که بسیار گرم نباشد نفع میدهد و یک من سکنجبین یک دیه زنجبیل میکنند
و حسب حاجت میدهند

فصل ۴

در هیضه و این صفتیست که مواد فاسد غیر منهضم از
بدن به معده آید و به اسهال و قی بر آید بشدت تمام و باشد که قی نیاید و همگی ماده به اسهال
مفرطاً گراید لیکن از غثیان خالی نباشد و اگرچه این مرض حاد است و خطر دارد لیکن افراط
اسهال و شدت ضعف و سقوط نبض و ظهور تشنج درین چندان مخوف نیست بتدبیر نیک
زود همه عوارض زائل میگردد خصوصاً اطفال حاصل آنکه معالج دلیر باید تا از صعوبت
اعراض نترسد علاج از هر سبب که باشد جهد کنند تا ماده فاسده تمامه بر آید بقی یا اسهال
و زود بند نکنند بلکه اگر دانند که بفراغت نمی آید مدد کنند بمقیات و مسهلات مناسبه و عند خوف

ضعف حسب مزاج علاج نمایند و قشر لیمون در دهن داشتن صالح است و آنجا که تشنگی
و حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر مسهلها نهار نهند و این چند چیز در همه جا یاد دارند
بدانکه هیضه از هر سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هیچ غذا مانند تجویز نکنند مگر وقت
ضرورت خفته دارند اگرچه خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری چون ساکن ماندن و
ناخوردن نیست جمله تدابیر منومه بکار برند شاید که خواب آید و بعد از سکون هیضه تا که
قوت بحال آید غذا کمتر و لطیف تر دهند **فائده** مغالطه در عوام افتاده که هر گاه خر
شب قریب بصبح قی کنند از ان سخت می ترسند و بلا تحاشا تریاق فاروق و قرنفل و
امثال آن گرم بدهند و به تپ و بحرارت مبتلا میگردانند پوشیده نماند که قسمی است
از قی که آنرا نگاری گویند و ان وبا و قی مهلک است و غشی و ضعف لازمه است خواه شب
واقع شود خواه روز و اگر در اثنا غثیان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت وے میکند
بالجمله قی که در صبح افتد اگر اثری از غشی و هجران داشته باشد تریاق فاروق مناسب است
والا هیچ ندهند و بطبع گذارند و تا سه پهر غذا ندهند و آنجا که غشی افتاده باشد با روغن کنجد
جوز بوا سائیده بر بدن مالیدن بغایت اثر تمام دارد **فصل ۵** در نقصان و بطلان شهوت
طعام سبب دو واحد است لیکن اگر ضعیف است کمی در اشتها می آرد و اگر قوی است اصلا
آرزوی طعام نمیماند و اسباب وی بسیار است یکی سوء مزاج ساذج حار یا بارد که در فم معده
افتد دوم اجتماع اخلاط در معده سوم امتلای بدن از اخلاط خام و بدان سبب تقاضا
نکردن اعضا غذا را از جگر و معده چهارم کثافت مسام در پشتی جلد که مانع تحلیل شود
پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا در وی یا در سپرز آماس افتد ششم آنکه در منفذ که میان
سپرز و فم معده واقع است سده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود و علامات ساذج

وبادی وبحران ظاهرست اما آنچه از بخار تخبین سودا بر سر معده واقع شود بنابر وقوع
سده در مجرای است وآنچه از بطلان حس واقع شود بنابر وقوع آفت در دماغ سلامتی
افعال معده بران گواهی دهد وفرق میان آنهاست که آنچه از بخار تخبین سودا باشد چون
ترشی خورانند اشتها پدید آید بخلاف بطلان حس که از ترشی هیچ ظاهر نشود فائده هرگاه
اعضا محتاج بغذا میشوند از رگها میخواهند بر سبیل امتصاص ورگها همچنان از جگر وجگر
از ماساریقا وماساریقا از معده چون فم معده ذکی الحس است متاثر میشود از این خواست
امتصاصی همدرین اثنا سودا از سپرز بر سر معده میریزد وبسبب عفوصت وحموضت خبر آن
میگرداند ودر هم فم معده میباید بجزای آنرا واین حالت عبارتست از گرسنگی پس هرگاه در امری
ازین امور فتوری افتد قصور در گرسنگی ظهور نماید علاج در سانح تعدیل و در بادی تنقیه ودر
تکثیف مسام تفتیح باستحمام ودر ضعف جگر تقویت ودر سده منفذ سپرز ومعده تنقیه
سپرز وتدبیر عظم طحال ودر بطلان حس تقویت دماغ نمایند زیرا که عصبی از دماغ بر فم معده
آمده است فائده گاه باشد که قلت اشتها ترک عادات لحم وهم بحران باعث
فتور شهوت شود وتدبیر آن باستعمال آنچه مناسبت توان کرد واگر دیدان امعا مسقط
شهوت شده باشند علاج آن کشتن وکذلک از هر وجهی که باشد سبب ترک نمایند
وذکر ادویه مشتهیه سکنجبین سفرجلی وشربت لیمون ونعناع سبز سرکه وپیاز با سرکه وماهی شور
وانار ترش وشربت پودینه وماننده آن **فصل ۶** در فساد شهوت یعنی آرزوی چیزهای
ناخوردنی چون گل وامثال آن چنانچه حاملها را می افتد این را وحم نیز گویند
زنی را دیدم که خوردن چیزها که غذا آرزو داشت با آنجا سبب این احتیاج خلط فاسد است
در معده مثلا خشیش تنقیه آن اما در حوامل بطبع باید گذاشت که بعد سه

پس طبیعت آرزو کند زیرا که ضد آن خلط باشد ۱۲

ماه درا کثر خود بخود زایل میگردد و در استخوان کبوتر بچه بریان کرده خائیدن آب او فرو بردن

آرزوی تباه خصوص گل باشد دور میکند از حوامل و غیر حوامل و استخوان دراج و تذرو

و بچه مرغ خانگی هر واحد بریان کرده همان عمل دارد و نانخواه و زیره خائیدن آب او

خوردن نافع ست **فصل** در شهوت کلبی این علتی ست که آدمی سیر نشود و سبب این

اگر سوء مزاج بارد کثیف غیر مفرط باشد که بر فم معده باشد قلت عطش و کثرت نفخ

گواهی دهد و علاجش تسخین فم معده است بخائیدن نانخواه و زیره و مالیدن جوارشها

و سنبل الطیب فم معده پس اگر ماده بلغم بود تنقیه او مقدم دارند و اگر از سودا باشد

که از سپرز بیشتر بر فم معده ریزد و لذع شدید و حرقت فم معده در حالت خلو پدید آید

و با غذا نخورند سوزش بایستد و علاجش تنقیه سوداست از رگ است باسلیق یا اسلیم

کشودن و محجمه ناری بر سپرز گذاشتن و اگر حرارت باشد که در معده و جمیع اندام فتند

بسببی از اسباب نشان او تقدم سبب است و علاجش ازاله آن و اگر بلغمی که از دماغ بر سر معده

ریزد در بیجا تر شی گردد تر شی آروغ و تقدم نزله گواه است و علاجش منع نزله بودن

و اگر دیدان در معده بوده باشد که هر چه آدمی بخورد آنرا بربایند و غذا باعضا نرسد

علامت و علاجش از فصل دیدان جویند **فصل** در جوع البقر و این بیونانی بولیموس گویند

و وی مرضیست که گرسنگی اصلا نشود حتی که یک لقمه خوردن هم طبع اکراه کند و معده لکن

سائر اعضا گرسنه یعنی محتاج بغذا باشد تسمیه وی بجوع از جهت واو الاجوع که عبارت

از انعصار فم معده است چنانچه گفته شد در بیجا ضد آن متحقق ست و دلیل بر گرسنگی اعضا

هزال بدن و سقوط قوت بی سبب مرضی دیگر و چون دیر بماند غشی می آرد و علاج

در حالت غشی تدبیر افاقت کرده شود و بعد که در غشی گذشت بعده حسب سبب معالجه نمایند

وتاقوت نباشد زنهار حرارت تنقیه نکند بالجمله تعدیل و تقویت معده ملاک امر دانند

فصل ۹ در رجوع المغشی و این آنست که آدمی راصبر بر جوع نبود و اگر غذا نیابد بیهوش افتد علاجش غذا مهیا داشتن ست و تقویت فم معده کوشیدن با غذا دادن در آب انار میخوش و آب سیب کرده

فصل ۱۰ در عطش مفرط یعنی غلبه تشنگی و این دو گونه است صادق و کاذب صادق آنست که برای اطفای حرارت عوض رطوبت طبع را رغبت بآب شود و نشان وی انتفاع بشرب آب سرد ست و آثار حرارت بوست پیدا بودن کاذب آنست که بلغم شور یا بلغم حامض یا سودای احتراقی در معده جمع آید پس طبیعت جهت غسل مواد مذکور طلب آب نماید و نشان وی عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن ست و حسب ماده مزه دهن متغیر بودن خاصه ولیست که اگر بر عطش مصابرت کنند و آب ننوشند تشنگی فرو نشیند علاج آنجا که آثار حرارت بود تشخیص نمایند که حرارت در معده است یا در جگر یا در سینه یا در شش یا در دل پس تبرید آن عضو کوشند و بدانند که حرارت شش و سینه و دل را استنشاق هوای سرد و مشمومات بارد نفع بیشتر دارد و حرارت معده و جگر را نوشیدن آب در اثر اسرع تر و همین تسکین که حرارت در اعضای نفس است یا در اعضای غذا و آنجا که آثار مواد بارد بود آب گرم و سکنجبین قی فرمایند و آب بادیان دهند و گوشت مرغ و نخود آب خورانند و قوم نفعی شیر همراه عسل خورانیدن مجرب است یا در بلغم شور که بسبب حرارت باشد شیر از آب بادیان چیزی گرم دیگر نتوان داد و هر جا که تشنگی بوست بود تبرید طبیعت کوشند و روغن بادام انفع المرطبات است و آنچه بسبب تپ یا ورم جگر افتد معالجه تپ یا ورم باید کرد **فائده** بسیار باشد که بعد برآمدن خون بسیار خشکی مفرط پدید آید بواسطه غلبه صفرا یا بواسطه خوردن ماهی پیدا شود جهت ازو جستن اول را تبرید حرارت و ثانی را

شبه نیز با نجم گذشت تدارک نمایند و خوردن برف نیز عطش می آرد و در سکنجبین اطبا
اختلاف دارند بالجمله شربت لیمون قریب است و آب گرم جرعه جرعه خوردن مفید که انگبین
بسیار چیز با سنت که خوردن آن عطش می آرد و حسب مزاج آن تسکین آن کرد فصل ۱۱
اندر ورم معده و آن از هر ماده که بود و باید دانست تب غایت آنکه اگر از حار بود تب و
با شدت باشد و اگر بارد بود خفت و دیگر آثار که مخصوص هر واحد است پیدا باشد علاج
فصد کنند و از مسهل قوی قی احتراز نمایند و اگر طبع قبض بود مغز فلوس با طبیخ
عنب الثعلب تمر هندی و گل سرخ بدهند و در ابتدا صندل و بادیه ضماد سازند و بعد
سه روز آرد جو و خطمی زرد و با گلاب ضماد نمایند و در بار دیگر نخستین مخلع کوشند حسب الماده
و خاکستر درخت انگور و سعد اذخر و سنبل بسیار که آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و اگر تلیین حاجت
آید مغز فلوس در طبیخ زوفا بنوشانند و در سوداوی صلابت لازم ست آن اگر بی حرارت
بود روغن بید انجیر در مغز فلوس آمیزند و سه روز بدهند که نفع تمام دارد و اگر مزمن شود
قرص سنبل باید داد فصل ۱۲ در دبیلة المعده هرگاه ماده تحلیل نرود و جمع شود و ریم گردد آن را
بدین نام خوانند پس اگر اساس گرم بوده باشد خراج نیز نامند و نشان نجش ماده معده و علامت
انفجار او همانست که در ذات الجنب و ریه گذشت علاج چون ماده روی بجمع آرد حلبه
تخم مرو و بادام تلخ بکوبند و بروغن بید انجیر بسرشند و ضماد نمایند تا پخته شود و بعده اگر خود
منفجر شود فبها و گرنه آب گرم بنوشانند و دبیله را منفجر سازند تا بشگافد و بعد انفجار شیر
و ماء العسل با جلاب شکر دهند تا پاک کند و پس از پاک شدن کندر و دم الاخوین و جلنار
و کهربا و گل ارمنی بکوبند و بخورانند تا به کند فصل ۱۳ در قروح و بثور معده نشان آن خلیه
در رو دست به تناول چیزی ترش و تیز و فرق در آنکه در فم معده است یا در قعر آن از محل درد ظاهر

ست علاج رگ زدن بعده در ابتدا آنچه در ورم گذشت بکار برند و دوغ ترش شیر
گاو سیاه با قدری طباشیر و گل سرخ و تخم حماض دهند که مفید ست و شوربت تنقیه را باید آنچه
در ورم گذشت از جلاب بعده اندمال تدارک توان کرد و هیچگاه از تنقیه غفلت نباید کرد
گاهی منقی دهند و گاهی مدمل و سهل تلیین خیار شنبر با شیره کاسنی نافع ست اگر طبع
نرم بود قرص طباشیر قابض بست چو مفید فصل ۱۴ در نفخه یعنی ورم شدن شکم و سبب
این یا سوء مزاج سادج بارد ست یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده علامت
علاجش از ضعف هضم و سوء مزاج که گذشت بجویند و خیر بوا در گلاب شانیده نافع ست
فصل ۱۵ در اجتشاء و تثاوب و تمطی یعنی آروغ و فاژه و خمیازه و اسباب این هر سه
کثرت بخار ست و تولید ریح در معده و بدن و علاجش تنقیه و تجوید هضم ست و بادیان
باریک سائیده همراه گلقند آمیخته بخورانند که سود دارد و مشک خوردن با دستمال بدن
بر می آرد و مصطکی با عسل بدستور فصل ۱۶ در قی و تهوع و غثیان و تقلب نفس قی آنست
که چیزی از معده از راه دهن برآید و تهوع آنکه حرکت بر قی شود اما چیزی برنیاید
غثیان حالتی ست باعث بر قی پس اگر همیشه بود تقلب نفس خوانند و غثیان را گاهی
نیز نامند علاج حسب اخلاط تنقیه باید کرد و تنقیه یعنی سکنجبین و آب نیمگرم نوشیده قی
تمام دارد لیکن طبیعه مانع نبود و اگر ماده از عضو دیگر بمعده آمده باشد تنقیه و اصلاح آن
عضو نیز باید کرد و قی که بر سبیل بحران باشد بند نباید نمود و ادویه که قی صفراوی زائل
کند آمله که با تمر هندی خرفه طباشیر ست چو تنها یا مرکب دهند ادویه که قی بلغمی
زائل سازد و معده را قوت دهد عود قرنفل مصطکی پودینه خشک هر یک دو درم
کوفته بیخته یک درم با ده درم گلقند بدهند ضماد که قی سوداوی را مفید ست لادن

اکلیل الملک شعر برگ مورد تر با شراب قابض سرشته بر معده سبز گذارند و قرص بلادری بهترین چیز هاست تنقیه بلغمی و سوداوی فایده محاجم بی شرط نزدیک ناف و میان الکتفین نهادن و اطراف مالیدن و خواب کردن و دفع قی اثر تمام دارد اشتهاء هرگاه سبب تشنگی فساد غذا بود غذا فاسد را تمام دفع باید کرد بقی و اسهال و اگر ضعف معده بود تقویت معده باید نمود و اگر تولد دیدان بود اخراج آن نمایند

فصل

در قی الدم یعنی خون بقی آمدن و وی دو گونه است یکی آنکه رگی از مری یا معده بشکافد یا بگسلد یا دهن وی بگشاید نشان این نیز دو آفت است سری یا معده و وجع میان الکتفین مختص بجراحت مری است علاج باسلیق زنند و حسب احتیاج خون بگیرند و آنجا که خون بسیار بود تا بحدی که توان گرفت اطراف بستن و بر ساق حجامت کردن و قرص کهربا خون را دفع کند و نفع دارد و مویز بی دانه خوردن و بند نمودن دهن رگ اثر مند است اگر آفت در مری بود دوا اندک اندک تا زمانی طویل بنوشند قرص گل در شکافتن رگ نافع بود به آب لسان الحمل و آب خرفه و امثال آن سودمند است دوم آنکه جگر یا سپرز یا ابتری رسد و از اینجا خون به معده ریزد و بقی برآید علامت این قسم هم آفت است در آن عضو و علاج همه فصد است مع اصلاح حال عضو موصوف و درینجا خون اندک اندک از استفراغ باید گرفت تا اگر استسقا شدید بود بیشتر گیرند بیک دفعه اینچه از قروح معده افتد تدبیر آن گذشت

فایده هرگاه بر سینه ضرب رسد و قی الدم آرد بعد فصد باسلیق معالجات اقاقیا و گل ارمنی و صمغ با آب مورد سرشته برجای ضرب بنهند و قرص کهربا یک مثقال با شیره تخم خرفه بریان کرده بدهند و باشد که این ضماد بی فصد نفع دهد

فصل

در جمود الدم و اللبن یعنی بسته شدن خون و شیر در معده بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی به معده بریزد و منتفع نگردد و بسبب ضعف حرارت ببندد و همچنان باشد که شیر بنوشند و بواسطه بری یا باستعمال چیزی منجمد

بیاید

چون شیر مایه و جز آن بندد نشان این مرض آنست که غشی و عرق سرد پدید آید
و باشد که لرزه افتد علاج شبت پودینه بجوشانند و در آب وی سکنجبین آمیزند و بنوشند اگر گرم
و شیر مایه همه حیوانات خصوص از خرگوش در تندبیر خوردن شیر بسته نفع تمام دارد و خاصیت
شیر مایه است که شیر رقیق را ببندد و بسته را بگدازد فائده بسیار باشد که در معده اطفال
شیرخواره شیر ببندد بسبب فساد شیر دایه یا ضعف معده علاجش بعد تدبیر آنست
که از آن شیر دایه باز گیرند و عوض وی شیر شتر یا شیر گاو یا شیر بز نوشانند و این حیوان را
سداب قیصوم خورانند و اگر باز گرفتن از آن شیر دایه ممکن نبود اصلاح غذا او وی نمایند و گاه گاه
تریاق فاروق خورانند و قدری طفل را دهند نیز و شکم سیر شیر طفل را ندهند و شکم طفل
پوشیده دارند پودینه خشک پیش از خوردن یک ساعت شیر بسته بجنباند **فصل ۱۹** در جواق
یعنی آروغ اگر سبب او تناول طعام کثیر بود عقب طعام واقع شود فوراً علاجش اخراج آن
غذا است بقی و تجوید هضم و باشد که از خیر بوا و پودینه بالیسد یا خود بخود بالیسد و اگر سبب او
باد بود عقب تخمه و طعام باد انگیز واقع شود و این گونه که از بیشتر افتد و علاجش چیزهای
باد شکن استعمال کردن است اگر بسبب خلطی بود حاد الکیفیه یا دوای حاد علاج نخستین قی فرمایند
بسکنجبین و آب گرم بعد تعدیل لعابها و شیرها دهند که سرد و تر باشند و درین قسم آب
گرم و روغن بادام جرعه جرعه نوشیدن و مسکه در طعام خوردن سریع الاثر است و اگر
سبب او رطوبت بلغمی بود که بر سطح معده چسپیده بر آب بود و هضم فاسد و آروغ
ترش آید علاجش تنقیه است خصوص اسهال ایارج و اگر سبب او سوء مزاج بارد ساذج
بود نشان او پیدا بود و علاجش تسخین است بشربها و طلاها و اکلها و این را و
ریحی را و رطوبی را نافع ترین تدابیر حبس نفس است و صیحه و عصب کت و

اشتال آن که روح را بجنباند و اگر سبب ورم جگر یا ورم معده بود علامت و علاجش از مبحث جگر و معده مشوریه جوئید فائده عطسه آوردن در اکثر نافع است و همچنان آب پودینه و آب انار ترش نوشیدن و آب سرد بسیار نوشیدن و بندق در گلو آویختن و ترسانیدن و طبیخ دارچینی و مصطکی آشامیدن **فصل ۲۰** در انقلاب المعده و وی آنست که هرچه خورده شود و بعد هضم نقی مندفع گردد و سبب او خراش سوده است که بمعده پیوسته زیرا که غذا بعد هضم بدان سو حرکت کند و از خوف اذیت طبع آنرا برده دفع کند و بالضرور نقی راجع نماید علاجش تدبیر سحج است **فصل ۲۱** در قلق المعده و وی آنست که در معده اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار شود و بر یک شکل نماند گویا در خاکستر گرم افتاده است و این را کرب معدی نیز گویند علاج حسب الخلط تنقیه فرمایند و موافق سبب تعدیل نمایند **فصل ۲۲** اختلاج المعده و وی آنست که جنبش خفقان باشد در سر معده ظاهر شود علاج حسب الخلط تنقیه کنند و اگر سبب سم بود اخراج او نمایند **فصل ۲۳** در وجع الفواد و وی دردیست قوی که در سر معده پدید آید و برودت اطراف و غشی لازمه اوست علاج بوجع المعده رجوع نمایند **فصل ۲۴** در حرقت معده سبب او رش اگر تناول نان فطیر و غیره اگر خام بود یا احتباس رطوبت خام در معده باشد تقدم تناول مغلظات و ذی رطوبات گواهی دهد و در گرسنگی خفت پدید آید و اگر انصباب صفرا بود از سیر و در گرسنگی غلبه کند و از خوردن چرب ساکن گردد علاج در آنجا که از اطعمه غلیظه و رطبه باشد قی فرمایند و غذا سبک دهند و تقویت نمایند و در صفرا و اسهال یا باسلیق از چپ کشایند و معده را بلیمو و سکنجبین برودت مناسب دانند **فصل ۲۵** در استرخای معده و این دو گونه است یکی آنکه در نفس معده بود و نشان او فساد هضم است براندن سینه و دوم آنکه در معالیق

سعالیق بود که الت ارتباط معده اند بدیگر اعضا و نشان وی اماله معده است و بطرف
مخالف باط مستر خیه زیرا که معده همچون خیمه بچهار جهت مربوط است بار بطها طناب مانند
یکی بسر قوه دوم بصلب سوم بایمن چهارم بایسر بسر جانب که معده میل کند ثقل آنجا
محسوس میگردد علاج هرچه در استرخا و فالج گذشت بعمل آرند و غذای لطیف دهند
و دوای خوشبوی قابض خورانند و آنچه در تهلهل نسیج گفته آید تدبیر اینست **فصل ۲۶**
در تهلهل نسیج معده یعنی سست شدن بافت معده و این استرخائیست که در جرم
افتد و این بدترین امراض معده است نشان وی بطلان هضم ست با وجود تناول
غذای لطیف و قبض طبیعت با فراط و معرا بودن از آثار ورم و سوء مزاج علاج
دهند و روغن مصطگی و دراج و تیهو خورانند و پوست درونی سنگدان مرغ خانگی
خشک سازند و کوفته بیخته نیم مثقال با اطریفل با شراب حب الآس بیزند و بخورانند و
سنگ یشم سحوق نیم درم بدستور نافع دانند **فصل ۲۷** در تشنج المعده آنچه در نفس معده
افتد نشان وی فساد هضم ست آنچه در رابطه بود اگر در رباط خلفی باشد غذا بجز
ورود از معده در گذرد کبود امعاء و مریض بجانب یمین یا یسار مائل بود و اگر در رباط
ترقوی باشد مریض مائل بجانب شکم بود و پشت نتواند کرد علاج آنچه در تشنج مطلق است
بکار برند تا آثار امتلاء و استفراغ دریافته **فصل ۲۸** در صلابة المعدة یعنی سختی معده و
این ورم ورم معده اکثر افتد چون بلمس می درآید محتاج بعلامتی دیگر نیست هرگاه
بزرگ باشد بنظر نیز محسوس میشود و فساد معده لازم اوست علاج اگر آثار گرمی یابند
رگ باسلیق زنند و موم سپید بروغن گل و روغن بنفشه بگدازند و بر نهند
و گوشت خوردن منع نمایند و اگر آثار سردی یابند بابونه و سنبل و بنفشه

واز تخم و حلبه و مقل و بادام تلخ و بیه ماکیان بهم سرشته ضماد سازند و هرچه محلل اخلاط
غلیظ بود مع الترتیب استعمال نمایند شربا و حقنا فائده گاه باشد که بسبب سختی سپرز
سختی در اجزا معده که محاذی بدانست پدید آید علاجش علاج سپرز است فصل ۲۹
در صلابة و عضلات که بر معده واقع آید صلابت مذکور دراز بپا شود و از یک خلط غلیظ و لزج
طرف تحقیق چون نیز اسفار و از آنکه معده سالم از آفت است سلا در افعال اینجا لازم است
و علاجش همانست که گذشت حسب الحرارة والبرودة فصل ۳۰ در ذرب خلفه دین
هر دو یک معنی دارند نزد بعضی و مقصود فساد معده است مع الجریان بدانکه آنچه از
سوء مزاج بود ساذج باشد یا مادی علامت و علاجش حسب سبب است چنانچه گذشت و آنچه
از شیر و قروح افتد نیز مذکور شد و سفوف لق الامعاء و شوری نفع تمام دارد و همچنان
سفوف حب الرمان و آنچه نزله دماغ بود و آنرا اسهال دماغی گویند و نشانش وقوع
اسهال است بهم بعد خواب طویل یا زیاد و بیش منقطع شدن و علاجش حسب اسباب مرض
که نیز نزله گذشت توان نمود و اشتباه در این علت نهار جلب اسهال نکنند و همگی نقصان
به تنقیه و تقویه دماغ مصروف دارند و آنچه از رداءت تدبیر غذا افتد علاجش اصلاح غذا است
و تجوید هضم و آنچه از امتلا عروق بود و از اخلاط نشانش آنست که بیمار گوشت پر قوت
بود با وجود اسهال و فضله کثیر الرطوبة آید علاجش فصد است یا ضعف ذلک و تعریق
بحمام و کثرت صیام و آنچه از ضعف جگر بود نشانش گاهیدن بدن است و زبر و زرد و براز
سپید باشد علاجش تقویت جگر است مع تقویت معده شربا و ضمادا و انفع اشیا
جوارش مصطکی است فائده کیلوس اگر اصلا از معده بسوی جگر نرود سپید بر آید و اگر بعضا رسد
و آنجا بایستد لیس گردد سبز می آید و نوعی است از ذرب که مسمی است بدور البطن و اسهال

دوری دوی آنست که بدو در معین آید و سببش انصباب ماده از عضوی و نشان
هر خلطی از بول و نشان بودن ماده از ظهور درد در عضوی و سکون آن بعد اسهال معلوم ست
و علاجش تنقیه بدنست از خلط غالب و نوعی ست از ذرب که سببش وقوع سده بود
در جداول یعنی عروق ماساریقا و نشان سده جگر و علاجش بباید و نوعی ست
از ان که بسبب فساد خمل معده افتد و ظاهرست که چون خمل معده زدوده شود
غذا در ان نایستد و علت فساد خمل یا خلط اکال ست یا ورم حار معده یا تناول
سموم حاره و علاج بعد ازاله سبب سماق و ورد و طباشیر و نوفل و صندل و پوست انار
و حضض با آب به یا آب برگ گزم بر معده ضماد سازند و پست جو و سیب و دهن بادام
خورانند و دراج و کبک غذا سازند بعد غذا تا دیر خوابیده مانند بپهلوی راست و هیچ حرکت
نکنند و گفته اند که حسو از شیر زنان سپید سازند و بنوشانند که بالخاصیه منبت
خمل ست و آنچه از شرب ادویه مسهله افتد علاجش آنست بدانچه مناسب بود و در دوم
ساخته سریع الاثرست **فصل ۱۳** در تصغیر معده و وی اگر طبعی بود از ابتدا از کثرت
مقدار غذا ضرر رسیده باشد هر چند که لطیف بود تدبیر وی آنست که غذا قلیل الکمیه
و کثیر الغذائیت دهند و اگر بسبب تشنج یا ورم بود ازاله وی نمایند **باب ۱۴** در امراض
یعنی جگر **فصل ۱** در سوء مزاج جگر و نشان هر واحد ساذج بود یا با ماده از لزوم آفت جگر
مع وجود آثار دیگر که بهر یک مخصوص ست و علاجش ازاله سبب ست لیکن بدانند که
نافع ترین چیزها ست در جمله سوء مزاجهای جگر و کذلک هرگاه مغز فلوس با وی ضم سازند
مطلق نافع ست بشرطیکه تلیین مطلوب بود و درینجا هر گونه دوا که مخصوص بجگر ست
حسب سبب بکار برند مع رعایت قبض و تلیین ادویه بارد آب کاسنی و آب انار و شربت صندل

و سکنجبین و آب رشک و دوغ ترش کرده و لعاب اسبغول و مانند آن فرادی یا با دیگر
ترکیب داده و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض مع رب سیب یا سیب خصوص شربت حماض
نافع ترست و اگر قبض بود طبیخ هلیله مع خیار شنبر بدستور و در دموی اگر مانعی نبود فصد
باسلیق یا ابطی مقدم دارند بر همه و در صفراوی تبرید بتشبیر نمایند و اگر مصلحت دانند فصد نیز
مجوز ست و ادویه سرد بر جگر نهادن مطفی حرارتست اما در بادی قبل از تنقیه اجتناب از آن
بهتر ست تا سده نیارد و ادویه حار بادیان تخم کرفس گلقند عسلی و اثاناسیا و دواء الکرکم ست
و جهت تنقیه بلغم ایارج الاصول و حب صبر نافعست و طبیخ زوفا با یک مثقال دواء الکرکم
به تسخین و تقویت جگر خصوصیت دارد و فلاسفه و اطریفل کبیر بدستور و در تنقیه مبالغه
نکنند تا ذبول نیارد و اگر با اسهال بود حرف و تخم ریحان و صمغ عربی هر یک سه درم
بریان کرده بگلاب نموده بدهند و جهت تنقیه سودا العقد طبیخ افتیمون مطبوخ افتیمون
یا حب افتیمون ماء الجبن و قیروطی مرطب از آنچه پوست بر جگر ضماد کردن اثر تمام دارد
و در ترطیب افراط منع ست تا استسقا نیارد و در جمله اغذیه آنچه اوفق بحال مریض باشد
اختیار نمایند و اگر مرض مرکب بود علاج نیز مرکب سازند **فصل ۲** در ضعف کبد و وی
از هر سبب که افتد نشان او در اکثر اشتداد بول برازی غسالی بود و بدن نحیف و اشتها
ناقص بلکه ساقط و از پهلوی راست تا قبضه زیرین و جمع نرم مشند پیدا بود و خاصه بعد تناول غذا
عند نفوذ آن بجانب جگر و رنگ مریض اکثر بسبزی سفیدی زند و باشد که بزردی
و کمدی مائل بود و فایده در هر عضوی چهار قوت ست جاذبه ماسکه هاضمه و دافعه
و ضعف قوت جگر را علامتی ست چنانچه ذکر کنیم اما سپیدی برمی براز و کثرت بقدر آن
او مع نحافت بدن از ضعف جاذبه است و ترهل بدن و تهیج وجه و غسالیت براز و سفیدی

بول از ضعف هاضمه هر چه در ضعف هاضمه ذکر شد مع قلت احساس بآن ثقل
غذا که لازمه ضعف ماسکه است از ضعف ماسکه ظاهر است که چون ماسکه ضعیف شود غذا را
در جگر نتواند نگهداشت تا هاضمه فعل کردن نتواند پس آنچه لازم و است درین نیز پیدا بود
و قلت بول و بول بسیار و قلت بمقدار آن مع ترهل بدن مع نفخ شکم از ضعف دافعه
از آنکه گاه ضعف بعضی افعال بآن قوت بود و بیان اکثر افعالش مع بیان در هم قوتها بود
یا در بعض از انها دریافت آن از آنکه مذکور پوشیده نیست باید دانست که چون ضعف در اکثر
قوای [illegible] و خون از [illegible] ساخته نبود [illegible] آن نیز [illegible] گراید
پس با ضعف در بول [illegible] بر آید [illegible] علاج آنچه از سوء مزاج باشد
تدبیرش گذشت آنچه از سده یا ورم یا شق شدن جز آن [illegible] شود و آنچه از مشارکت
عضو بود تدبیر عضو با وجه نماید مع تقویت جگر بالمناسب ادویه و اغذیه هر چه ذی عطریت بود
بکار برند که در ازاله ضعف جگر ملاک امر این است فصد باسلیق در ضعف [illegible] نفع دارد
فصل سدّه جگر سده کبد و آن است که در خلل گوشت جگر یا در رگهای آن اخلاط غلیظ
[illegible] نشان آن قلت تولد خون در بدن و صفرت لون و اسهال غسالی
و احساس ثقل در جگر پس اگر سده در محدب بود ثقل بیشتر محسوس شود و بول رقیق و کمتر
آید و اگر در مقعر بود براز بسیار و کثیر الرطوبه برآید البته و فرق در سده و ورم جگر
آنست که ورم بی تپ نباشد و گرانی در سده بیشتر بود و درد در ورم فزونتر علاج اگر سده
در محدب بود مدرات [illegible] و اگر در مقعر بود مسهل [illegible] نمایند موافق طبیعت و در تلطیف
و غذا [illegible] رعایت طبع نمایند و آنجا که سبب سده تناول چیزهای قابض بود شیر و شکر و چربی
روغن بادام و شوربا [illegible] و امثال آن است اگر ضیق رگهای کبد سبب سده ظاهر گردد

۱۰۶

از ضعف سپرز نشان وی پیدا شود و تدبیرش اجتناب از غلظات و دوام شربت ... است

فصل ۴ در سده یا سار (؟) و نشان وی آنست که در معده و شکم و در جای ... احساس

جگر ... و ثقل محسوس شود و جگر سالم بود و معده نیز ایا بر آن کیلوس ... بدن

نگاه دارد و علاجش همانست که در سده معده گفته آید **فصل ۵** در نفخه الکبد و نشان وی ورم

شدن جگر است که زیر قبرغه ... پیدا شود بی ثقل و بی تپ و بعد ... هضم

غذا نفخ زیاده شود و علاج کمونی و شربت دینار مفید است ... کردن

و حب ... مسهل ... **فصل ۶** در وجع الکبد

سبب وی اگر سوء مزاج یا سده بود یا نفخ یا ... ورم یا شق یا ...

و سل بود گفته آید **فصل ۷** در تفرقه وی آنست که ... ریاضت ... یا ...

بر بدن از حمام ... آب سرد نوشند ... جگر ... اعتدال نایافته ... آرد

علاجش آنست که ... آب گرم ... جگر ... سنبل و مصطکی ضماد سازند و آب ...

بریزند که زود ... شود بعون الله تعالی و اگر طبیب در تدبیر غلط کند یا ... استسقا یا ...

فصل ۸ در ورم کبد و اگر از خون بود یا صفرا نشان وی تپ و تشنگی است و ثقل و درد

و حرقت محل جگر و دیگر آثار حسب الماده ظاهر بودن علامت بودن ...

فصل ... الشاقی و غشی ... بر اطراف لازم ... سعال ...

و ... سیاه شدن ترقوه با ... بر ورم بالای ... لازم ... علاجش ...

... باسلیق یا اکحل ... خون بدفعات گیرند و بعد فصد آب کاسنی ... آب

عنب الثعلب و آب انار ... ترنجبین ... پس اگر ماده در مقعر بود ...

و ... آب ... زنند و اگر ... مغز فلوس با شیره ...

و آب غوره ... نیکو نیست فاگر ورم بسبب بود بادها را کوشند ولیکن قبض طبع نیز
روا ندارند که ضرر دارد الم است پس درین صورت هرچه بغایت خفیف التلیین بود و حقنه
قبض کار فرمایند چون لعاب بن با ماء الشعیر و مانند آن و ورم در وی جگر چه در ابتدا و چه
بپایان آنچه بدو ذکر کنند بایدکه جامع بود در ردع و تحلیل بغایت آنکه در ابتدا رعایت تحلیل و روادع
بود و در انتها محللات را در ... و صفرا وی آنچه مذکور شد جمیل آن ... فضیه و آنجا
در ابتدا ... ضماد توان کرد چون آرد جو و صندل ... و اگر کسی
ضرر ... قدری کافور نیز داخل نمایند و اگر از بلغم بود ... و اکثر ... بالاکه
مگر آنکه بلغم ... باشد و سپید رو ... زبان ... علاج ... مدت ... بکار برند
و در مقعری ... بعد ... تعدیل نمایند و اگر از سودا بود و صلابت در آن
محل پیدا شود و علامتش نضج ماده است ... منضج و تضمید ... و بعد نرم شدن
سختی مسهل ... سودا دادن و اگر مناسب بود فصد کنند ... و شیر
... شیرین کرده فائده تمام دارد و بشرطیکه حرارت نبود فائده اگر ورم جگر
بسبب ... عارض شود رگ زنند و گل ارمنی ... جمع ... ضماد
... ارمنی و ... باب مجرب ... ضماد ... هر یک ... ورم
... یا هر روغن که باشد ... ضماد سازند
و دیگر تدابیر ... از آنچه مذکور شد بکار توان بست

فصل ۹ در ورم شکم

و اینجا ... اگر ... بود ... تالی ... باشد ... با هرز
هلالی شکل ... ورم جگر علاج ... فصد کنند و مسهل ... و ادویه ... و التیام
ضماد سازند بلا خوف ... ماده و در انتها ... ضماد نمایند بلا خوف ... قوت

تربیدی که مرض در عضو شریف نیست از رو ادویه و تحلل فتق ... کاه تنقیه شود زرد

تا بیرون بشکافد و ... اگر ... که مزمن ... با باد و بیم ... فتق کرد و زیرا که خوف سستی

و ... و ... قاق را ... سازد یا ... اندر ... **فصل ١٠** در ... کبد ... آن

بهانست که در ... استاره ... و ... گذشت آنجا که ... بجانب رو ده ... ل بود ... سل

خفیف ... بیند ... اگر ... کرده ... آل بود ... اگر ... تا ... جو ... سعفا بود

... ترکی ... گوشت ... گاه ... در هم ... فرو شود و اعراض خفت ... ریع

... در ... که ... یا ... نگ ... آنست که باده ... می ریزد

فصل ١١ در ... سطح کبد ... نشان ... و ... سوء مزاج جگر ... المحرقه ... باشد که

بر جلد آن سمت ... ظهور شود و باشد که گاه گاه ... با فرط ... علاج ... بهمانست

سوء مزاج حار ... گذشت **فصل ١٢** در خفقة الکبد این ... جگر ... اختلاجی

در ... که گویا کسی ... در جگر ... این حال ... گردد و ... سده ... است

علاج ... و ... سلم ... راست ... **فصل ١٣** در حصاة الکبد و نشان تولد

سنگریزه در جگر ... که ... در ... افتد و ... در جگر پیدا بود و باشد

در محل ... ملمس ... محسوس گردد ... چون ... سیمین ... و خون

استعمال ... چیزی شبیه ... نماید ... رگ ... کشاده شود و علاجش

از حصاة کلیه ... **فصل ١٤** در تصغر الکبد و نشان ... همانست که در صغر معده گذشت

و کذا تدبیرش و ایضا در ... باید که تنقیه جگر ... و ... مسلمات و مدرات

فصل ١٥ در قیام کبدی یعنی اسهال جگری و ... شش گونه است ... قسمی و سبب

او ... دیبا جگر ... و تدبیر او در دیبا گذشت دوم غسالی و ... سبب

او ضعیف جگرست و علامت ضعف جگر گذشته و بو علی خوردن مویز را در رفع اسهال
مجرب گفته سوم دموی و آن را اسهال دموی گویند و آن یا کبدی باشد اگر اسهال خون بود
بی وقوع تفرق اتصال خون کثیر و فقط برآید هر گاه که آید یا دیر دیر آید و دیگر آثار امتلا
پیدا بود و اگر تفرق اتصال بود از امتلا یا ضربه یا سقطه با آن خون بلا توقف
[illegible] آید [illegible] خلو معده و امعا و دیگر [illegible] باشد علاج در امتلا فصد باسلیق [illegible]
عند الضعف [illegible] اندر ابتدا فصد [illegible] اطراف [illegible] آن خون کمتر
[illegible] و اگر [illegible] قرص کهربا [illegible] تخم خرفه و آب لسان الحمل [illegible]
تقلیل غذا فرمایند و در تفرق اتصال [illegible] و در غیر امتلائی زوال سبب
کنند [illegible] قرص لفت الدم [illegible] در دوار قبض و التیام
[illegible] صفراوی [illegible] نشان او وجود علامات حرارت جگرست و علاجش از سوء مزاج جگر جویند
[illegible] از تنقیه و تعدیل [illegible] قطعا نکنند [illegible] صدیدی [illegible] سبب احتراق خون و دیگر اخلاط ست
در جگر و علامات و علاجش همانست که در صفراوی گذشت [illegible] برآمدن ریم با اسهال
در ینجا لازم ست تضمید صندل و گلاب بر دل و جگر واجب [illegible] فصد [illegible] است نافع
ششم خلطی ست یعنی [illegible] بدر برآید و سبب او نیز [illegible] شکافتن دبیله [illegible] است یا
کشادن سده جگر با حتراق شدید که در جگر افتد و علاجش حسب سبب بدانچه گذشت
توان نمود فائده فرق در اسهال کبدی و اسهال معدی از علامات خاصه هر عضو
پوشیده نیست مع ذلک بدانند که آنچه از کبد ست بدبوی باشد و اکثر [illegible]
و در خلو معده کم نگردد و [illegible] درد [illegible] باشد و هزال و ضعف [illegible] و ظهور فاحش
[illegible] بخلاف معدی اما کبدی چون دیر یابد اسهال معدی نیز احداث نماید
انتهی ۱۲ [illegible] کبدی [illegible] طب اکبر

فصل ١٦ آن زمان تا پنج مرکب سکنجبین با علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد در سوء القنیه و وی مقدمه استسقاست و نشان او ظهور تهیج سست در وجه و دیگر اعضا و آثار ضعف جگر پیدا بودن علاجش همانست که در استسقا بیاید اما چون مرض قوی نیست از ادویه نیز آنچه قوی بود بعمل آرند و بهترین تدابیر سفر بحار است و پیاده رفتن و چون بدانند که مستحکم شده و باستسقا می انجامد شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بول شتر دهند مع دلنگی سکنجبین و از فوا که انار نافع است و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب بر عرق کاسنی و بادیان اقتصار واجب و آنجا که احتباس حیض یا بواسیر سبب بود بدان کوشند که احتباس بگشاید بمدرات اضمده و اگر نگشاید ضرورة فصد کنند اما خون کمتر گیرند آن هم بعد مسهل خفیف اوان **فصل ١٧** در استسقا و وی سه گونه است لحمی و زقی و طبلی آنرا که برآمدگی در تمام بدن بود لحمی گویند زیرا که ماده در گوشت بود و آنرا که برآمدگی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او آب بود که در پرده های شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم در وی چون مشک پر آب پیدا شد و اگر ماده او باد بود طبلی نامند زیرا که شکم درین نوع تجیده می بود بدست و از وی آواز طبل آید علاج نخستین ازاله سبب نمایند و بعده به تسخین و تعدیل جگر کوشند و هرگاه حرارت باشند بدانچه در جگر گرم گفته شد تسکین آن نموده پس تدبیر استسقا کوشند و آن اسهال و ادرار و تعریق است و اندفاع و تقطیع و تلطیف احتراز از هرچه بسیار گرم باشد لازم شمارند خصوصاً از آب سرد نوشیدن و اگر صبر نبود از کوزه تنگ با شوره قدری نوشند و باید که آب مطبوخ بود خصوصاً با سرکه و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوب است اگرچه کمتر بهتر باید مجموعه قدر آب در تمام روز زیاده از سه حصه غذا نشاید و قدر غذا از شش حصه از حال صحت

باید که نافع‌ترین چیزها خوردن انار است هر قدر که تواند بخورد و غذیه بگوشت مرغ یا
گوسفند جوان یا نخود پخته و سماق [illegible] داده سازند و تا ممکن بود جنس حبوب نخورند
و اگر ضرورت باشد برنج بخورد و نان که انیسون و بادیان در او باشد همراه کباب یا شوربا
گوشت و آنرا که ضعیف القوه بود بخوردن نان معتاد باشد اگر نان خشک غذا سازد بهتر
باشد و انفع‌ترین تدابیر نوشیدن شیر شتر خاصه که اعرابی باشد و خصوص که عوض
غذا و آب همین بسند کنند و باید که روز نخست چهل درم شروع کنند هر روز ده درم
بیفزایند تا آنقدر که طبع تحمل کند و هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده نبندد
و پنیر نشود و حب سکبینج از منافعات تخین لبن است گاه گاه همه بسند و تشرب بول شتر و
بول بز اعرابی نیز نفع دارد و مسهلاتی که در تحمی دهند [illegible] و اگر با حرارت بود
مطبوخ هلیله و شربت گل بکر [illegible] اگر بی حرارت بود جوارش دهند والا بارد
و بلیله زرد نیز نفع کلی دارد و در [illegible] نیز [illegible] از مسهلات مذکوره [illegible] بعد
تنقیه بهر تقویت جگر قرص [illegible] نیز باربیس [illegible] آن و سهل دار قرص [illegible] امثال آن
باید که هر یک مدتی لزوم نمایند بلکه تجدید همی فرمایند تا طبع بیک چیز مالوف نشود و هر دوا
که باشد بسیار بسایند تا سریع النفوذ باشد [illegible] و طریق تعریق آنست که بوره ارمنی
بروغن بابونه آمیخته بر بدن طلا سازند یا نمک باریک سازند و پایه گاو برآمیزند و بمالند
و اگر بیشتر [illegible] بود بحمام خشک نشانند و عرق هم چینند و اگر در تنور فاتر که در و توان نشست
بنشانند و عرق بچینند به از حمام باشد و طریق الدفان آنست که [illegible] دراز بخ چینند و
بر [illegible] آنرا در پوشند و چون ریگ سرد شود دیگر اندازند تا که [illegible] کنند و این عمل
[illegible] تخفیف [illegible] و اگر برآمدگی در عضوی بود [illegible] نماید و [illegible]

عمل و دیگر نشستن با فتاب و نشستن در آب چشمه‌های گوگرد و آب دریای شور بدن [illegible]
[illegible] اگر آب گرم باشد چند روز در آفتاب گذارند [illegible] آب [illegible] باشد ضماد [illegible] که
آب را بچکانند خشک کنند [illegible] اکلیل الملک [illegible] با هم بسرشند
ضماد نمایند و همچنین تمام بدن [illegible] زرقی بر شکم [illegible] اطراف [illegible]
تنقیه تحلیل [illegible] بخورند [illegible] نفع [illegible] گذشت از سداب خشک [illegible] با دیان
و کرفس [illegible] و شکر [illegible] آب [illegible] جمول [illegible] زرقی
[illegible] و در [illegible] است و طریق طبخ آب بسرکه
چنانست که آب خالص [illegible] بگیرند یک حصه سرکه انگوری [illegible] آمیزند و بجوشانند
تا سوم حصه [illegible] بماند [illegible] بکار برند این آب تسکین تشنگی است [illegible] که سرکه
در ازاله عطش مستسقی [illegible] نفع [illegible] خاصه [illegible] زرشک نیز انفع است
اما اگر با سرفه بود ترشی نباید داد و همچنان با هر عارضی که جمع شود رعایت آن نیز ملحوظ
دارند و این طلا در زرقی بر شکم نهند بوره ارمنی بیخ سوسن قردمانا مویزج هر یک ده درم
تخم کرنب هفت درم [illegible] پنجاه درم آرد جو سرگین گاو هر یک شصت درم بسایند
و با آب بادیان یا کاسنی بسرشند و بر شکم طلا نمایند فایده استسقاء طبلی چون مرض [illegible] شود
و صلابت به فزاید یا مریض بهبود [illegible] نماید [illegible] بزرگی شکم [illegible] نباشد [illegible]
[illegible] وقت چیزهای ملین ضماد نمایند و چون صلابت نرم شود و بابونه و
اکلیل الملک مرزنگوش [illegible] تخم سداب [illegible] خاکستر [illegible] و نطرون کوفته و
بیخته با آب سداب [illegible] بول [illegible] بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل کنند هرگاه در استسقاء دوا
سود ندهد [illegible] پنج جای [illegible] گرم معده دوم بر جگر سوم بر سپرز چهارم بر قعر معده

پنجم بالای ناف اگر مریض قوی بود یکبارگی دهند والا بتفاریق **باب ۱۵** در یرقان
و امراض طحال اما بیماریهای مراره در ضمن یرقان ذکر یابند **فصل اول** در یرقان و آن چنانست
که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را یا صفراوی و ثانی را سوداوی موصوف میسازند یرقان اصفر
اکثر از جگر و مراره بود و اسود از سپرز و هر یک بقسمی گفته آید قسم اول در یرقان اصفر و این
چند گونه است یکی آنکه بر سبیل بحران افتد و نشانش وقوع آنست در تبهای صفراوی در
ایام باحوری **علاج** این وقت ظهور صفرت آمد او طبیعت ست اگر قصوری در عمل او بود
والا بر طبع گذارند و آنچه مدد کند طبع را بر دفع ماده بجلد دخول آب گرم ست و شرب
سکنجبین فقط یا با شیره کاسنی و بعد اتمام در اغلب صفرت خود بخود زائل باشد و گرنه
آنچه مجلی جلد است بکار برند دوم آنکه از سوء مزاج گرم جگر افتد و علامت و علاجش
از مبحث سوء مزاج جگر جویند و این قسم در اکثر با سوء ناحش باشد سوم آنکه از سوء مزاج گرم
مراره افتد و نشان آنست که دفعة پدید آید و بول نخست سپید بود و بعده زرد شود و
پس ازان سیاه و غلیظ گردد و آثار سوء مزاج جگر و سده آن هیچ نباشد و اشتها بحال بود
علاج سکنجبین با شیره کاسنی دهند و دیگر تدابیر که بگرمی جگر نفع دارند بعمل آرند چهارم
آنکه تورم مراره افتد و نشان لزوم تب و قی ست و خشونت زبان و تهوع و علاجش
علاج ورم جگرست پنجم آنکه از گرمی تمام بدن رگها افتد نشانش گرمی ملمس بدن ست
و تنفس طبیعت و حکه و تبثر بدن و همه آثار گرمی پیدا بودن **علاج** اگر سافج بود تبرید و اگر
مادی بود تنقیه و تعدیل عام کفایت کند حسب حاجت و تدهین بدن بان مرطبه و دخول آب زن
مرطب نفع تمام دارد ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در گرما و وصول غبار
و خاک بر بدن بران گواهی دهد علاجش تفتیح مسام ست بغسل و حمام و بحران لطیف

واکلیل و بابونه و خطمی و سپوس هفتم آنکه از ورم جگر افتد و آن گذشت هشتم آنکه از
سده جگر افتد و آن نیز گذشت نهم آنکه از گزیدن حیوان زهردار یا از تناول ادویه
سمیه افتد و علاج دفع اثر آنست بهر چه مناسب آن بود و اقراص کافور و دیگر زهردا
در چاره تریاق فاروق در بار دنفع دارد دهم آنکه جرم مراره ضعیف شود و صفرا را
از جگر جذب نکند و بدان سبب یرقان افتد و نشان او غثیان و قی صفراوی ست و طبع
قبض بودن و براز منصبغ یا قلیل الصبغ بر آمدن و علاجش همانست که در ضعف جگر
یازدهم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و مراره است افتد علامتش همانست
که در ضعف مراره رفت و براز بتدریج سپید شدن علاجش علاج تفتیح سده
جگرست دوازدهم آنکه از حدوث سده در مجری که میان مراره و امعاست افتد و نشان
او آنست که براز دفعة سپید شود و طبع قبض آید و علاجش نیز تفتیح ست و حقنه نافع تر
و درین هر دو نوع سده مغز فلوس و آب کرنب حل کرده در روغن بادام تلخ آمیخته
خورانیدن بغایت مفید ست سیزدهم آنکه درین دو مجری گوشت و ثالول بر آید
و نشان او همانست که در سده گذشت و لا علاج له چهاردهم آنکه از قولنج بلغمی افتد بواسطه
تشنج بر دهن رگی که با امعا آمده است و منصب صفرا است علاجش حل قولنج ست
فائده بعد قطع سبب اگر ازاله صفرت چشم خواهند بسر که کهنه استنشاق نمایند
در حمام و سرکه و گلاب با آب انار ترش در چشم چکانند و بطبیخ افسنتین غرغره نمایند
قسم دوم در یرقان سود او آنرا یرقان سندی نیز گویند و آن هم چند گونه است
یکی آنکه از دفع طبیعت افتد بر سبیل بحران امراض طحال خفت عقب آن لازم ست
و علاجش مدد طبیعت ست اگر محتاج بود بدانچه گذشت در اصفر و بدین

بروغن بابونه و شبت مفید دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و سپرز است افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین سپرز و فم معده است افتد و نشان این هر دو آنست که یرقان بتدریج پدید آید و ثقل جگر و سقوط اشتها بتدریج در اول و گرانی سپرز و سقوط اشتها یکبارگی در ثانی لازم است علاجش تفتیح سده است باسهال و مفتحات و فصد باسلیق یا اسیلم الیسری انفع چهارم آنکه از احتراق خون افتد بواسطهٔ وقوع حرارت مفرط در جگر و علامت آن و علاجش از سوء مزاج جگر نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد خواه ضعف در جاذبهٔ او بود یا در ماسکهٔ اش اما نشان ضعف جاذبهٔ سپرز سقوط اشتهاست و سپیدی چشم مکدر نمودن و نشان ضعف ماسکهٔ او خروج سودا است بقئ و اسهال مع عدم آثار زیادتی سودا در بدن و علاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال افتد و آن نیز گفته آید هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد و تدارک آن از مبحث جگر نمایند فایده هرگاه یرقان زرد با سیاه جمع شود باید که از هر دو دست رگ زنند بفاصله روز و مطبوخ حب که مخرج صفرا و سودا باشد طبع را نرم نمایند پس آنچه غالب بود رعایت تعدیلش بیشتر مرعی دارند و باصلاح جگر و سپرز کوشند **فصل** اندر سوء مزاج طحال یعنی سپرز و وی اگر حار بود سوزش سپرز و تیره بودن بول و براز سرخ مایل بسیاهی و دیگر آثار حرارت هویدا بودن و اگر بارد بود اثر آن در آن محل پیدا باشد و آثار برودت هویدا و گرسنگی ساقط و اگر یابس بود صلابت در سپرز و غلظ خون و نحافت در بدن ظاهر شود و اگر رطب بود جایگاه سپرز گرانی محسوس کند بیمار و لون بدن اسربی شود **علاج** در ساذج تعدیل فقط و در مادی مع التنقیه باید کرد بدانچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویهٔ موضعیه در اینجا بسپرز نهند و فصد از دست چپ کنند و این ادویه بسپرز نافع اند در حار آب عنب الثعلب و آب کبر بید و آب

کشوث جمله با سکنجبین و تهر تلیین مطبوخ هلیله و مغز فلوس و عند شدت حرارت قرص کافور
که در و استسقی بود قند ریوند باشد و دربار دآب کرفس با سکنجبین بزوری حار و مثلث نیز بهما
وآب تربت تریاق اربعه و گلقند و پوست بیخ کبر با سکنجبین بزوری و در یابس بیت بنفشه
و ماء الجبن و مانند آن برچه مرطب بود و شرب با و ضماد آنها و اگر با ماده بود و به قصد مسهل سودا
مقدم دارند و در رطب از گل سرخ و بیخ کبر و اوند و سنبل و کف زنبک کیا ریک ساخته باشند
اقراص سازند و ببندند و مجففات بر بسند نمایند و تهر تلیین حب یاره بکار برند و هر گاه
ماده مرکب بود علاج نیز مرکب کنند و آنچه در پاک کردن سپرز یار دزد رطب نقرس است پوست
بیخ کبر است افتیمون ساوگوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند و آنچه از ترکیب
برد و بیس افتد آنرا حساوه و غلظت طحال نامند و جدا باید فصل ۳۳ اندر ورم طحال
و وی اگر حار بود تپ لازم باشد پس اگر دمویست نوبت ربع اشتداد کند و اگر
صفراویست بدور غب و دیگر اعراض هر یک پیدا بود و اگر بلغمی بود تهیج الطحال خوانند
واگر سوداوی باشد صلابت و حساوة الطحال خوانند و نشان رطوبت و یبوست
در سوء مزاج گذشت علاج حسب الخلط تنقیه نمایند و تعدیل در حار آرد جو و سرکه و زیره
وآب عنب الثعلب ضماد کنند و در بلغمی خاکستر چوب خت انگور با روغن گل آمیخته با خاکستر
سرگین بر سه حصه و خاکستر بیخ کبر یک حصه بسرکه طلا سازند و در سوداوی اشق در سرکه
گداخته یا سداب بود و بیسرکه سرشته یا نخاله در سرکه جوشانیده و اشق در ان آمیخته
طلا سازند و گفته اند که اگر از چوب گز ظرف سازند و طعام و آب همان ظرف بخورند
در چهل روز سپرز بگدازد و اگر سپاه دستان و روفای یابس و تخم فنجنکشت ساوگوفته
بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند سپرز بگدازد و انجیر بسرکه بخایه کبر محلل خوردن بدستور

سطبر آن را هر صبح سه کف از بول خود نوشیدن اثر تمام دارد و اسهال از چپ بعد تلیین صلابت بهر اهم مفید و نفع مندست در حساوه **فصل ۴** در تفتیح الطحال بدانند که ورم سپرز در اکثر به تحلیل میرود یا صلب میگردد و نادر باشد که پخته شود و ریم کند و نشان استحاله ماده او بمده و جع ناخس ست فی ظهور اجسام غریب در بول مع النتن و باشد که ریم او بمعده گراید و در قی و براز برآید و ریم این بروی پیدا شود و علاجش همانست که در دبیله گذشت در دادن مدرات عایت مزاج لازم دانند و اگر بعد تفتیح صلابت باقی بود ضماد ورم سوداوی او بکار برند و در جمله از قابضات پرهیزند و هر گاه ورم صلب مزمن شود بدو انفع نگیرد داغ نهند بدین طریق که پوست شکم را که بالای طحال ست بصنّاره معلق سازند و بالتی آهنی دراز که سر او دوشاخ بود دو داغ دهند قریب بیکدیگر و دو داغ دیگر نهند تا در سه کرت شش داغ حاصل آید و اگر آلتی سازند شش شعبه دار که در یکدفعه شش داغ دهد مینباید **فصل ۵** اندر ضعف الطحال بدانکه ضعف اگر در جاذبه او بود اشتها ساقط شود و امراض سوداویه پدید آید و اگر در ماسکه بود اسهال و قی سوداوی روی نماید و اگر در هاضمه بود اشتها زیاده شود یا اسهال سوداوی و اگر در دافعه بود سپرز بزرگ شود و اشتها ساقط گردد **علاج** جهت تقویت افسنتین سنبل کزمازج قرص مایا افقاح اذخر بیخ کبر گل سرخ مقل نرم بکوبند و با آب برگ طرفا یا با آب بید بیامیزند و سرکه افزوده ضماد سازند و سپرز را بمالند بخرقه درشت و محاجم بغیر شرط نهند **فصل ۶** اندر سده طحال و نشان او ثقل در سپرز محسوس شده نیست و آثار ورم نابودن **علاج** هر چه در باب سده جگر گفته شد و قوی‌ترین ادویه او بکار برند و سکنجبین بزوری و قرص کبر بغایت مفید است **فصل ۷** در نفخة الطحال و وی از ضعف هاضمه و واقع افتد **علاج** سپرز را قوت دهند

و تخم سبوس و کاورس و نمک تحمید کنند و بورا و پودینه و سداب بسرکه و عسل ضماد سازند
و ضماد حجم نارگیل گذارند و سفوف حروف خورانند **فصل ۹** در حجارة الطحال و نشانی آن
برآمدن ریگ ست در بول و خلش در تیز نمودن و دیگر اعضا سالم بودن علاج به تحلیل
خورانند و ضماد نمایند و بدر آنچه در کاسرات که در گلیه و مثانه است بکار برند **باب ۱۶**
در امراض امعاء یعنی رودها **فصل ۱** در زلق الامعاء و هی آنست که طعام از روده
زود بیرون آید و سبب وا اگر ظهور شور بود در سطح درونی امعا آثار حرارت پیدا باشد و
طعام چون برون آید درد کند و بر روی آب رقیق مختلط برآید و علاجش فصد ست و اسهال
صفرا و تسکین به مبردات شربتها و حقنها و سفوف زلق الامعاء شوری نفع تمام دارد و اگر
ظهور شور بود بر سطح بیرونی آن دغدغه و لذع در احشا پدید آید و وجع گاهی بر ناف بود
و گاهی زیر ناف و گاهی در پهلوها و طعام غیر منهضم برآید و علاجش سوای حقنه‌ها نسست
که گذشت و تضمید بمبردات زیر ناف درینجا انفع و اگر رطوبت باشد که سطح داخلی امعا را
مملس گرداند خروج رطوبت با طعام غیر منهضم گواهی دهد علاجش اسهال قی ست درینجا
حب ایارج نفع تمام دارد و کذلک هر دوائی و هر تدبیر که بود مجفف بود و اگر سوء مزاج
رطب ساذج بود که با امعا افتد آثار رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت برنیاید و
علاجش سفوفهای مجفف ست و روغن گل بر شکم مالند و اگر خلط صفراوی بود آثار
پیدا بود علاجش تنقیه است و هلیله زرد نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثار
هر دو پیدا آید و تقدم تناول فواکه گواهی دهد و علاجش تنقیه صفرا و بلغم ست و این
سفوف کثیر النفع ست هلیله زرد دو درم حب الرشاد حب الآس سماق کزمازج هر یک یک
مثقال همه را نرم بکوبند و بعضی حب الرشاد شربتی دو درم و اگر ضعف در امعا پدید آید بواسطه

وقوع فالج یا در عصب استعا آثار استرخا پیدا بود علاجش از فالج بگیرند و اگر سبب سهل
قوی موجب لق بود چهار تخم بریان کرده بروغن گل حریر یا خته بدهند و اگر حب الرشاد
منقوع بنوشانند تا بسته گردد و بخورانند زود عمل کند **فصل ۲** در اسهال دموی که مبداء
او نفس امعا بود وی دو گونه است یکی آنکه روده مجروح شده باشد و آن را سحج گویند دوم آنکه
رگهای روده از خون پر شود و دهن رگهای مذکور بگشاید بی خراش و این فصل
بدو قسم بیان کنم **قسم اول** در سحج و سبب او اگر صفرا بود و نشان وی آنست که نخستین
اسهال صفرا آید بعده صفرا با خراطه مختلط آید بعده با خون خراطه و زوجات و دیگر آثار
حرارت پیدا بود علاج در ابتدا رب غوره و رب انار و مانند آن چیزی قابض و ترش دهند
و اگر ماده کثیر بود تنقیه او نمایند پس از قطع سبب لعابات مغریات بنوشانند و شیره خرفه
با گل ارمنی از تمام وارد و سفوف مقلیا باید ستور و هرگاه قبض و در تر مطلوب باشد
تخمها را بریان نمایند و بارتنگ فقط نافع تر است هم قطع ماده و هم سحج و اسهال آنجا
که در شدید باشد چهار تخم یعنی اسبغول و ریحان و کنوچه و بارتنگ در آب حل کنند و لعاب
از آن بگیرند و روغن گل اندکی آمیزند و بنوشانند و اگر بلغم بود و تقدم اسهال بلغمی گواهی
دهد و بیشتر عقب کام و نزله افتد علاج نخستین قطع سبب کنند باستفراغ و منع انصباب
مغریات دهند چون تخم ریحان و امثال آن و هلیله سیاه بروغن بریان کرده کوفته بیخته بقدر
سه مثقال پنجهم آن قند سپید آمیخته بنوشانند نفع کلی پدید آید و اگر سودا بود و نشان او سحج و امی
و کرب شدید و بروز سوداء خون خراطه در آن علاج بعد قطع سبب تقویت جگر
کوشند و تخمهای البینه و سفوف الطین دهند و اگر ثفل غلیظ خشک بود و کدا امعا انجرا شده
بخشونت تقدم قبض شکم و تناول یابس قابض و برآمدن ثفل خشک گواهی

دهند علاج مرطبات و ملینات دهند چون لعاب بهدانه و اسبغول و شربت بنفشه
بروغن بادام و مانند آن و هرگاه امعا از ثقل پاک شود و سحج باقی باشد قابضات مناسبه
باید داد اما پیش از تنقیهٔ امعا زنهار قابض ندهند که سخت مضر است و اگر ادویهٔ سمیه بود
که تناول آن اتفاق افتاده باشد چون زرنیخ و نوشادر و سحج و جز آن علاجش قی است
و شیر تازه و خصوصاً نوشانیدن و اگر شرب ادویهٔ مسهله بود علاجش بمغریات و مبردات کنند
و دوغ آهن تابیده بغایت نافع است **قسم دوم** در اسهال که بسبب گشودن رگ روده
باشد نشان وی آنست که چون بیاید با اسهال و بآن آثار سحج و بواسیر و اسهال کبدی
نباشد و این اکثر بی درد بود بخلاف سحج که وجع در اکثر آن لازم است علاج اگر خون
بسیار آید و قوت مساعد بود باسلیق زنند بعده جهت حبس قرص کهربا و مثال آن دهند
و گل ارمنی نیم درم مع شربت حب الآس یا شربت انجبار نفع بسیار دارد و پوست انار
و کرمازو و گل ارمنی هر سه برابر کوفته بیخته حب سازند و دو درم بدهند مجرب است و بیخته بر
شکم نهادن چهار ساعت نگهداشتن در منع اسهال مخصوص است فایده تا ممکن باشد
مخدرات نباید داد و عند الضرورة با ایشان کار برایند نشاید خورانید و اگر بدهند اصلاح
داده بدهند چنانچه در قرابادین است **فصل ۳** در خروج المدة من الامعاء یعنی برآمدن
ریم از نشیب روده سبب او قرحه سحجیست یا انفجار ورم روده علامتش تقدم سحج یا ورم است
و علاجش تنقیه اخلاط است بحقنه محلل و بعده تنقیه مده بحقنه مدمل و صفت حقنه محلل
انار ترش آس و شعیر جو نیم کوفته در آب جوشانند و بپالایند و قدری زنگ بسر ساکرده
و حقنه نمایند صفت حقنه مدمل صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصارهٔ لسان الحمل
سوخته باریک بسایند و در شیره لسان الحمل و قوت حماض آمیزند و حقنه نمایند فایده و انجا که

سبب مدفوع باشد و هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند بعده تدبیر قرحه فرمایند
فصل ۴ اندر زحیر یعنی پیچش و آنرا اعلال الدجاجه نیز گویند و عام ست که رطوبتی
اندک در هر اندک مدت برمی آید و این مختلط باشد با خون یا نه و سبب او اگر ثقل یابس
بود که در امعا بند شود و طبیعت خواهد که دفعش کند و آن خود بر نیاید امار طوبت روده
برآید و او همی ست به زحیر کاذب و نشان او نیست که اسهال و مانند آن از تنقیه ها آنچه
نموده باشند بیرون نیاید علاجش تلیین ست یا بشربه حقنه لینه و باشد که آب گرم فقط بر نشستن
کفایت کند و بر ناهار چیزی قابض نشاید داد که مهلک ست
تحقیق سبب اگر چه مزمن باشد حابسات نباید داد و اگر بلغم یا صفرا یا سودا بود
علامت علاجش از نضج جویند و بدانند که حقنه و شیاف در زحیر نسبت بشربه نافع ترست
و اگر ورم گرم بود که در روده زیرین افتد نشان او احساس گرانی و ثقل ست و دران و باشد
که تپ و عسر بول پدید آید علاج رگ زنند و زیر کمر حجامت کنند و غذا کم خورند و مطفیات
خورانند و چون ماده از انصباب بازایستد خطمی و حلبه و بنفشه و بابونه و برگ کرنب
و طبیخ آن نطول سازند بر مقعد و شکم و آنرا که قی آسان باشد نفع کند و اگر سبب سردی
مفرط بود که بمقعد رسد تقدیم اسباب برودت گواهی دهد علاجش تکمید با آب گرم ست
و دهن بروغن قسط گرم کرده مانند آن و بر خشت گرم نشستن و دو درم حب الرشاد بریان
همچنان ناکوفته بر ناهار خوردن و اگر سبب آن بود مقعد و امعا از کوفت جلوس بر چیزی
صلب شود موم روغن مالیدن کفایت کند و زرده بیضه بروغن گل آلوده درین اقسام و در سایر
این اقسام نفع تمام دارد فائده هر گاه باشد که در حلو برشی خورده شود و از چیز زحیر تدبیر کنند
شربت نبات و تخم مرغ نیم برشت مع صمغ عربی و گل ارمنی خورانیدن فصل ۵ در مقعد

یعنی درد روده ودوی در قولنج وسحج ذرحیر لازم ست انجا که درد امعا بود ون اینها بود
حسب سبب تدارک کنند بانچه ذکر یافته وبباید در قولنج وسحج ابدان دانچه بعد
تشرب ادویه مسهله پدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند وروغن گل مالند
فصل در نفخ وقراقر امعا وسببش اگر تناول اغذیه نفاخه باشد یا بسیار خوردن
یا ردی الکیفیه چون گوشت گاومیش تناول نمودن علاجش تجوید غذا وتبدیل معتاد
وگلقند وگلاب نافع واگر ضعف بر امعا باشد نشان او حدوث قراقر ست با وجود
تناول غذای صالح معتدل المقدار وعلاجش تقلیل طعام واطریفل وکمونی دادن
واگر مع اسهال بود جوارش خوزی نفع تمام دهد **فصل** در قولنج دودی ودرد روده
شدیدکه در امعا افتد وبا او طبع مطلق وقبض شود یا قدری آید با دشواری وسبب او
اگر بلغم غلیظ بود تناول اغذیه غلیظ وحبس شدید گواهی دهد دل بجای چیزی ترش وشور
خواهد وعلاجش انست که نخستین لیشافه وحقنه طبع نرم کنند وبعد منقیه تام مسهل
نوشانند وانچه با وجود اسهال معده را قوت دهد وغثیان دفع کند سفرجلی مسهل ست
شهریاران **فایده** ازین کماد وضماد قبل از حل طبیعت بکار برند وبعد دفع نقص بیک
شبانه روز غذا دهند وبهترین غذا درین شوربا نخوداب ست که از گوشت خروس ساخته باشند
وکبک وعصفور وگوسفند جوان نیز تجویز ست وتوابل حار وتقلیل آب واجب ست اگر عوض
ان بگلاب عرق بادیان یا ماء العسل اقتصار کنند بهتر ست اگر باد غلیظ بود وجع
تفکه وتغذی بنفاخات گواهی دهد وقراقر کند ودر اکثر وجع منتقل باشد وعلاجش سماست
گذشت ودرینجا تکمید وتنطیل قبل از حل طبع باک ندارد وروغن شبت مالیدن کمو ناخوانیدن انچه
شفع المعده نفع دارد وادن ازاردماش هندی که بار دمشهور ست نان ساختن واز یک ظرف

بر تا به پنجه از اطراف خاصره بر شکم بستن بسیار النفع است مجربه باری بدستور و نوعیست از ریحی

که بسبب انصباب سودا بر شکم عارض شود چنانچه در مالنخولیا مراقی بعضی را پدید آید و نشان

او آنست که در تنگی افتد و شکم نفخ کند و آروغ ترش آید و وجع بشدت بود و علاجش تنقیه

سودا و فصد اسیلم نافع بود و قی همین مفید اگر ورم بود که در امعا افتد بحسب الماده تنقیه

باید کرد و انچه بورم معده گفته شد نفع دارد و بالا گفته شد که در قولنج نخست بحقنه طبیع

بگشایند و شرب مسهل نشاید و ورم بلغمی و رخوناد افتد و در سودائی حقنه که در ادویه دبر و حبوب

مرخ و روغنها باشد نفع بسیار دارد و اگر التوا امعا بود یعنی بیجا شدن تقدم حرکت عنیف

یا جستن و امثال آن گواهی دهد علاجش بجا آوردن و مالیدن شکم و کمر و بیمار را بر پشت

خوابانیدن و دو دست پای آن بر داشته جنبانیدن بنوعیکه مشهورست و عوام بیجا شدن

روده را بیجا شدن ناف تعبیر کنند و آنجا که قولنج التوائی بسبب فتق و قرد افتاده باشد فعلیه

رد امعا به جایگاهش بتدبیر فتق رجوع نمایند و اگر ثقل بود که در امعا بند و علاجش دفع

آنست بمزلقات بهیجیکه در زحیر گذشت بعده اگر بواسطه بقا سبب جبه جوف حدوث

بود ثانیاً ازاله آن نمایند تا عود نکند و اگر احتباس صفرا بود در جوف امعا تنقیه کفایت کند

و این نادر افتد لقلة المادة و لطافتها و آنجا که بمشارکت عضوی قولنج پدید آید چون از ورم

مثانه و گرده و جگر و رحم و سپرز و جز آن بمعالجه آن عضو کوشند و نوعیست از قولنج که از ایلاوس

ایلاوس باشد و بدترین اقسام است و نوع وی لازم آن چون محکم شود زبل در قی

علاجش همانست که گذشت حسب سبب یکار برند و در ابتدا این علت فصد نفع کلی دارد

خاصه اگر خوف ورم بود یا ورم موجود باشد فایده ادویه که خوردن آن انواع قولنج را سود

گوشت مدهدهرا اطلس خشک کردم بریان و شاخ گوزن سوخته و این دو از زحیر و درد صعب معده

در ساعت بنشاند فصل ۹ اندر حصر یعنی قبض یافتن شکم سپید رود علاجش از باب
قولنج ظاهرست شربت بنفشه بروغن بادام نفع دارد فصل ۹ اندر دیدان یعنی کرم
شکم و وی چهار گونه است یکی دراز و آنرا حیات خوانند دوم عریض مشابه بدانگه کدو
آنرا حب القرع نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبیه بکرم سرکه و این قسم نامی خاص ندارد
و نشان دیدان نشست مطلقا گردرانه لبها خشک باشند و شب گردند و لعاب سایل
گردد اما لذع شدن در فم معده و حالت گرسنگی حرکت تصاعد احساس کردن خاصه
حیات است زیرا که محل تولدش امعای علیاست کثرت اشتها و خروج کرم در براز گاه گاه
خاصه حب القرع و قسم سوم است اینها در قولون عمر متولد میشوند خارش در مقعد
خاصه قسم چهارم است و این در روده مستقیم میشود اکثر بکودکان افتد علاج بکنند و سیر و
آرند بدینوجه که سه روز شیر تازه نوشانند پس بقند شیرین ساخته و در روز چهارم این دوا
بدهند بنشر آمیخته برنگ کابلی مقشر و سرخس تربد و قنبیل هر یک پنج درم ترمس قسط تلخ
هر یک سه درم شیح ده درم نمک هندی یک درم کوفته بیخته سه درم بدهند و در حالت
شب بلبنی سنگ کنند یا بوی آن سه بگریان اگر فراج گرم بود نهار دوای گرم نباید داد
و درین حالت این دوا انفع است پوست بیخ انار ترش بیخ انزاج جوشانند و آب آن بنوشانند
کرم را بکشد و بیرون آرد و اگر خوردن دوا مکروه باشد حقنه نمایند و شیاف بکار برند و اگر این
نیز مشکل باشد سماق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بادام تلخ و قنبیل
و ترمس و کبر و کرنب با سرکه آمیخته ضماد سازند و نیکوترین حیل بهر کرم خرد آنست که
حنا و سوم بهم سرشته شیافه سازند و بردارند و بعد لحظه مقعد طفل را مقابل
چراغ بدارند و کناره مقعد بگشایند و هر چه بر آن آید بگیرند و زیت

باب ۱۱ بالنسبه یا بر مقعد بجوزند یا سود دارد و دیدان اقسام جمیع در اخراج اتفاق
در امراض مقعد و وی چند فصل ست **فصل ۱** در بواسیر و وی آنست که بر سر مقعد
فرو نیها پدید آید پس اگر خون زرد از آن برآید دامی گویند و اگر نه عمیا خوانند و نامهای
بواسیر حسب تشابه او بچیزی با خود است چون نخلی و عنبی و تینی و ثولولی و تمری و توتی
تشبیه بنخل بنا بر کثرت شاخهای وی است و تمری و جز آن بنا بر مشابهت صورت شمارند گور
و سبب این مرض فساد خون است بغلظت و باشد که از اختلاط صفرا پدید آید بالجمله سوزش
و درد و لذع باسور نشان خون صفراوی است خلاف کثرت ثقل و وجع و ثقیل و قلت لذع دلیل
خون غلیظ علاج اخراج فصد کنند و حسب حاجت ان گیرند و اگر بالغی بود و بین الورکین حجامت
نمایند و طبع نرم دارند و باصلاح خون کوشند و اگر خون بسیار آید حبس کنند بقرص کهربا
و لیکن تا که خون سیاه آید و خوف ضعف قوی نباشد زنهار حبس نباید کرد که خروج او
از اکثر امراض ایمن سازد و اگر باسور ممتلی و با درد بود و خون از آن نیاید باید که بطبیخ خطمی
و شبت تکمید کنند و بروغن شفتالو یا پیه کوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین نمایند بعده
آب پیاز بزهره گاو و ... سهم امیزند و بصوف آلوده حمول ... سازند و پیاز فقط
گرم کرده نیز تفتیح نماید و بسیار باشد که تکمید تنها بدین کفایت کند و بدین مفتحات حاجت
نیاید و مرهم سفیده بهر تسکین درد مخصوص است و روغن گل زرده بیضه مرغ بستوره آنجا که
باسور بی درد بود و خواهند که آنرا قطع کنند باشنک سازند مشاید اما قطع آنها خالی از خطر
نیست و اگر کنند بنگان عدد باسور نگه دارند تا بی آسیب باشد و بخیر مقل و مر و شحم حنظل و سلیخه
و اقماع بادنجان مستقط و سبب متفرقه و مجموعه **فصل ۲** در بواسیر گی و وی آنست که در
اسفل ریح غلیظ متولد شود و درد دهد و آن ریح گاهی باسفل فرود آید و گاهی بجانب پشت و گاهی

باطراف باشد که اسهال خون آرد و تقرقر لازم این مرض است علاج تنقیه شود اسهال نمایند و چیزها
باد شکن دهند و این نفع دارد پوست بیخ کبر یک جزو صعتر پارسی نصف جزو شربتی دو درم
و دلک و حمام و سواری اسپ و ریاضت سودمند است فصد باسلیق و راکثر مفید
فصل ۳ در ناصور مقعد و آن قرحه الیست غائر عسیر البرء که در سر مقعد افتد بطرف [illegible]
مستقیم و پیوسته زرد آب از آن براید علاج نخست جرا بشکافند باز زرد آب [illegible] شیاف عفص
بآب بسایند و صبح و شام دو سه قطره بچکانند بر پشت خوابانده سرین بالای بالین نهاده
تا که دوا خشک شود همین شیاف بدارند و اگر در ناصور فتیله تواند رفت فتیله با دویه
شیاف عفص آلوده نیند و در آب صمغ گردانیده بگذارند در آن اگر سیل ابریشم پیچیده و بجای فتیله
بعمل آرند همان طریق بهتر باشد و هرگاه ناصور در روده نافذ باشد و باد و براز ازین راه
براید و درین وقت متصدی بعلاج نباید شد که خطر دارد فصل ۴ در ورم مقعد و وی اگر گرم بود
یا درد والتهاب باشد و علاجش فصد است یا حجامت قطن و سپیده بیضه مرغ بروغن گل آمیخته
در هاون قلعی یا سرب صلایه کرده نهادن اگر درد صعب باشد کمی افیون بیفزایند و
که قی نفع تمام دارد و ملاک امر تعدیل است بانتیره اغذیه مناسب هرگاه ماده [illegible]
زود بشگافند بی انتظار نضج زیرا که اگر زود نشگافند ماده غائر شود و ناصور گردد و اگر مزاج
بلغمی بود و صلابت ورم و فقدان آثار حرارت پیدا باشد و علاجش قی است مرهم محلل نهادن
و اگر پخته باشد بشگافند و اگر صلب بود دلینات محلله چون [illegible] مانند آن نهند
فصل ۵ در شقاق مقعد علاجش همانست که در شقاق لب گفته شد احتراز از آب بسیار سرد
و بسیار ترش لازم است و کذلک سکر را قبض باید داشت [illegible] گفته اند که درین علت [illegible]
شربت بنفشه بروغن بادام یا لعاب بهدانه آمیخته باید داد و از اغذیه ملینات باید خورانید

فصل ۶ در استرخای مقعد و آنرا استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وی خروج ثفل و باد است بی اراده پس اگر سببش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم اسباب گواهی دهد و نزول ... پدید آید و علاجش تنقیه ماده مرخیه است و تبدیل بدانچه در فالج گذشت نمودن و اگر از ورم مقعد بود گذشت علامت و علاجش و اگر فسخ یا هتک عصبه بود از ضربه و سقطه یا قطع بواسیر وقوع آن دفعةً و تقدم سبب گواهی دهد و لا علاج له **فصل ۷** در خروج المقعد و وی اگر از ورم بود تدبیر و نمایند و این بعسر برآید و اندرون رود و حیله ادخال مقعد شوریده آنست که در طبیخ خطمی و بنفشه بنشانند و بموم روغن چرب سازند و اندر کنند و اگر استرخای عضله ممسکه بود و این بسهولت برآید و اندر شود تدبیرش آنست که روغن گل خام بر مقعد بمالند و سپیده از زیره و گلنار و مازو و شب یمانی و سرمه و پوست انار باریک سازند چون غبار و بران پاشند و رفاده گذاشته بعصابه محکم بربندند

فصل ۸ در قروح المقعد علاجش مرهم اسود سائیده نهند و هرچه قوی التجفیف باشد ذرور سازند و در شدت وجع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیر همانست که در قروح مطلق ضبط یافته **فصل ۹** در حکة المقعد و سبب اگر تولد دیدان خرد بود علامت و علاجش گذشت و اگر خلطی بود از اخلاط علاجش تنقیه است حسب اخلاط و حجامت عصعص و در جمیع مفید و سرکه و روغن گل مالیدن بغایت نافع

باب ۱۵ در امراض کلیه یعنی گرده **فصل ۱** در سوء مزاج کلیه و نشان او وجود آفت است در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت و برودت ساذج بود یا مادی همانست که در سوء مزاج جگر گذشت و کذلک علاجش و در حار کافور نفع تمام دارد اما از افراط باید که قاطع باه و مولد حصات ست

فصل ۲ در هزال الکلیه و علامت آن سپیدی بول ست و دوران

۲۲۶

باطراف باشد که اسهال خون آرد و قی لازم این مرض است علاج تنقیه سودا نمایند و چیزها
بادشکن دهند و این نفع دارد پوست بیخ کبر یک جزو صعتر پارسی نصف جزو شربتی دو درم
و دلک و حمام و سواری اسپ و ریاضت سودمند است فصد باسلیق و اکثر مفید
فصل ۳ در ناصور مقعد و آن قرحه الیست غایر عسر البرء که در بیرون مقعد افتد بطرف و
مستقیم و پیوسته زرد آب از آن برآید علاج نخست صبر را بیفشرند تا زرد آب [illegible] پیش شیاف [illegible]
با آب بسایند و صبح و شام دو سه قطره بچکانند بر پشت بخوابانده سرین بالای بالین نهاده
و تا که دوا خشک شود بهمین هیأت بدارند و اگر در ناصور فتیله تواند رفت فتیله با دویه
شیاف غرب آلوده نموده در آب صمغ گردانیده بگذارند و [illegible] اگر [illegible] ابریشم پیچیده و بجای فتیله
بعمل آرند بهمان طریق بهتر باشد و هرگاه ناصور در پرده نافذ باشد و باد و براز ازین راه
برآید و در نیوقت متصدی العلاج نباید شد که خطر دارد فصل ۴ در ورم مقعد وی اگر گرم بود
یا درد و التهاب باشد و علاجش فصد است یا حجامت قطن و سپیده بیضه مرغ بروغن گل آمیخته
در هاون قلعی یا سرب صلایه کرده نهادن و اگر درد صعب باشد اندکی افیون بیفزایند و
که قی نفع تمام دارد و ملاک امر تعدیل است باشربه و اغذیه مناسب هرگاه ماده [illegible] نضج آرد
زود بشگافند بی انتظار نضج زیرا که اگر زود نشگافند ماده غایر شود و ناصور گردد و اگر مزاج سرد
بلغمی بود و حاوث ورم و فقدان آثار حرارت پیدا باشد و علاجش قی است مرهم محلل نهادن
و اگر نضج یافته باشد بشگافند و اگر صلب شود ملینات محلله چون پیه بط و مانند آن نهند
فصل ۵ در شقاق مقعد علاجش همانست که در شقاق لب گفته شد احتراز از آب بسیار سرد
و بسیار ترش لازم است و کذلک شکم را قبض نباید داشت بعد گفته اند که در این [illegible]
شربت بنفشه بروغن بادام یا لعاب بهدانه آمیخته باید داد و از اغذیه ملینات باید خورانید

فصل ۵ در استرخای شرج و آنرا استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وی خروج ثفل و
باد است بی اراده پس اگر سببش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم اسباب
گواهی دهد و نزول پیدا بود و علاجش تنقیه ماده مزمنه است و تبدیل بدانچه در فالج گذشت
نمودن و اگر از ورم مقعد بود گذشت علامت و علاجش و اگر از تشنج یا هتک عصبه بود از ضربه
و سقطه یا قطع بواسیر وقوع آن دفعةً و تقدم سبب گواهی دهد و لا علاج له فصل ۷ در خروج المقعد
و وی اگر از ورم بود تدبیرش نمایند و این بعسر برآید و اندرون رود و حیله ادخال مقعد
متورمه آنست که در طبیخ خطمی و بنفشه بنشانند و موم روغن چرب سازند و اندر کنند و اگر
استرخای عضله مسکه بود و این بسهولت برآید و اندر شود و تدبیرش آنست که روغن گل
خام بر مقعد بمالند و سپیده ارزیز و گلنار و مازو و شب یمانی و سرمه و پوست انار
باریک سازند چون غبار و بران پاشند و رفاده گذاشته بعصابه محکم بربندند
فصل ۸ در قروح المقعد علاج مرهم اسود سائده نهند و هرچه قوی التجفیف باشد
ذرور سازند و در شدت وجع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیر همانست که در قروح مطلق
ضبط یافته فصل ۹ در حکة المقعد سببش اگر تولد دیدان خرد بود علامت و علاجش
گذشت و اگر خلطی بود از اخلاط علاجش تنقیه است حسب اخلاط و حجامت عصعص در جمیع
مفید و سرکه و روغن گل مالیدن بغایت نافع باب ۱۶ در امراض کلیه یعنی گرده فصل ۱
در سوء مزاج کلیه و نشان او وجود آفت ست در محل آن و دیگر آثار حرارت و برودت
ساذج بود یا مادی همانست که در سوء مزاج جگر گذشت و کذلک علاجش و در حار
کافور نفع تمام دارد اما افراطش بد که قاطع باه و مولد حصات ست
فصل ۲ در هزال الکلیه و علامت آن سپیدی بول ست و دوران

و نحافت بدن و قلت باه و وجع نرم در صلب و در موخر سر لازم بودن علاج
کنند پس جهت فربهی کلیه کوشند باستعمال مسمنات غذا چنانچه در آخر بیاید و دوام النشستن
نافع ست و ادویه مسمنه مفید فصل ۳ در ضعف الکلیه و نشان او درد کمر ست خصوص
عند انجمار و انتصاب و انتقال از پهلو بپهلو و ایضا ضعف باه و قلت تقاضای بول و
غسالی بودن آن بعد هضم کبدی و مائی بودن آن قبل وی دلیل نهشت علاج اگر سوء
سبب بود در تبدیل کوشند حسب مزاج و اگر هزال کلیه باعث بود معالجه او نماید
و اگر سستی جرم گرده و اتساع مجاری او موجب بود و کثرت مدرات یا افراط جماع یا ضربه
یا سقطه بران گواهی دهد علاجش منع سببها و تقویت کوشیدن بهر چیز مقوی گرده
مقوی گرده ست معجون لبوب نفع تمام دارد و کذلک اغذیه مسمنه فصل ۴ در ریح الکلیه
و نشان او وجع و تمدد و حوالی کمرست بی ثقل و بی آثار سنگ در حالت جوع خفت
یافتن علاج زیره و شبت و تخم سداب و بابونه بر گرده ضماد کنند و شربت بزور نوشانیدن
و انچه باد شکن ست خوردن و مالیدن نفع دارد و تجویه هضم مفید فصل ۵ در وجع الکلیه
سبب آن یا ریح باشد یا ضعف و سم یا حصات یا قروح که در گرده افتد علاجش ازاله
سببها و در جمله از طبیخ بابونه و شبت و خطمی و برگ کرنب آبزن ساختن نافع تر ست
فصل ۶ در ورم الکلیه علامت و علاج و سبب او همانست که در ورم جگر گذشت
و وجع موضع کمرگاه لازم نیست پس اگر ورم در کلیه ایمن بود در داندگی بالاتر باشد
و اگر در الیسر بود پست تر باشد زیرا که گرده راست نسبت بچپ بلندتر ست و
شدت درد دلیل آنست که گرده ازانجا که نزدیک بغشا و علائق ست ورم کرده
یا ده گرم و اگر ورم در مجاری بود عسر بول پیدا بود و اگر در نواحی روده

بود و درد نافر بود و باشد که قولنج آرد و ورم گرده که مزمن شود فصد باسلیق نفع تمام دارد
فصل ۷ در قروح الکلیه و نشان او خروج ریم و خون و قشور است در بول و وجود وجع
در گرده و علاجش تعدیل خلط است و فصد از جانب عضو مأوف کردن و در اینجا مسهل
قوی زنهار نه نهند را ملین ساخت مجوز است و بعد از تعدیل و فصد مدرات دهند
حب الکاکنج بروت و بعده مدملات نوشانند و قرص کاکنج نفع تمام دارد و بنادق البزور
سودمند فصل ۸ در جرب الکلیه و نشان او وقوع خارش و دغدغه است دران موضع و
علاجش تنقیه است و قی در هفته دو بار لازم داشتن و شربت بنفشه نوشانیدن لعاب بیضه
بروغن بادام و اکلیل چکانیدن بنادق البزور خورانیدن فصل ۹ در ذیابیطس این
که آب بمجرد نوشیدن از راه بول بیرون آید و علاجش [illegible] بر قوت پوشیده نیست و
حار [illegible] قرص طباشیر و قرص ذیابیطس و در بارد [illegible] ذیابیطس معجون [illegible] البول
باید داد فصل ۱۰ در حصاة و ریگ که در گرده متولد شود و اکثر [illegible] میکند
[illegible] سپید و [illegible] با کم و زیاده و علامات ثقل و تمدد [illegible] است و صفرت یا حمرت بول
و خروج سنگریزه [illegible] ان گاه گاه و [illegible] اسهال است و آنجا که سنگ [illegible] اعراض بشدت باشد
و در ریگ بخفت [illegible] علاج نخست [illegible] فرمایند و بعده [illegible] و مسهل [illegible] از [illegible] منقیات خورانند
و [illegible] شدت وجع در [illegible] کرده وجع کلیه گذشت نشانند و معجون عقرب و معجون
حجر الیهود [illegible] تمام دارد و پرهیز از مغلظات [illegible] لازم شناسند و دلک
در خلوه ریاضت کردن و حمام معتدل رفتن و جماع کمتر کردن و بر پشت نخفتن و آب سرد
در اثنای طعام و بر نهار گاه گاه نوشیدن مانع تولد حصات است باب ۱۹ در امراض مثانه
فصل ۱ در ورم مثانه و وی اگر حار بود وجع در عانه بشدت بود و مع التهاب

در ادویه حارّه صرف
فقط ضماد نمایند پس
و در اوایل بر آنست که در ابتدا
رادعی که ملین باشند استعمال
نمایند فقط خصوص در دموی مثلا
بهقته و جمادی و مانند آن

دالانتفاخ و تپ گرم و عسر البول پیدا باشد و علاجش فصد باسلیق ست در ابتدا
و بعد سه روز رگ مابض زدن و ملین مبارک دادن آب عنب الثعلب و در ابتدا [illegible]
قویه ننهند و ادویه حارّه صرف قطعا ضماد ننمایند خصوص در دموی و هرگاه ماده روی بنضج
آرد در نضج و انفجار و تنقیه بدیده و اندمال کوشند چنانچه قاعده اورام اعضای باطنیه است
و اگر بارد بود از صلابت و لین ورم و دیگر آثار که مخصوص بلغم و سودا است دانسته که سوداویست
یا بلغمی علاج در بلغمی قی و حقنه حاده و نشستن در آبزن محلل و نوشیدن زراوند با ماء العسل و
خیارشنبر نفع دارد و در سوداوی چیزهای ملین ضماد نمایند و تطلیل سازند و آب [illegible]
نوشانند و از تخم خیارین و بلیون و انیسون و پرسیاوشان و فلوس خیارشنبر جلاب سازند و
روغن بادام آمیخته بدهند و قطعا در ادرار مبالغه نکنند که ضرر دارد و بعد ظهور نضج
در ورم فصد صافن یا باسلیق نافع ست **فصل ۲** در قروح مثانه نشان او خروج قشور است
در بول و نتن بول و عسر و حرقت آن علاجش همانست که در قروح کلیه گذشت و هرگاه
وجع شدت کند شیاف ابیض به شیر زنان حل کرده در احلیل بچکانند و آنجا که چرک بسیار
ماء العسل فقط چکانیدن در تنقیه قروح او تمام دارد و پوشیده نیست که در امراض مثانه
رسانیدن دوا از مجرای بول اسرع النفع ست در مجری بول زنان رشتن آن [illegible]
در [illegible] مثانه و نشان او ظهور وجع و خارش ست این محل و حرقت و نتن بول باشد که بول لازم
آید علاج در تنقیه و تعدیل کوشند و نسبت تنقیه تعدیل را بیشتر بکار فرمایند که در ینجا تعدیل
اسرع البرء ست بخلاف جرب کلیه که در و تنقیه اولی تر ست لعاب بهدانه و شیر زنان
و روغن بادام در مجری بول چکانیدن نفع دارد و اگر بدین حقنه کنند مثانه را انفع
باشد و بهترین غذا آش جو و پایچه و امراق چرب بی نمک ست و شیر برنج با شکر [illegible]

فصل ۴ در جمود الدم فی المثانه یعنی بستن خون در مجرای بول و این عقب بول الدم یا ضربه و سقطه پدید آید و نشان او غشی و کرب و برودت اطراف ست و باشد که لرزه افتد در بدن و علاج او آنست که سکنجبین عنصلی تنها یا بقدری خاکستر درخت انگور آمیخته بنوشانند و پنیر مایه خرگوش در آب خاکستر چوب انگور خورانیدن بر مثانه ریختن و در احلیل چکانیدن نافع است و هرگاه بدین تدبیر نگدازد چیزی که قوی الادرار بود و مفتت الحصاة باشد بدهند و طبیخ نخود سیاه و سداب نوشانیدن و نهاکت چوب انجیر در آب اندا اخته آب زاد در احلیل چکانیدن اثر تمام دارد و اینجا که هیچ سود ندهد و خوف هلاک باشد دستکاری فرمایند و خون بسته را به سبیل حصاة بیرون آرند و شق مثانه را شق کرده غذا در مرض آب مرغ با نخود سیاه و دارچینی پخته سازند **فصل ۵** در وجع مثانه و دی یا از ورم افتد یا از قرحه یا از جرب و این هر سه گفته شد یا از حصاة یا از باد افتد و این هر دو نیز گفته شود یا از سوء مزاج افتد یا از دفع کردن طبیعت ماده را بدین جهت این هر دو در اینجا مذکور میشود بدو قسم **قسم اول** آنکه از سوء مزاج افتد و وی اگر حار بود تشنگی و حرقت بول و تقدم تناول مدرات و چیزهای حار گواهی دهد و علاجش تبرید است بالطلا و ضماد و بنادق البزور باردسریع الاثر ست اگر بارد بود سپیدی بول و تقدم مبردات چون کافور و مانند آن گواهی دهد و از هبوب ریاح بارد نیز پدید آید و علاجش تسخین غذا و دوا ست و آب شیر گرم بر مثانه ریختن زود اثر کند **قسم دوم** در وجع مثانه که بر سبیل دفع طبیعت افتد و نشان وی وقوع آنست در روز بحران و بول بدرو بر آمدن و علاجش اعانت بر ادرار ست **فصل ۶** در خلع مثانه یعنی بیجا شدن مثانه و سببش ضربه یا سقطه است که بر پشت رسد علاج خصیه خرگوش سوخته بشراب ریحانی آمیخته بخورانند و حنجره خروس سوخته با آب

بنگرم دادن نفع دارد و غالیه طلا کردن مفید و اگر خلع بسبب ضربه عضله متمدد شود
احتباس بول پدید آید و اگر اتساع در عضله روی نماید سلس البول پدید آید یا سبب آنکه
تمدد عضله بوده باشد فصد صافن نفع دارد و هرگاه امراض دیگر مثانه با خلع جمع آید اول
ازاله امراض دیگر باید کرد و بعده بتدبیر خلع متوجه باید شد فصل در انتفاخ مثانه و این را
ریح مثانه نیز گویند و نشان او ظهور تمدد است مثانه پس اگر بی ثقل یا انتقال باشد از ریح
فقط است اگر با ثقل و بی انتقال باشد از ریح مع الرطوبه است علاج چند روز ماء الاصول
چهار دهند فقط یا با اندکی روغن بید انجیر و بعده دو مثقال روغن بید انجیر [illegible]
روغنهای بادشکن مالند و بچکانند و روغن زعفران خوردن و مالیدن فایده تمام دارد
هرگاه بول بعسر آید پوست خربزه خشک هم بکوبند و بقدر ده [illegible] دهند و [illegible] آنجا که
باد اوست بود قی متواتر و تریاق [illegible] و دیطوس و انجیر نفع کلی دارد فصل در حصاة المثانه
و نشان سنگ مثانه خارش قضیب و بعد بول [illegible] ماندن باز تقاضای بول شدن
و غلبه [illegible] و تواتر قضیب بیکبارگی پدید آمدن و همچنان فوراً ساکن شدن اما احتباس
با عسر بول و درد مثانه [illegible] باشد و [illegible] که درد [illegible] مثانه که مخرج بول است سنگ
بند شود و عام است که سنگ در میان مثانه تولد کند یا از گرده بمثانه فرود آید و هرگاه درد گرده
و [illegible] پس ساکن شود نشان آن باشد که سنگ از گرده بمثانه فرود آید علاج [illegible]
حصاة کلیه گذشت بکار برند و از ادویه هر چه قوی تر بود [illegible] روغن عقرب و روغن [illegible] سنگ
و مانند آن بر عانه مالند و در احلیل چکانند و اگر ضرر [illegible] آن [illegible] مفید [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] گردان [illegible] خطر [illegible] هرگاه سنگ در مخرج بول شود
و عسر بول [illegible] آرد بیمار را بر پشت غلطانند و هر دو پا او بر دارند و آب گرم بر عانه ریزند و از

اسفل یا اعلی بمالند که بدین تدبیر البته سنگ از آنجا بر می آید و در جوف مثانه می افتد
و دوال کشاده میگردد و حجر الیهود و اسپیل مجربست فصل ۹ در حرقت بول و سبب آن
اگر جرب گرده یا مثانه یا آلت بود که از قرحه آنجا آید باشد تدبیر جرب و قرحه کوشند
و اگر قرحه مجری قضیب باشد تدبیر وی می آید جدا و اگر گرمی جگر و غلبه صفرا بود نشان
حرارت جگر و غلبه صفرا گواهی دهد علاجش تبرید ست آنچه در سوء مزاج جگر گذشت و اگر
تعدیل کفایت نکند بسبب کثرت ماده تنقیه باید کرد و شیاف ابیض با شیر عورت حل کرده
و بروغن گل یا بادام آمیخته در احلیل چکانند و قضیب در لعاب اسپغول بدارند و اگر حرارت شدید
رطوبت که در مجری بول ملتصق ست باشد تقدم شربت ادرار و کثرت جماع و مانند آن
از امور محلله گواهی دهد علاجش بعد قطع سبب شیاف ابیض بشیر زنان در احلیل چکانیدن و
و مغریات استعمال نمودن ست شربا و قطورا فصل ۱۰ در احتباس آن و اگر بول بنوعی باشد که ابدا
چیزی از بول نیاید آنرا حصر خوانند یا بالعصر الاعتصار سببش اگر ورم گرده یا مثانه یا
انثیها یا جمود خون یا مده در مثانه یا ریح مثانه باشد گفته شده اند اگر بر ایدان گوشت
زائد بود در مجری بول فقدان آثار دیگر امراض گواهی دهد و علاج ندارد لیکن بهر قطع
آن بزن میکنند از طبیع هر جنایت این ری یاس میگردد و اگر استرخاء عضله بود که حاصرست
در عنق مثانه ازانست چون مثانه عصر کنند بول باسانی بر اید یاد دارد علاجش
تسخین ست شربا و طلا و روغنها که در فالج ست مالیدن اگر انسداد خلط لزج بود
در مجری که میان مثانه و قضیب است نشانش ثقل عانه است تقدم تناول مغلظات
بعد آن آثار دیگر آفات علاجش مدرات قویه نوشانند و در آبزن نشانند و فورا بعد خروج
از آبزن روغن عقرب در احلیل چکانند و اگر افتد رطوبت مجری بول او و

از ورود خلط حاد نشانش وجود آثار حرارتست و این نیز با سرعت انجامد علاجش ترطیب است
و تبرید و تغریه و اگر موت قوت دافعه مثانه بود نشان وی آنست که زمانی طویل
بر تقاضای بول مصابرت کند به تکلیف سببی و شغلی و بعده حبس شود و علاجش در آب زن
نشستن است و سهل دران مثانه را بدست منغمر ساختن تا بول بعسر بیرون آید و سهل و حیا
دافعه روغن بلسان و روغن قسط بر عانه بمالند و اگر بدین حیله نگشاید قاثاطیر بعمل آرند
و طریق تقیش بعد ازین است اگر قرحه یا بثره بود که در مجاری بول افتد و از آنکه مرور بول اذیت
رسد طبیعت از دفع بول احتراز کند و نشان وی وجود آثار قروح و بثور است علاجش آنچه
در قروح گویند و اگر ضربه بود که بر پشت و مثانه افتد باید دید که علت حبس چیست و رم شده
یا وقوع تشنج و تهلهل در لیفهای مثانه اگر ورم است تدبیر ورم نمایند و اگر تشنج یا تهلهل
بود فصد باسلیق نمایند و روغن گل مالش نمایند و اگر قبض و یبوست بود که در مجاری بول
افتد از حرارت شدید نشان وی وجود آثار حرارت است و مرطبات نفع یافتن و عدم خروج
بول اگر اندک باشد و سهولت آن اگر کثیر المقدار مجتمع آید در مثانه علاجش ترطیب و تبرید است
و اگر تشنج بود که در مثانه و مجاری بول افتد از اعصاب بلغم به عصبها و رباطها نشان وی
وجود آثار تشنج است گاهی اگر بول آید اندک و بزرق آید نه بادرار و خلاف استرخا علاجش
ازاله تشنج است بدانچه گذشت و اگر ارتفاع خصیه بود تدبیری که خواهد آمد متوجه شوند و اگر
ضعف حس مثانه بود که از لذع بول خبر نیابد تا بدفع گراید فقدان حس از عدم احساس لذع بول
گواهی دهد علاجش روغن زعفران یا بلسان چکانیدن است در احلیل و تدبیر بادرار کردن
و ماء الاصول بروغن بیدانجیر نوشانیدن و تریاق کبیر خورانیدن و اگر امتلا باشد فصد مقدم
دارند و اگر خلع مثانه بود تدبیر خلع گذشت و اگر ورم عضوی مجاور یا آفت عضو مجاور

بود تدبیر آن عضو باید کرد و اگر زوال فقرها که محاذی مثانه است بود برو فقار کوشند
و در سلس البول این است و جا بگوییم **فصل ١١** در تقطیر البول اسباب وی از سببهای احتباس
معلوم شود و حسب آن سبب علاجه توان کرد **فصل ١٢** در سلس البول یعنی بر آمدن بول
بی ارادت اگر سستی عضلهای مثانه بود یا سوء مزاج گرم که بر مثانه افتد یا ورم که در عضلهای
مجاور افتد یا علت مثانه تدبیر وی از سببهای احتباس جویند و اگر شرب مدرات چون شراب
خربزه و مانند آن بود ترک سبب نمایند و اگر زوال فقرات محاذی مثانه بود یعنی ضربه و سقطه
عارض شود پس اگر زوال اندک است جذب فقار نمایند بعض حجام یا به تضمید قیفا اگر بخارج
رد او نمایند بهتر است آنچه با انقطاع از ربطه مثانه انجامد علاج نپذیرد **فصل ١٣** در
در بول الفراش یعنی در خواب بول کردن این بیشتر با طفال افتد و علاجش تسخین است
و باز الهء اسباب خاطی کوشیدن بدانچه در حبس بول گذشت و بهترین حیل آن است
که از خواب بکرر بردارند و بول کنانند و شب آب و طعام ندهند و این دوا باید داد
زیره کندر حب الآس یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند شربتی دو درم **فصل ١٤**
در بول الدم و سبب او اگر انفتاح یا انشقاق رگ گرده بود نشان خروج خون صاف است
بی وردی و بی امتزاج ریم پس آنچه اندک اندک آید از انفتاح رگهاست و آنچه بسیار آید
از انشقاق رگ است و علاجش فصد باسلیق است و صمغ و قرص کهربا و قرص بول الدم
دادن صحیح است بر سقف و عانه نافع و آنجا که جمدت در خون باشد آب سرد بر مثانه
ریزند و مدرات فتاوسا زند و خبردار باشند تا خون در مثانه بسته نشود و شربت عناب
منقوع کشنیز و حب الیس مطفی است و اگر ضعف جگر یا گرده بود که مائیت را از خون
جدا نتواند کرد و بول غسالی بران گواهی دهد پس اگر ضعف گرده است

مائل بسپیدی و غلظت باشد و اگر ضعف در جگر است مائل بسرخی و رقت باشد و علاجش
تقویت جگر و گرده است اگر ناکل رگهای اعضای بول بود نشان قروح پیدا باشد
و در تدبیر وی گذشت و قرص کاکنج انفع است باب ۲ در امراض که بر آن عضو مخصوص است و
مشتمل بر پنج فصل است فصل اول در نقصان باه و در استکمال این عمل موقوف بر صحت اعضای
رئیسه است و پوشیده نماند که نقصان باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت قوی آرزوی جماع
ضعیف بود دوم آنکه آلت سست گردد قسم اول در ضعف شهوت و اسباب ضعف
انواع است یکی آنکه بدن ضعیف شود از قلت غذا و بدان سبب روح و ریح و خون که ماده
شهوت است کم شود و نشان وی ضعف بدن است و تقدم ... و علاجش تقویت بدن است
با غذیه لذیذه و ادویه مقویه ... و لعوب غذا دوم آنکه منی کمتر تولد کند بسبب تناول
اغذیه یبوسه بود و نشان وی قلت خروج منی و حرارت ... است و علاجش ... سوم مزاجست
در آلات منی ... و انتفاع از ضد و دلیلی ... سوء مزاج و علاجش
تبدیل است سوم آنکه منی متحرک نشود و ... در ذات وی نماند اگر ... شود
... بود و ظاهر است که تا منی در حرکت نیاید و از آنجا که از وی برآید شهوت پدید
و نشان وی آنست که منی کثیر برآید و غلیظ بود و ... خارج شود و ابتدای ...
ضعیف باشد و بعد زمانی از دخول قوی گردد و علاجش تلیین است باستعمال زعفرانی و لعوب
و معجون نرجس و مانند آن چهارم آنکه ترک جماع اتفاق افتد زمانی طویل و بسودی ضعف
شود و علاجش بتکلف خود را مایل کردنست بدین کار و نظر در تسافد حیوانات و استماع
کلام جماع و تناول ادویه مهیجه ... و عاقرقرحا و مغز ... بدانه طلا کردن بر عانه
و انثیین و قضیب نافع پنجم آنکه امری از امور مهمه در نفس تمکن گیرد چون اهتمام بمقوله

یا کراهیت او یا تخیل آنکه وی را بسته‌اند و بدان سبب شهوتش زائل گردد یا وجود صحت اعضا
و کثرت منی زیرا که امور نفسیه از سایر مؤثرات قوی‌ترست علاجش دفع آن خیال و وهم
بهر وجه که ممکن شود ششم آنکه در دل یا معده یا جگر یا دماغ یا گرده آفتی رسد
علاجش اصلاح آن عضوست قسم دوم در آنست که جماع آلت بجنبش اگر ضعف آن یا
ترک جماع زمانی طویل باشد تدبیرش در قسم اول گذشت تنطیل آب گرم و تحریک
بشیر یلیش و عقب آن تضمید بزفت و ترک جماع لازمست اگر قلت یا انتفاخ و ریح بود
در اسفل بدن بنگرند که از برودتست یا حرارت و یبوست حسب آن تدارک نمایند
و این قسم از قوت بدن و سلامتی اعضا و انتفاع از چیزی که انتعاظ یافتن ظاهرست اگر
وقوع جنسی از فالج بود یا عصاب انتصاب بلغم در اعصاب یا از ملاقات آب سرد
نشان وی تقدم سبب و رقت منی و سهولت خروج او بی انتشار علاجش آنچه در
فالج گذشت حقنه و حمول و مسوح و سخنه را دریجا اثر تمام است و اگر آلت او در آن
علت برسیدن آب سرد متقلص و مجتمع نگردد علاج پذیر باشد اکنون چند دوا که به تعظیم
قضیب مخصوص اند ذکر کنیم اگر آلت بجویه دست بمالند که تا سرخ شود پس روغن
و مانند آن بمالند و بالای آن زفت طلا سازند و این عمل مکرر کنند که مجربست اگر
با آب کرفس مکرر بشویند آلت از بزرگ سازد و اگر بروغن گوسفند یا چربی بمالند
قضیب یا خره و طین خشک یا علق یعنی زلوی خشک در روغن سوسن بسایند و طلا نمایند
همین عمل کنند فصل ۲ در سرعت انزال و سببش اگر ضعف ماسکه بود بسبب برودت
رطوبت نشان او کثرت بیاض و رقت منی هست و فقدان آثار حرارت و
علاجش تنقیه هست بمسهلات گرم و قی نفع اتم دارد و معجون خبث الحدید

و شراب فنجنوش نافع و اگر شهید انه را بجوشانند و بعسل آمیزند و بمنند بغایت سود دهد و اگر کثرت منی و غلبهٔ خون بود نشان او اعتدال قوام و کثرت منی ست و قوت آلت و علاجش فصد ست و جماع و تقلیل غذا و حموضات هرچه مقلل منی و خون بود باید داد و اگر حدت منی بود نشان او رقت و صفرت و حرقت منی ست علاجش تبرید ست و تخم کاهو بغایت سود دهد و اگر ضعف اعضا بود خاصیه و نشان او آنست که با ضعف باه بود و گواهی دهد علاجش تقویت آن عضو ست **فصل** در کثرت شهوت و سببش اگر کثرت خون منی بود و خوبی بدن بران گواهی دهد و این علاج نشاید کرد که ضرر دارد اما اگر ضرور افتد بفصد و اسهال و تناول حموضات تقلیل نمایند و اگر حدت منی بود تبرید کافی ست و غسل به آب سرد نافع و اگر کثرت مادهٔ منی بود و فقط مع ضعف و قلت خون نشان او کثرت منی و رقت و بیاض ست و کثرت نفخ و علاجش شونیز و تخم سداب و تخم فنجنگشت دادن ست و جوارش کمون نفع تمام دارد و اگر قوت اعضای منی بود مع ضعف اعضای رئیسه نشان او می ظهور ضعف ست در عضو رئیس مع قوت اعضای منویه و علاجش تخدیر اعضای منی ست و تقویت ضعیف و اگر ظهور بثور یا قروح یا حکه بود در اوعیه و مجاری منی نشان او غلبهٔ شهوتست از جماع و انزال بلذت تمام و بسرعت شدن و انجا که بثور تقرح شود الم پیدا بود و آثار قروح نمایان و علاج قروح مثانه تدبیر آنست از فصد و اسهال و غیر آن و اگر کثرت تولد نفخ بود در بدن چنانچه در اصحاب مراقیا می شود نشان او شدت نعوظ است و تقدم چیزهای نفاخ علاج اگر حرارت غالب بود مبردات دهند و اگر رطوبت زیاده باشد مجففات و محللات باد دهند و اگر سودا افزون باشد باسلیق زنند و مسهلات سودا دهند **فصل** در درد منی و منی دادن ...

سببش اگر کثرت منی بود یا حدت وی یا استرخای اوعیهٔ منی بود تدبیرش در سرعت انزال
گذشت و اگر تشنج عضلهٔ اوعیهٔ منی بود نشان او خروج منی ست با نعوظ و سخت
و تواتر قضیب وی تدبیرش تدهین عانه و خصیه است و بعلاج تشنج کوشیدن و اگر ضعف گرده بود
گرده شحم او بگدازد و بر آید و نشان وی آنست که بعد جماع چون بول کند چیزی سپید غلیظ
بر آید بی لذت و قت و آثار ضعف گرده پیدا بود و علاج ضعف گرده گذشت و این
قسم را بر سبیل مجاز سیلان منی شمرده اند و الا فی الحقیقة سیلان شحم گرده است نه منی
و اگر از استماع کلام جماع و فکر درین کار بود که نفس را خواهشمند ساخته سیلان منی آرد
علاجش قطع سبب است پس اگر مع الکثرة باشد یا مع الضعف یا مع الحدة حسب آن تدارک
کنند انتباه سیلان منی بر زنان نیز افتد بهمان اسباب که ذکر کرده شد و گاه باشد
که از استرخای فم رحم افتد و تدبیرش قی کردن و در آبزن قابض نشستن ست
و دوائیکه سیه را سود دهد تخم سداب درم تخم فنجنگشت و بیخ سوسن هر یک دو درم گلنار
و برگ گل هر یک یک نیم درم کوفته بیخته دو درم در دوغ یا آب بخوره بدهند دیگر که هندی
دو درم اسود دهد شهدانج بریان کرده بعسل آمیزند و بدهند **فصل ۵** در منی اندک ست سبب او
ضعف خصیه و گرده است علاجش خصیتین در روغن مصطگی نهاد نست اگر سبب حرارت
باشد و گرده را قوت دادن **فصل ۶** در کثرت احتلام علامت علاجش همان است که در
در رفع منی گذشت قطعه اسرب بپشت بستن بواسطه محاذی گرده نفع دارد **فصل ۷**
در فریسموس این مرضیست که قضیب دائم قائم بود و تواتر کند علاج اگر از غلبه خون
بود تنقیه وی کنند و تبرید نمایند و اگر از برودت و یبوست بود قی فرمایند و چیزها
باد شکن بکار برند اکلاً و طلاءً و روغن سداب بمالند بر عانه و پشت **فصل ۸**

[illegible] و این مرضی ست که وقت انزال مادّه بی اختیار بر آید و سببش ضعف اعضای

رئیسه است و کثرت رطوبت و علاجش تقویت است و شادی و ترک قی و ترک گلنار و صمغ

و کندر ساخته بر داشتن خاصه وقت جماع و بر روغن نا زدن [illegible] گرد عنبر و باشد

باید که شکم خالی باشد **فصل** ۹ در ابنه آنرا علت المشایخ نیز گویند و این مرضی ست

که در [illegible] چه مییاید و جماع کنانیدن او را [illegible] و علاجش اگر مادّه است تنقیه نمایند و اگر

از جمله مزاج الوثیت ست بضرب مسهلات **فصل** ۱۰ در اورام انثیین و سببش اگر خون

بود [illegible] و ثقل و حرارت گواهی دهد و اگر صفرا بود شدت حرارت علاج [illegible] فصد

[illegible] ساق رو و ضمادات [illegible] در ابتدا و بعده رادع و محلل و بعده محلل [illegible]

چنانچه در باب اورام مفصولست و اگر بلغم بود برخاوت بیاض و علاجش قی ست

و منضج و مسهل بلغم دادن رو با قلا و نخود با عسل ضماد کردن و اگر سودا بود با صلابت

و کمودت باشد علاج او [illegible] ضماد نمایند و [illegible] منضج و مسهل سودا [illegible] اگر ریح بود

[illegible] و آنار [illegible] و علاجش تکمید ست و کمونی خوردن و اگر غایت

[illegible] مسهل بر دارند [illegible] در امراض مستعمل نافع ست [illegible] فایده دهد که [illegible]

[illegible] بیاشد و محسوس می بود [illegible] ضعف

[illegible] **فصل** ۱۱ در تعظیم الانثیین یعنی بزرگ شدن خصیتین [illegible]

[illegible] علاج [illegible] شوکران و [illegible] ضماد نماید

و اگر [illegible] باشد و این اگر بر پستان نهند بزرگ شدن [illegible]

[illegible] **فصل** ۱۲ در [illegible] و این مرضی ست که در قضیب

[illegible] و علاجش تنقیه و لطیفه خورد ست [illegible] قضیب

مردان و فرج زنان چسبانیدن نافع تر بود و صلاح غذا مفید فصل ۱۳ در وجع الانثیین
و سببش اگر ورم بود حکم ورم کرده شد و اگر ریح بود منتقل باشد و تکمید بدین ادهان
گرم کافیست اگر سوء مزاج بود حار باشد یا بارد معدلات این باب گفته شد شیاف و طلای
و اگر ضربه یا سقطه یا صدمه بود ضماد از پوست خشخاش و خطمی و عنب الثعلب و نیلوفر و کدو
نافع فصل ۱۴ در تضعر الخصیه و سببش برودت که خصیه را فسرده سازد و تدبیرش
استعمال ادهان و تسخین است فصل ۱۵ در ارتفاع الخصیه این گاه باشد که بجانب شکم فراز رود
و در ظاهر هیچ نماید و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور حرکات پدید آید اما در ارتفاع
اندک بجز وجع خفیف آسیبی نیست بلکه گاه در دو هم پیدا شود تا چون پر ماند آفت می آرد
علاجش استحمام است و روغن فربیون بر حذب مالیدن اگر بعد حمام آبزن محجمه بزرگ
بر خصیه گذارند و بتدریج بکشند فرود آید فائده گاه باشد که قضیب مرتفع شود
و در ظاهر هیچ اثر نماند و تدبیرش همانست که گفته شد بهر نزول خصیه فصل ۱۶ در
دوالی الصفن و وی آنست که رگهای کیس خصیه برآید و منتفخ شود چنانچه در پا هم می افتد
و علاجش همانست که در دوالی پا باید و صلابت اگر در کیس افتد مانند آنچه در ورم صلب
خصیه گذشت زایل شود فصل ۱۷ در تقرح الصفن یعنی قرح شدن کیس خصیه علاج آن
واشنه گل سرخ و گلنار و مانند آن قابضات ضماد کنند و بطبیخ آن تنطیل فصل ۱۸ در
قروح قضیب و خصیه و دوالی آن این دو گونه است یکی آنکه قرحه تازه بود و نو پیدا
علاجش مرداسنگ و توتیا کنند و زرد و مرهم ها و اگر خون غالب بود تنقیه نمایند و
دیر مانده باشد علاجش با مرهم کنند مرهم الاحمر هر یک مثقال صبر و مرداسنگ
در درهم روغن گل مرهم سازند فائده قرحه که در احلیل افتد حرقت بول ... موضع
و موم سپید دو مثقال ۱۲

بران گواهی دهد تدبیرش همانست که در قرحه مثانه گذشت فصل ۱۹ در ورم قضیب
تدبیرش از ورم خصیه جویند فصل ۲۰ در حکه خصیه و قضیب و علاجش فصد است و حجامت
زانو و ران و اسهال صفرا و بعد تطلیل آب گرم و سرکه و روغن گل مالیدن و سفیده
بیضه طلا کردن فصل ۲۱ در تشقاق قضیب علاجش از تشقاق مقعد گیرند فصل ۲۲
در ثالیل و شیء صلب که بر قضیب و نواحی آن پیدا آید علاج سیاه دانه و سرکه با مویز آمیخته
طلا نمایند و به مبحث ثالیل مطلق رجوع نمایند فصل ۲۳ در سده مجرای قضیب و سببش اگر
خلط سبره (?) بود بول بدشواری آید و حرقت کند علاجش فصد است و شیره خرفه و تخم خربزه و ... بدست
خشخاش دادن و اسبغول و روغن بنفشه و بادام بر قضیب نهادن و حقنه لین کنند و شیاف ابیض
بر روغن گل و شیر دختران چکانند در احلیل و اگر وجع شدید بود اندکی افیون نیز آمیزند
و اگر خلط لزج باشد که بچسبید در احلیل بول بعسر آید بی حرقت و در بول خلط ظاهر شود
و علاجش مدرات دادن است و طبیخ هر خیات تطلیل کردن و زر نباد طبیخ زروغن بابونه قدری
آمیخته زرق نمودن در احلیل و اگر ثور بول بود بول بعسر آید بی حرقت و کمی خروج تم در بول
علاج اگر ثور بول نجارج (?) قریب بود ضمیر (?) سفیده از زیر روغن گل بچکانند و اگر دور موضع باشد
بفصد صافن و حجامت دارند فصل ۲۴ در اعوجاج قضیب که کج شدن و ... عصب
بود یا ورم عضله و علاجش بعد از آنکه سبب تسکین عضو است مالیدن و غمزها خزان پس بدست
راست دادن در حمام تا راست شود باب ۱۲ در امراض صفاق و ثرب و مراق بدانکه پوست
شکم را مراق گویند و غشائی که زیر مراق است صفاق خوانند و پرده غلیظ چرب را که زیر
صفاق و مماس احشاست ثرب خوانند فصل ۱ در قیلة و وی آنست که منفذ صفاق که در
کش ران واقع است بجانب خصیه بگشاید یا پرده مذکور از نجا الشکافد پس ثرب یا امعا

یا باد یا آب در کیس خصیه فرود آید و این را فتق نیز گویند بلفظ مطلق و جمهور در قیله فتق نیز
نامند و آنجا که نازل در خصیه ماده غلیظ بود قیلة اللحمی خوانند این فصل پنج قسم ذکر کنیم
قسم اول در قیلة الامعاء و نشان وی آنست که اندک اندک فرود آید و بمشقت بالا رود
و وقت جوع قرار کند و درین قسم گاه باشد که قولنج افتد علاج بتدریج بمالند و روده را برگردانند
و اگر نرود نگردد آب گرم بریزند و در آبزن نشانند پس رد این ضماد برین خصیه و کیس را و بجانب
نهند مصطکی انزروت کندر جوز سرو برگ سرو اقاقیا گلنار دم الاخوین شب یمانی
و حضض و ابهل و صبر جمله را برابر کوفته بیخته بسریش ماهی سرشته و در آب عنب الثعلب گداخته و بر لته
کشیده بگدازند و بر فاده هموار بربندند تا محکم شود و تا سه روز بسته دارند و مریض بر پشت
باید که خفته باشد و بعد سه روز برخیزد برفق و دیگر دوا از هر چه مضر بود اکلاً و شرباً و عملاً بپرهیزد و
پیوسته جوارش کمونی بخورد و بلجامیکه باین کار مخصوص است بسته دارد قسم دوم در قیلة الثرب
و نشان وی نیز عسر رجوع است با بی قراری و بهمین فرق میکنند در معائی علاجش همانست که
گذشت قسم سوم در قیلة الریح و نشان وی آنست که بآسانی بالا رود و قرار شدید
کنند و علاجش چیزهائی باد شکن دادن است و از باد انگیز پرهیزانیدن و موضع را بسته داشتن
قسم چهارم در قیلة الماء و نشان او آنست که کیس خصیه سنگین و تابناک نماید و هیچ حیله بالا
نرود و علاجش نشف آب است بانچه در استسقاء زقی گذشت و اگر سود ندهد بزل کنند
که معروف است قسم پنجم در قیلة اللحمی گویند و نشان او غلظت و صلابت تمدد است بسبب
که در کیس خصیه محسوس شود نه در جرم کیس و بهمین فرق میکنند درین و ورم صلب خصیه و
علاجش تنقیه سودا است هم بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت پرداختن فصل در فتق
مراق البطن و فتق الاربیه باید دانست که گاه باشد صفاق از جانب ناف بالا تر

یا فروتر از ان باریده شود و مراق سالم باشد پس انچه یا تحت صفاق ست از ثرب صفاق یا لاثر
آید و مراق را از انجا الصید بماید و همچنان گاه باشد که در محل ربیه یعنی کش ران شق در صفاق
افتد و در انجا امعا بیرون آید و فتق البطن و الاربیه بیشتر زنانرا شود و علاجش ابطال محل ست
بر رفاید ثقیل و عصابه محکم و ادویه و بیش بستن ست که در قیله گفتیم و بدانند که این مرض کمتر به شود
و هیچ زیاده برین نیست که زیاده نشود فایده در ابتدا قیله و فتق داغ دادن
بسیخ گرم نگشتان هر دو پا مجرب نافع گفته اند و همچنان گ خطر که در هیچ زر انگشت ست از رده
مخالفت علت داغ دادن **فصل ۳۱** در نتو السره دوی اگر بوم ولادت شده باشد بسبب
ردات قطع ناف یا آسیبی دیگر در همان هنگام در اصلاح کوشند بربط رفاید و جز آن اما
چون مستحکم شود به نپیکرد و دوا اگر در غیر آن هنگام افتد از فتق صفاق انجا باشد یا از
اجتماع رطوبت بلغمی چنانچه در استسقا زقی بیشود یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی بیشود یا از
روئیدن گوشت اید در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی زیر پوست گرد آمدن خون
انجا نشان فتق برگشتن و نیست شدن او نزد الغمز باو قراقر و نشان رطوبت ثقالت
و نشان باد لین ملمس و زیاد و نقصان شوار باد انگیز و کاسر باد و نشان گوشت شدید
صلابت بودن بر یک حالت نشان جمع خون رنگ شود بنفسجی یا سیاه بود نست علاج
انچه از فتق باشد گذشت بیش و انچه از رطوبت یا باد باشد بیش از استسقا زقی و طبلی
گیرند و انچه از روئیدن گوشت باشد تعرض نکنند و انچه از اجتماع خون باشد بعد ازان
بچسپانند و ادویه قابض که دهن رگها به بندد و در رعاف ذکر یافته ضماد سازند یا بار بنیاد
باب ۲۲ در امراض که مخصوص زنانست **فصل** در عقر یعنی حمل نگرفتن و سببش
اگر سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس یا رطب سازج یا مادی علاجش حسب

سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت و سواد خونست و دلیل برودت
رقت و دیر دیر آمدن حیض و عدم حرقت و دلیل یبوست خشکی فرج ست و قلت حیض
و دلیل رطوبت سیلان رطوبت ست از رحم و همچنین کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه
حمل نماند و آنچه مادی بود از لون رطوبت سائله بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط
فربهی بود علاجش تهزیل ست و اگر فرط لاغری بود علاجش تسمین ست و اگر حبس حیض
بود علاجش ادرار او و اگر ورم رحم یا بواسیر یا قرحه یا صلابت بود علاجش دفع سبب ست
و هر یک از این در محل خود ذکر شده و اگر باد غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان وی انتفاخ
عانه است و ظهور باد از فرج وقت جماع با آواز و علاجش کسر باد ست و حجمه ناری نهادن
و روغن بید انجیر بقدر سه درهم همراه ماء الاصول هر روز دادن و بگوشت طیهو غذا کردن و اگر
وقوع آفتی بود در فم رحم چون ورم صلب یا رتق یا ثؤلول مانند آن هرچه مسد فم او شود
علاجش ازاله سبب ست چنانچه بیاید این نوع عقر را انغلاق رحم نامند و اگر انحراف فم رحم
بود از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود و نشان وی در رحم ست وقت جماع
و تدبیر سیلان رحم می آید و اگر امور خارجیه بود چون بسرعت برخاستن زن بعد انزال و حرکت
عنیف و مانند آن که موجب زلاق منی از رحم شود علاجش منع سبب ست فائده گاه باشد
که عقر از جانب مرد بود و درینصورت علاج مرد باید کرد و فساد مزاج منی وی یافته و بر حقیقت
عضو مطلع شده و گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا زن قابل تولد نبود بالخاصیه مشابه بعضی
اشجار که هرگز بار نمی آرند و عقر حقیقی همین ست که این را علاج نیست بالجمله امتحان عقر حقیقی
که از مرد ست یا از زن آنست که منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بر آب آید
و ته نشین نشود عقر از صاحبش باشد بیان ادویه که بالخاصیه یاری میدهند بر حبال

براده دندان فیل یک مثقال بخورانند دیگر بول فیل وقت جماع یا قبیل از آن بخور نمایند دیگر پنیر پایها خصوص که پنیر پایه خرگوش فرزجه فرمایند متصل پاک شدن حیض و عقب مجامعت نمایند

فصل ۲ در کثرت اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین و سببش یا امور خارجیه بود یا نفسیه یا بدنیه و علاجش منع سبب کافیست و تفصیل اسباب سابق در عقر جویند که این دو متحد الاسبابند و اکثر

فصل ۳ در عسر ولادت بیر و حسب تغذیه ضعف هوا و حال پوشیده نیست طریق صواب حبالی خاصه آنانکه ولادت آنها بعسر باشد آنست که از ماه هشتم نوشیدن شیر شروع کنند بقدر هضم و قبول طبع و چون آثار وضع ظاهر شود بحمام برند و آب گرم بروی ریزند و در آبزن نشانند و تدهین نمایند و چند قدم بگردانند پس چه سازند بوضع بحضور قابله و پیش از این باید که از بول و غائط خود را خالی کند و از آب سرد و هر چیز مهیا دیگر و شبها احتراز کنند و بر وی صبر نماید و دم فرو کشد و آواز ندهد و بر پای زور کند و قابله روغن بادام یا روغن کتان و لعاب تخم کتان بمالد بر فم رحم بسیار بمالد تا طفل بسهولت براید ذکر ادویه که بالخاصیه عسر ولادت را آسان سازد سنگ مقناطیس قطعه کلان در دست چپ نهند دیگر بسد بر ران راست ببندند دیگر دارچینی خورانند اگر حلتیت یا جندبیدستر آمیخته دهند زود اثر کنند اما اگر حرارت نباشد توان داد دیگر پوست خیار شنبر چهار مثقال نرم بکوبند و بشیر زنند و بشربت بنفشه یا نخود آب بیزند و بخورانند مجربست و حوالی اعطریات بسیار نباید شمایید خصوص وقت وضع که قطعاً مجوز نیست

فصل ۴ در احتباس مشیمه و موت جنین نشان موت جنین آنست که حرکت نکند و اطراف حامله سرد شود و نفس متواتر زند و علاجش مبادرت اخراج است باید که مشکطرامشیع پرسیاوشان و ابهل هر یک سه درم تخم سپستان پینه هر یک دو درم بجوشانند و باده مثقال نبات نوشانند و عطسه آورند بشمانیدن کندش و شونیز و جز آن عطسه

[illegible]

آمدن کبد و دهن و بینی آنرا بگیرند تا قوت عطسه بیرون افتد و بیرون آید و اگر پوست مار
و سرگین کبوتر مجموع یا تنها بسوزانند و دود آن بر رحم رسانند زود برآرد و اگر هیچ حیله
بر نیاید قطع جنین باید کرد و قوابل که باین کار مخصوص اند میدانند طریق آنرا فصل ۵ در احتباس
نفاس و تدبیر وی از احتباس طمث چون بیان ادویه در رحم [illegible] ولادت
افتد ساکن کند تخم کتان بجوشند و بر رحم رسانند دیگر شیر خر نیم گرم کنند و آبدست نمایند دیگر
سم استر و خر دود کنند دیگر آب صعتر نوشانند دیگر طبیخ خبازی نوشانند و بر رحم رسانند دیگر اگر
پیچ و درد [illegible] توان دو پوست خشخاش یعنی کوکنار در آب نمایند قدری از آن بنوشانند
انتباه گاه باشد که باسقاط حاجت می افتد و با ضرورت نبود ارتکاب این نشاید خصوص
بعد طلوع حیات تدبیر اسقاط آنست فتیله از کاغذ [illegible] در رحم گذارند و اگر این را قطران
یا آب حنظل یا طبیخ ادویه [illegible] آلوده باشند قوی باشند دیگر آنکه [illegible] درم
[illegible] طبیخ ابهل [illegible] آب باشد دیگر
تریاق اربعه مجرب است [illegible] اخراج مشیمه [illegible] هنگام اسقاط نخست [illegible]
شکم بروغن [illegible] مراق چرب [illegible] بکار بستن [illegible] اسقاط [illegible]
[illegible] ساکن شود [illegible] گاه خواهند [illegible] تدبیر
نیست که بعد از جماع زن جهیدن فرمایند هفت بار یا نه بار [illegible] بعد انزال
عطسه آورند و [illegible] جماع کردن [illegible] فلفل [illegible] جماع
دیگر [illegible] ساختن [illegible] آید [illegible]
[illegible] فصل ۶ در [illegible] مشابه [illegible] فرق [illegible]
در میان [illegible] هنگام [illegible] دیگر آثار [illegible] نیست

[illegible]

در زنان همچنان فرق در رجا و استسقا بر با سر آن بالجمله صلابتی که در اینجا میباشد از همه فارق است
و سببش اگر ورم صلب رحم بود تدبیرش می آید اگر انصباب خلط یا تولد ریح بود در عقر گذشت
و اگر تولد صورتی ناقص بود در رحم جهت اشتمالش بر آب زن فقط و تدبیرش اسقاط است بمسقطات
جنین **فصل** در کثرت طمث یعنی افراط خون حیض و نجیه در غیر ایام معتاده آید مسمی است
باستحاضه و سببش اگر بسیاری خون بود آثار امتلا پیدا بود و علاجش تقلیل است و امالهٔ
بربط ثدیین و وضع محاجم زیر آن بعد فصد جهت قبض قرص کهربا دهند و بشیافه ممسک
بپردازند و اگر رقت و حدت خون بود آثار صفرا پیدا بود و علاجش تنقیه است و تغلیظ خون
و قرص شیافه که در رعاف گذشت بکار بستن و ضماد سبخانه طلا کردن و اگر کثرت مائیت
بود آثار بلغم پیدا بود و خون رقیق و سپید آید علاجش تنقیه و تجفیف است و اگر حدت
و کثرت سودا بود سیاهی خون یا کمودت یا خضرت آن گواهی دهد علاجش تنقیه
سوداست بفصد و اسهال و اگر بواسیر الرحم یا قروح آن بود تدبیر آن توان کرد و اگر
انخراق رگهای رحم بود از عسر ولادت تدبیرش از قروح و شقاق رحم جویند و اگر زوال
بکارت بود علاجش در شراب افاقیا نشانیدن است بطبیخ قابضات قبل گلستن ریختن گل
… پیش ساختن قیمولیا و خاکستر درخت انگور بر خرقه نهاده رفاده بندند بر فرج نشستن فاده بر با دو ع
سائیده و اوایل شقاق رااهم تدارک کردن **فصل** در قروح و جرح رحم و لسان آن و لزوم
وجع ست خروج ریم فقط یا خون فقط یا هر دو بهم آمیخته بالجمله قرحه ریم ناشد علاج تا که
جراحت ریم نکرده باشد و مانعی نبود فصد کنند و اصلاح غذا نمایند و قرص کهربا دهند و حقنه
فرزجه حابسه بکار برند اما اگر جراحت ریم کند یا ورم … پر این باشد تدبیرش حقنه
بر رحم کردن است بروغن گل و روغن بنفشه و آب شکر بهم آمیخته تا چرک پاک شود و بعده

مرهم باسلیقون یا روغن گل حقنه نمایند تا التیام کند و اگر قرحه در عنق رحم بود فرزجه
ادویه مذکوره کفایت کند و بحقنه حاجت نباشد و شهد فقط یا در شیر جوشیده بصوف یا
پنبه حمول کردن و تنقیه رحم نفع تمام دارد و عند شدت وجع افیون و زعفران به شیر زنان
حمول سازند **فصل ۹** در انشقاق رحم نشان او از دیاد وجع ست وقت جماع و برامدن
ذکر خون آلوده خاصه اگر در عنق بود و علاجش همرا همست که در انشقاق مقعد بکار آید کنند و مرهم
باسلیقون یا بیا و روغن بنفشه نفع تمام دارد فایده گاه باشد که بسبب ولادت
یا از ازاله بکارت حجابی که در میان دبر و قبل واقعست بشگافد علاجش مرهم از مغز ساق
گاو و موم سپید و پیه گرده بز کنند و سنگ جراحت کثیر المقدار سایند بر فاده نهاده
بر بندند تا بالعضو ملتصق شود و از هرچه مضر باشند پرهیزند **فصل ۱۰** در حکه رحم و
علاجش بعد تنقیه برگ پودینه و پوست انار و عدس مقشر کوفته و بیخته و بشراب یا
بسرکه آمیخته حمول ساختن بست و بصوف روغن گل بنفشه مالیدن حکه القبل را
نیز همین تدبیر نافعست **فصل ۱۱** در بواسیر الرحم و وی هم چون بواسیر مقعد بود و علاجش
همانست که در بواسیر مقعد گذشت **فصل ۱۲** در بثور رحم و وی بحس معلوم شود و باشد که
خارش کند و علاجش تنقیه و تعدیل ست مرهم اسفیداج مالیدن اگر بثور در عنق بود
در رحم حقنه کردن اگر بثور غائر باشد **فصل ۱۳** در ثالیل رحم و این نیز بحس معلوم شود
علاجش فصد و اسهال سود است بطبیخ بابونه و اکلیل و حلبه و تخم کتان آبزن ساختن و
مدام در وی نشستن **فصل ۱۴** در ناصور رحم و وی قرحه مزمنه است تدبیرش گذشت
فصل ۱۵ در سیلان رحم یعنی برامدن رطوبت از رحم و علاجش تنقیه و تجفیف ست
و مراعات حرارت و برودت مزاج **فصل ۱۶** در سیلان منی زنان فرزند

در رطوبت و منی آنست که رطوبت با عفونت باشد و منی سپید و با قوام تر از نسبت رطوبت
بود و علاج وی همانست که در سیلان منی مردان گذشت فصل ۱۷ در احتباس طمث یعنی
بند شدن حیض سببش اگر قلت خون بود نشانش نحافت بدنست جز آن از لوازم
وی علاجش افزودن خونست با غذیه مقویه و اگر مخالطت خون بود بسبب غلظت و یا
مخالطت خلط غلیظ تقدم اسباب و وجود آثار پدید باشد علاجش تنقیه از خلط غلیظ
و استعمال ملطفات شربا و بخورا و اگر انسداد افواه عروق رحم بود نظر کنند که موجب
آن حرارت ست یا برودت یا یبوست بسبب آن تعدیل نمایند چنانچه در علاج عقم
گفته شد و اگر موجب انسداد اندمال قروح رحم باشد علاج نپذیرد لیکن جهت امن از
آفات کثرت فصد و ریاضت و تقلیل غذا لازم ست اگر رتق بود ذکر رتق می آید
و اگر فربهی مفرط بود که مسالک بند کند علاجش تهزیل ست اگر انحراف رحم بود تدبیر
میلان آن نمایند فصل ۱۸ در رتق و وی آنست که چیزی زائد در فم فرج یا مابین فرج
و فم رحم یا بر فم رحم پدید آید اول مانع دخول قضیب ست و ثانی مانع دخول منی هم و ثالث
مانع دخول نیست لیکن مانع می آید خروج حیض را و علاجش دشوار است فصل ۱۹ در نتو رحم
یعنی بر آمدن رحم و نشان خروجش آنست که در عانه و قطن و مقعد درد عظیم پدید آید و گاه از
جای خود افتد و در فرج جسمی هم محسوس شود و علاجش آنست که اول تنقیه نمایند بحقنه و
تنقیه مثانه بمدرات بعده روغن زنبق یا گل بگیرند و قدری [illegible] و روغن خلوق و قدری [illegible]
در آن آمیزند و نیم گرم در رحم چکانند و بران بمالند پس پشت خوابانند و رانها [illegible]
[illegible] گشاده باشند و بعده [illegible] بپوشند و پایها را فراز نمایند تا از [illegible] کرده [illegible]
[illegible] مطبوخ باشند [illegible]

و رانک آن لاینده بوساطت آن رحم را بردارند پس آن کرویه همانجا بدارد و بر فائد
دیگر فرج را محشو سازد و بعصابه بربندند و نوعیکه الیق بود پس بر عانه و نواحی فرج
قابضات ضماد نمایند و بر کمرگاه مائل بطرف ناف محاجم نهند بلا شرط و بمکند و باسته و زیاد
برهمین هیأت بمانند و از هرچه مضر بود و محرک باشد اجتناب کنند و پیوسته عطریات ببویند
و روز سوم برخیزد و آن کرویه ورکرده تجدید نمایند و مربوط العصابه مشی کنند برفق تا خاطر
جمع شود **فصل ۱۹** در میلان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی و وی بمس اصابع معلوم میشود
قوابل را و ایضا وجع در وقت جماع لازم نیست و باشد که زحیر آرد و بول و غائط حبس کند
علاج اگر سببش امتلا و امتداد رگها بود از جهت فصد صافن کنند از جانب شق مائل و گر
بقبض بود از اصابت برد در آبزن مرطب نشانند و در حین بوئیدن بطبا لند اگر از رطوبات
بود بر رحم حقنه نمایند یا بارجات بعد زوال سبب اگر میلان بجانبی بود قابله را فرمایند که بانگشت راست
کنند بعده تمریخ قیروطی یا شحوم بر انگشت یا ذنیت **فصل ۲۰** در اورام رحم و سبب اگر ماده حار بود
نشان وی تب حاد است و تواتر نبض و نفس و فساد معده و دماغ و ظهور وجع در عانه یا قطن
حسب وقوع ورم در مقدم رحم یا مؤخرش و در جانبین اگر هر دو جانب بود علاجش همانست
که در ورم مثانه گذشت و چون رسیم کند و انشگاف نهد زیر فرجه رحم گویند و اگر بلغم بود وجع
نواحی عانه مع الثقل پیدا بود علاجش آنست آنچه در ورم مثانه گذشت و اگر سودا بود
نشان وی ظهور صلابت است و میلان رحم و قلت وجع و کثرت ثقل علاجش تنقیه سودا است
بفصد و اسهال و استعمال مراهم و شحوم و ادهان رقاق و حمول و طلاء و نطیل منضج و خطمی
آبزن ساختن نشبار و زدن بار **فصل ۲۱** در دبیله رحم ورم چون پخته شود و سر بکشد
دبیله نامند **علاج** اگر در رحم بود و انشگافت تا ریم بر آید و اگر در قعر بود مدرات

روغن سوسن و نرگس و شبت
دیاملیون و مقل
کذا فی طب الاکبر

نوشانند و ادویهٔ مرخیه ضماد نمایند و بهمین تدبیر ملازم باشند و اگر در کشکاب انجیر و خردل جوشانیده
و بطبیخ او حقنه رحم فرمایند و جرم اینها کوفته در محل ورم بر عانه ضماد سازند و بعد انفجار
به تنقیهٔ ریم و اندمال کوشند چنانچه گذشت **فصل ۲۳** در سرطان رحم و این اکثر عقیب ورم
گرم رحم افتد و نشان او صلابت و حرارت و ضربان است و درد تا حجاب سینه بر آمدن و پشت
پای متورم شدن هر چند ورم مذکور دوا پذیر نیست لیکن جهت آنکه قوت نگیرد باصلاح
همی کوشند باستعمال مرهم و درایشان فرزجه حز آن مرهم رسل خاصیتی عجیب دارد و جهت تنقیه
سودا گاه گاه فصد و اسهال لازم است و اعانت بر طبیعت واجب **فصل ۲۴** در اختناق رحم
و این مرض مشابه است بصرع و غشی لیکن درین کف از دهن نمی آید و اضطراب اندک یا
بیهوشی مفرط میباشد که هرگز چیزی نمی شنود و علاج در حالت مرض همانست که در غشی
و صرع گذشت الا آنکه چیزهای خوشبو قطعاً نبویانند بلکه گوگرد و مقل پشتن بینی سوزند و
در رحم مالند و دمعه کنند و اگر جماع ممکن باشد خاصه اگر بعدم جماع و تراکم منی باعث
بوده باشد نفع تمام کند و آنجا که حبس طمث موجب بود فرفیون و فلفل حمول سازند و در حال افاقت
حسب حاجت جهت تنقیه و تقویت توان داد **فصل ۲۵** در اجتماع آب در رحم و نشان او احتباس
حیض و ظهور حالتی شبیه باستسقاء زقی و باشد که گاهی رطوبت رحم بالا آید علاج حبس
و مدرات و آنچه از بهر استسقاء و سیلان رحم گفته شد بکار بستن و جوع و ریاضت نفع تمام
دارد و گویند خربق سپید حمول کردن اثر کثیر دارد **فصل ۲۶** در نفخهٔ رحم و نشان او انتفاخ عانه
مع الوجع از زدن سست چون آواز طبل بر آمدن اند بعضی در تعریفش گفته اند حالتیست
شبیه باستسقای طبلی علاج تنقیهٔ بدن و کسر باد نمایند بنقیات حقنا و فرزجه و ضمادها
و تکمید اگر آواز نیاید هر چه در طبلی است اینجا بکار آید فائده غدد لیطه وانبه و عاقو نا

[illegible]

بزبان نیز ظاهر شود و تدبیرش همانست که در صرع گفته شد **باب ۲۳** در امراض
ظهر و اطراف یعنی آنچه به پشت و دست و پای تعلق دارد **فصل ۱** در حدبه و زوال
فقار است اقسام یا خلفیه یا یمین یا یسار باشد آنکه باقدام بود حدبه المقدم و
تقصع نامند و آنکه یمین یا یسار باشد التوا خوانند اما حدبه الموخر نامی علیحده ندارد
و حدبه حقیقی همین است و اسباب حدبه مطلقا پنج است یکی ورم عضلات نواحی فقار دوم ریح غلیظ
که زیر فقار منحبس شود سوم رطوبت مائی که در جرم رباطات فقار نافذ شده ارخا نماید چهارم
تشنج رباطات مذکور پنجم سقوط و ضربه اما آنچه سببش ریاح غلیظه باشد سببش … ریاح الافقر
با همه علامات آن تقدم وجع صلابت بی حمی حادث و علامات باد شدت وجع … است
و علامات رطوبت سپیدی لون است تقدم تدابیر مرطب و علامات سقوط ضربه ظاهر است
علاج در ورمی فصد تلیین کنند و حسب حاجت ضماد استعمال نمایند و هرچه تدبیر ورم است
بعمل آرند و در ریحی آنچه در ریح الکلیه گفته شد بکار برند و در رطوبی نیز همان کنند که به سبب
در تشنج آنچه در تشنج مطلق گذشت و در ضربی و سقطی مهره بجا آرند و اگر فرو رفته باشد
بجذب فقار را بوضع حجامت … یا بوضع زفت و مقل تا قدری فرو جسته و اگر بیرون …
باشد بدان … کرده و بعد ادویه قابضه ضماد نمایند جهت محافظت
فصل ۲ در وجع ظهر یعنی در پشت و سببش اگر وقوع سوء مزاج سازج بود در پشت نشان
او احساس … ثقل و انتفاع از سخونت علاجش تسخین است کلا و ضمادا
و اگر تولد بلغم بود … یا اعصاب می بران نشان او وجع مع الثقل است پس تقدم
تناول … بلغم افزا بود بلغم گواهی دهد و حدوث آن عقیب غضب و تعب و
بحران … نماید بر اعصاب شاهد باشد و علاجش تنقیه … استعمال …

[illegible]

[illegible]

انفع اما در آنجا که بلغم منصب شده باشد تضمید محللات در اکثر کفایت کند
اگر سبب اصل ریح بود در ظهر نشانش همانست که در انصباب رطوبات الاثقل که در رین نباشد
یا کمتر باشد اما در اکثر در تنقل بود و علاجش نیز همانست و اگر اصل این از بلغم ست
و اگر کثرت جماع بود علاجش ترک جماع ست و تدهین پشت بروغن گل و سوسن و
اگر کافی نشود تنقیه نمایند بلغم را و اگر ضعف کلیه بود علامت و علاج آن گذشت اگر امتلای
رگ پشت باشد از خون نشان وی آنست که از نبض اندر پشت ثقل و درد کند و علاجش
و علاجش فصد باسلیق و صافن ست و شرب آب گشنیز و طلا کند و اگر بیشارکت رحم بود چنانکه
بعضی زنان را وقت آمدن حیض پیشود جهت اغتبار آمدن حیض علاجش ادرار حیض ست
و تدهین پشت بروغن گل **فصل** در وجع خاصره اسباب و علامت و علاجش از وجع
ظهر جوینده **فصل** در وجع المفاصل یعنی درد بندگاه و عام ست که این درد با ورم
باشد یا بی ورم و بالجمله آنچه در مفصل سرین افتد وجع الورک نامند و آنچه از ورک نیز
و بر پای فرود آید عرق النسا خوانند و آنچه در مفصل کعب یا در انگشتان پا افتد نقرس
گویند و این بیشتر در ابهام پا شود اما آنچه در مفصل اطراف افتد یا می علیحده ندارد
و باسم مطلق که وجع المفاصل ست مسمی ست چنانکه سایر اقسامش در اسباب و علاج تبعیت
تدبیر کلی نوشته می آید و بعضی امور که مخصوص ست اشاره بدان کرده خواهد شد و آن که
سبب اگر سوء مزاج ساده گرم یا سرد یا خشک نشان وی آنست که بی ریح
حادث شود و ثقل و ورم و ریح نبود پس آثار مخصوص هر کیفیت بر وجود آن
گواهی دهد علاجش تعدیل ست شربا و طلاء اما سوء مزاج رطب سبب وجع
نشود اگر کثرت خون بود و نشان آن حمرت عضو ست و تمدد و ضربان و علاجش

فصد ست از طرف مخالف اگر علت در یکطرف بود والا از هر دو طرف و الفصد
اگر علت در ید باشد اکحل زنند و اگر در رجل باشد باسلیق و هر چه که باشد خون وافر گیرند
بعده حسب حاجت تلیین شکم کنند و اشربه مسهله سینه و ابتدا اوز لعابها و ادعات طلا نمایند
اما بعد فصد [illegible] شربت [illegible] و مخدرات [illegible] تا مرخیات ضماد سازند
چون بنفشه و خطمی بعد رسیدن بانتها محللات چون اکلیل و بابونه بکار برند ضماد و نطولا
اگر فساد خون بود بسبب آمیختن صفرا در وی آثار صفرا نیز پیدا بود چون شدت وجع و حرقت
و جز آن علاجش نیز فصد ست و تلیین ما در بیجا باخراج خون کثیر حاجت نیست بعد تنقیه
استعمال مبردات با دفع تمام دارد و تضمید محللات صلا [illegible] افسنتین و سکنجبین و [illegible]
انفع الاشیاست بالبیار تش نباید و اگر صفرا بود آثار صفرا اصرف پیدا بود علاجش [illegible]
تعدیل ست که نفع تمام دارد و فصد حاجت نیست بدانند که از صفرا صرف وجع المفاصل
نادر ست که پیدا آید اگر بلغم بود نشان او کثرت ثقل ست بکار آثار برودت علاجش
قی ست اگر کفایت نکند منضج و مسهل بردارند بکرات و بعد تنقیه تام مدرات حاره
و در بیجا هیچگاه ادویه صرف محلل صرف بکار نتوان بست اگر سودا بود نشان او کمودت
لون [illegible] قلت وجع و تمدد و کثرت صلابت [illegible] علاجش فصد ست تنقیه سودا بمسهل
بعد نضج تام و تضمید مراهم ملینه فائده چون فصد کنند رگ وسیع زنند پس اگر خون غلیظ
و سیاه آید وافر گیرند و اگر سرخ و صاف آید فورا بند کنند و بتلطیف ماده کوشند بعده
بفصد بپردازند و اگر ریح بود نشان او انتقال درد و شدت تمدد ست علاجش [illegible]
و تعرق [illegible] روغن گل مالیدن و تنقیه بلغم [illegible] هضم متوجه
بودن [illegible] از ریحی که از شدت حدت باستخوان میرسد و آنرا [illegible] فاسد [illegible]

سمی است بریح الشوکه و تدبیرش اخراج خون و تنقیه بصفرا است بتنقیه و نضج المواد اصیل که از
مواد مرکب افتد علاجش نیز مرکب باید کرد و بدانند که سورنجان در جمیع اقسام نافع
اکثر و طلا خصوصا در بلغمی تسکین میدهد چون بخور نمایند بزیره و زنجبیل آمیخته تا معده را ضرر نرساند
و در اثنای اکل و مفاصل را ابومر و روغن چرب کنند تا عضلات مفاصل را سست کند
مسکن وجع سورنجان سپید نبات مساوی کوفته بیخته شربت هم با آب شیر دیگر
خشک سه درم با پنج شکر سپید دیگر تخم خشخاش سپید دو درم با پنج شکر و دیگر آب و نیز
در آب گرم لت کنند و روغن گل آمیخته طلا نمایند دیگر حلبه با سرکه طلا سازند فایده
اگر از استعمال ادویه مخدره بعضی جز آن اختلال دماغ پدید آید باید که آن دوا را
نیز دوا بر عضو بردارند و بطبیخ بابونه و خطمی تنطیل نمایند بر آن عضو تا ماده از دماغ بمحل خود
بازگردد و هرگاه در جمیع الورک عرق النسا و داء اسود نند داغ دهند بر رگ در و جعش
و بر شتالنگ عرق النسا در رگ عرق النسا گشودن عرق النسا نیز نافع است ایشان این
رگ نیست که گره دار باشد و احتیاط در داغ آنکه هیچ آهنی گرم کنند و بالای شتالنگ
ببندند انگشت داغ دهند در عرض یک انگشت بریح خنصر و بنصر نشیب پای هند خط باشند
و استعمال چوب چینی شرط محافظت از تمام دارو از آنکه همه امراض مفاصل بحران
فصل ۵ در داء الفیل و آن است که رگهای ساق بزرگ و سطبر شود علاجش تنقیه سودا
بلغم است و بعد فصد اسهال و فی رگهای مذکور یا فصد کردن از ذات آن ماده را پس از
ظهور خفت سپیده بیضه بر ساق طلا کنند یا بر بندند با عتدال آن ماده دیگر
داء الفیل آن است که پای اصحاب آن پا پیل نماید و علاجش نیز همان است که بیان گذشته
و اگر شدید بود متعرض نباید شد فصل ۶ در وجع العقب یعنی در پاشنه و سببش

اگر زخم بود مرهم نهند و اگر ضربه یا سقطه بود ماميثا و گل ارمنی بآب یا گلاب نهند و آب
سرد بر سر ریزند و باشد که حجامت کنند و اگر فشار دن موزه بود تدبیرش نیز همین است و اگر از انصباب
مواد بود اگر مادّه خون است فصد اگر دیگر است قی و اسهال باید فرمود و در بحار روغن گل
و در بار و روغن بابونه و فرفیون و قسط بمالند **فصل ۶** در وجع کف الرجل و این مرضیست
که کف پای درد کند و پا نهادن متعسر بود علاجش مدبس در سر که نخته ضماد کردنست و
اگر خون غالب بود فصد مقدم دارند **باب ۲۴** در حمیات یعنی تبها و این سه گونه باشند
حمی یومی و حمی خلطی و حمی دقی **فصل ۱** در حمی یوم و این تپی است که بروح تعلق دارد
اصالةً و در اکثر بیک روز زایل میشود و لهذا باین نام مسمی گشت و وی بحسب اسباب باسمی
مخصوص است چنانچه غمی و همی و فرحی و فکری و غضبی و فزعی و سهری و قشفی و تعبی
و استفراغی و وجعی و تخمی و جوعی و عطشی و سددی و استحصافی و تخمی و ورمی و شمسی
و ناری و غذائی و دوائی و زکامی و نزلی و شرابی و ذحیری یعنی هر یک معلوم است
و هر واحد ازین اسباب چون مفرط میشود روح را گرم میکند و تپ می آرد پس اگر تعلق
حرارت بیشتر بروح نفسانی بود یا حیوانی یا طبیعی تپ را نیز بهمان روح مضاف سازند
چون حمی یوم نفسانی و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبعی و از ظهور ضرر بیّن در روحی
ازین ارواح توان دانست که در کدام روح تعلق گرفته و علامت حمی یوم
علی الاطلاق آنست که حرارت او یکسان بود و غیر سوزان بمشابه حرارتی که از ریاضت
میشود و از آثار عفنی و دقی معرا بود و در اکثر بیک شبانروز منقضی شود بشرطیکه
منتقل بحمی دیگر نشود و علاجش ازاله سبب است بهر چه در خور وی بود و بدانند که درین
تپ از غذا باز ندارند مگر در تخمی و ایضاً استفراغ نفرمایند مگر در سددی که سببش

استلا بود و در استحصافی که مع ذلک بدن ممتلی باشد و در تخمی که هنوز ثقل موجود باشد و در
نزلی که جاری بود و پوشیده نماند که دلک و ریاضت معتدل و استحمام در استحصافی انفع است
و در سددی نافع استحصافی آنست که مسام بسته شوند و بشره کثیف گردد و سددی آنست
که در مجاری ضیقه ماده بند شود اما تشققی آنست که از ترک ریاضت یا ترک استحمام ماند
آن هر چه محلل فضول باشد واقع شود خواه بسته و انجامد یا نه و در حمی اگر چه بیچون یکی از امراض
نیز خالی از آن نیست که احداث تب کوه و جع میکند یا استفراغ اما تخصیص او بتدبیر کردن بنابر
کثرت وقوع آن باشد یا بنابر اتفاق فصل ۲ در حمی خلطی و چون خلط چهار است بچهار قسم
این قسم منقسم شده قسم اول در دموی یعنی خونی و این دو گونه است یکی آنکه خون
گرم شود خلط و افزون گردد و تب آرد بی آنکه متعفن شود دوم آنکه متعفن شود
و این تب را علی الاطلاق مطبقه خوانند و آنرا که عفنی است سونوخس نامند و نشان
این تب از آثار غلبه خون یا عفونت آن و ایضاً از ناگسار بودن تب بنابدن ق
پوشیدن نیست و در عفنی تعفن بول و براز لازم است کذلک همه اعراض فسرد آن بود
نسبت با خمس و علاج این تب اخراج خون است بهر وجه که ممکن و اسهل باشد و حسب حاجت
بتلطیف و تصفیه کوشیدن بالجمله افراط تبرید درین تب منع است تا به تفتیش نینجامد و
در سونوخس خون هر چند بیشتر گیرند بهتر است و در عفنی بقدر مناسب پس اگر رقت خون
باشد تغلیظ کنند بشربت عناب و اگر غلیظ باشد تلطیف نمایند بسکنجبین ساده و هر چه
ملین طبیعت است باید داد و هرگاه بعد بحران ماده در رگها باقی باشد آب کاسنی سبز
بقدر بیست درم بستانند و بجوشانند و کف بردارند و پانزده درم سکنجبین آمیزند و
بدهند و آنجا که سرفه باشد دادن حموضات ضرر داشند لعاب بهدانه و اسپغول باید

آمیخته شربت بنفشه لعق باید کرد و اگر عوض موضعات چیزی دیگر دهند که هم تپ را
نفع دهد و هم سرفه را نیز مضر نبود بهتر باشد و درین تپ عناب خیسانیده یا جوشانیده و آب
بکرات نوشانیدن مداومت ان نمودن اثر تمام دارد خاصه آنجا که تغلیظ مطلوب باشد
و استعمال فقط در تعقیه چون کفایت آرد و آب آلو نیز نافع تر است سرفه را هم بسیار
قسم دوم در صفراوی مفرد و مرکب نشان صفرا و غیره در مقدمه کتاب گذشت
درینجا باید دانست که اگر ماده صفرا داخل رگها عفن شود تپ لازم می باشد و یکروز درمیان
اشتداد میکند و این تپ را غب لازم میگویند پس اگر ماده مذکور در رگها خواه داخل و معده باشد
عوارض مشتد باشند و این تپ را محرقه خوانند و اگر خارج رگها عفن شود غب دایره نامند
پس آنجا که ماده صفرا خالص بود غب خالص گویند و اگر با بلغم مرکب بود [illegible] شدید باشد
چنانچه امتیاز بینهما توان کرد غب غیر خالص نامند و اگر ترکیب لبث بود [illegible]
خوانند یا بجهت خاصه خالصه دایره است که یک روز آید و یک روز نه مگر آنکه دو غب
و خاصه غیر خالصه دایره است که یکروز بشدت آید و دو روز نیز اند که تغییر پدید آید
که هر دو ماده اش خارج عروق عفن باشد خاصه دویست که یکروز آثار تپ بلغمی پدید آید و روز دوم
هم آثار بلغمی و سوم آثار صفراوی زیرا که بلغمی هر روز نوبت کند و صفراوی یکروز درمیان اگر هر دو
داخل عروق باشند آثار هر دو لازم بود و مع ذلک یکروز درمیان
صفرا داخل عروق بود و بلغم خارج آن صفرا جو لازم باشد و بلغمی [illegible]
درمیان اشتداد با لازم است کما لا یخفی و این [illegible] شطر الغب
مسمی است اگر صفرا خارج عروق بود و بلغم داخل آن بلغمی لازم باشد و صفراوی
یک روز درمیان آید و روز نوبت صفرا عوارض اشتداد تمام نماید

جهت تسکین حرارت شربت ... سکنجبین ساده و لعاب اسپغول ... شیره تخم خرفه ... برای اطفای حرارت ... شربت حماض ... گلاب ... [illegible]

و این نوع بشرط النضج خالصه موصوف است فائده غب خالص لازم زیاده از
یک هفته و غب خالص از زیاده بر هفت نوبت که دو هفته باشد نمی‌ماند بشرطیکه
سوء تدبیر نشود علاج ظاهر است که ماده صفرا احتیاج بتبرید و ترطیب و بتنقیه
اگر بعد نضج منقبض باشد لیکن بدانند که در اینجا ماده داخل رگها بود و از اول تبرید [illegible] باید کرد
و بعد نضج ماده بیشتر مراعات باید نمود و دیگر در محرقه صفراوی که تبرید بیشتر مطلوب است
تا بدق نینجامد الا در محرقه که ماده در آن نسبت بحرارت غالب باشد که در اینجا بعد نضج
تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و در این تب
اگر خون نیز غالب بینند و بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجوز است خاصه ماده داخل رگها بود اما
جراتی که در روم میکنند بفصد در اینجا نتوان کرد و خون باید گرفت اما کمتر و بعد از نضج صفرا
و منع از فصد در صفراویه گفته‌اند بر تقدیریست که صفرا خالص و خون غالب نباشد
و بدانند که در حمیات دائره اگر ممکن باشد در وقت نوبت غذا نباید داد و بسا گاه [illegible]
در آب گرم باید خورانید تا باشد که صفرا بقی برآید اگر چه برآید بقوت تهوع البته [illegible]
لرزه کم شود و چون تب فرو آید با شوربا فرمایند [illegible] با تقیه حرارت [illegible]
سکنجبین در این وقت نیز موافق است و استفراغ حسب میل ماده در این وقت باید کرد اگر [illegible]
بوده باشد قی فرمایند و اگر با قراقر امعا بود مسهل دهند و اگر با تقاضای بول بود [illegible]
مدرات بخشانند و اگر ماده در پوست بود بعرق خواب باید تعریق نمایند و آنجا که میل ماده [illegible]
بود و اسهال وفق [illegible] گرم اولی نیست که سکنجبین بدهند بلکه [illegible] آلو با تمر هندی
[illegible] آب [illegible] اگر [illegible] چیز دیگر دادن نشاید سکنجبین مبارک است آنجا که صفرا [illegible]
از نضج مسهل ندهند بلکه ملین هم ندهند مگر آنکه ماده [illegible] نضج بود [illegible]

[illegible]

بلکه آنکه بلغم شور باشد که در آن با سکنجبین بزوری باید کرد با جمله در علاج تپ با جنس و فصل و نوع
و ترکیب که یاد کرده مفهوم شود دلیری بعلاج نشاید بود و قرص گل در مرکب بسیار نافع است و
سکنجبین بی آنکه تکلف بسیار شود و عوارضات که در محرقه پدید آید از ادرار عرق و سست و رعاف و
سبات و ضیق نفس و شهوت کلبی و عطش متواتر و غشی باشد آن را تدبیر هر یک از محلش جوید
با رعایت تپ و محافظت قوا این نوبتی است از صفرا که درون گرم بود و بیرون سرد و
این نیز مسمی است به لیفوریا و نشان او لزوم تپ و نوبت غب مشتبه شدن و دیگر آثار صفرا
پیدا بودن گرمی باطن و سردی ظاهر گواهی دادن علاجش علاج غب خالص است و سکنجبین با کافور
نافع و نوبتی است که صفرا او با غشی باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش از جمله
غشی گیرد و وقت نوبت نان در آب لیمو ترکرده چند لقمه بخورانند قسم سوم در حمی بلغمی
و ماده او اگر داخل رگها عفن شود لثقه خوانند این ماده اگر بلغم شور بود در عروق و
نواحی آن معده باشد ایضا مسمی است بمحرقه اما از محرقه صفراوی و محرقه بلغمی از آثار که
بهر ماده مخصوص است فرق بین است اگر خارج رگها عفن شود نایبه باشد و مواظبه خوانند
و ما انقصه لا ریب باشد و بی لرزه اگر چه فاتر شود لیکن محسوس باشد و نایبه روز یکبار و دو بار
فرو نگیرد و دیگر آثار بلغم پیدا بود دیگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت در وی پدید آید
و بهر حونیکه باشد این حرارت بحرارت صفرا نرسد نشان بلغم مالح آنست که ابتدا قشعریره
کند پس بود لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه سخت پدید بود و نشان حامض آنکه
برد سخت پدید بود و نشان جص آنکه برد در وی کم باشد و در اکثر تا چند نوبت از
قشعریره و برد و نافض هیچ نباشد علاج تا یک هفته سکنجبین عسلی و ماء العسل که در وی
زوفا پخته باشند گلشکر و قدری بادیان و نخود و مطبوخ بهی و سپید و

کذا فی طب الاکبر ۱۲

سکنجبین و گلقند و بعد یک هفته می فرمایند سکنجبین و آب در خصوص قسم نهار نوبت
سکنجبین و آب گرم کثیر المقدار دهند و هر چه باسانی برآید بهتر است سیما النفیر بباید کرد
و گاه گاه انیسون همراه گلقند خوردن بود دینه و مصطکی خائیدن لازم دانند و بعد نضج تام
مسهل توان داد و اگر طبع قبض باشد هر شب دو ماشه تربد بقدر حاجت دادن است صبح پنج درم
گلقند خورانیدن و عقب آن ده درم سکنجبین عسلی نوشانیدن تا دفع نسبت شیر طبیک قبض
مطلوب بود اگر بول غلیظ و رنگین باشد فصد مجوز است آنجا که دماغ ضعیف بود سکنجبین
نباید داد و بعد استفراغ قرص گل اثر تمام دارد و اگر ناخواه کوفته بیخته با شهد آمیزند و سه درم
دهند تپ بلغمی کهنه که سخت بلرزاند و دیر گرم شود دفع گردد و نهار لیقون نیک در
باغشی همین عمل کنند و در لثقه بدادن منضجات و ملطفات چندان دلیر گردند که زیاده نکنند
نتوان کرد خاصه که صداع یا ضعف دماغ داشته باشد نوعی است از حمی بلغمی که درون
سرد باشد و بیرون گرم این را حمی لیقیاوس گویند و نوعی است از آن که درون گرم بود و
بیرون سرد این را حمی لیفوریا گویند و این بیشتر در نایبه افتد و طریق علاجش همانست که
گذشت فائده گاه باشد که لیفوریا صفراوی باشد چنانچه گفته شد و صفراوی و نوعی دیگر
از بلغمی که در وی حرارت برودت معا محسوس شود در ظاهر باطن و نوعی دیگر است که برودت
در باطن باشد و ظاهر بحال اصلی بود و لرزه باد و او افتد بی حرارت این هر دو نام ندارد
و نوعی دیگر است که در روز آید و در شب فرود آید و این را نهاری گویند و نوعی دیگر بعکس آن
و این را لیلی نامند علاج این همه تلطیف خلط است چنان که گذشت قسم چهارم در
حمیات سوداوی و این نیز اگر یا ده سوداوی داخل عروق باشد ربع لازم گویند که نشان
لزوم تپ است مع ذلک در روز در میان داده مشتد شدن اگر خارج عروق

میزان الطب

بود و ربع و مایزخوانند وی بعد دو روز نوبت میکند و از انکه روز اخذ وی بحساب روز
ترک چهارم روز ست ربع می نامند و بر همین قیاس نام نهادند سامی این حمی که تسمیه وی
باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمس و سدس و ثمن و تسع و عشر همه یکسو الا اول
و زیاده برین نیز مشهور شده است اما ربع کثیر الوقوع است نسبت با خوانش و ربع از دو وجه
بیرون نیست یکی انکه از عفونت سودای طبعی بود و تقدم تناول چیزهای سودا افزا
و صفرا و نبض ان گواهی دهد دوم انکه از سودای غیر طبعی افتد و چون متحقق است هر خلط
که بسوزد سودای غیر طبعی میشود پس ربع یا دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی
و ظهور اثار هر یک ازین اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوی با حرارت بیشتر باشد و زود
میگذرد و پوشیده نماند که تب ربع از جمله امراض مزمنه است اکثر دیر میماند و باشد که در
پنج و شش نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام است که روز نوبت
خاصه که نوبت اول روز بود غذا او آب سیب خصوصا آب سیب ترش و هرچه از جنس میوه تر باشد و آنچه
باد انگیز و هرچه گرم و خشک و انچه بسیار التلطف نوبت نمایند مهما امکن بنضج کوشند بچیزهای
مرطب امرود و امثال ان و لیکن از نضج تنقیه نمایند حسب اخلاط بدفعات و در دموی فصد فرمایند اما بعد
دو سه نوبت در دیگر اقسام نیز فصد مجوز است اما پس از نضج بگر در صفراوی و انجا که خون سرخ
و صاف اید نشاید گرفت البته و از انکه این تب بیشتر بعد تمام امراض حادث باید کوشید بر سر تخت
نباید فرمود بسر ماه فصد اسهال کردن خون بندگی گرفتن روز نوبت گاهی بیش از آمدن
تب مجمره بر سر نهادن بسیار ظاهر النفع است فایده حمیات که ترکیب یافته اند
با همی علیحده مخصوص نیستند مگر شطر الغب غب غیر خالص و از نهایا انکه بلا انتظام اند
مختلط مانند ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی انکه تب هنوز در بدن موجود

باشد که تپی دیگر گیرد و این ترکیب را مداخله گویند دوم آنکه چون یک تپ بگسارد و دیگر
تپ سر برآرد و این ترکیب را مبادله نامند سوم آنکه دو تپ گیرند خواه ترک آنها معا باشد
یا نه و این ترکیب را مشارکه خوانند و مشابکه نامند و علاجش بتأمل تمام باید تحقیق نموده و بهتر
تدابیر باشد از آن بیشتر مرعی دارند فصل در حمی دق و وی آنست که حرارت غریبه
با عضاء اصلی خصوصاً دل آویزد و رطوبات طبعی بدن را شروع در افنا نماید این تپ را که
در ابتدا است بجز دق میرا میخوانند لیکن چون بدرجه دوم رسد که گداختن اعضا افتد
ذبول نامند و چون از این هم تجاوز کند و موی ریختن گیرد مفتت مشفشف گویند و در تیقت
تدارک مشکل ست علامت دق سفر دانست که تپ نرم لازم باشد و بعد خوردن غذا
برافزاید و نبض صلب و ضعیف متواتر بود و بعد تناول طعام میل بقوت و عظم نماید
و چیزی در بول پدید آید علاج او طبیب متدبر کوشد حسب حاجت باصلاح غذا و دوا
و هوا و فرو دادن شرب و درع در تن تپ نافع است اگر با تپ یکبار نبود طریق شرب آنها از
مطولات جویند و در مرض مهما امکن بتقویت اعضای رئیسه کوشند مع مراعات تبرید و ترطیب
تا ممکن باشد احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و هر گاه ضعف پدید آید ماء اللحم نیکو چیزیست
و بدانکه ضعیف است شبیه بدق که اطبا آنرا دق الشیخوخة نامند و دق الهرم خوانند و وی آنست
که حال جوانان مشابه به پیران شود و حال پیران خراب از آنکه بود گردد بی حرارت و وی
بیشتر پیران را افتد و جوانان کم و بکودکان کمتر و سبب وی سیر شدن است از افراط تبرید
در حمیات یا نوشیدن آب سرد بعد ریاضت یا بموجبی دیگر و علاجش تعدیل مزاجست
باستعمال انچه گرم تر بود و نه با فراط و گاه گاه غسل لیسیدن نافع است اگر مستحکم شود متعذر
العلاج است اما دست از تدبیر باز ندارند که بهلاک عاجل نینجامد و رق رسید و منشدست

… فصل ۴ در حمی جدری …

و حصبه نشان … ست و درد پشت و خاریدن بینی و آمدن اشک و ترسیدن

بیدار شدن … حصبه … باک تر باشد و درد کمر در این کمتر بود و نسبت جدری علاج

این تب قبل از بیرون آمدن جدری و حصبه … کم کردن … کردن تلیین نمودن و شربت عناب

مداومت کردن … بعد بیرون آمدن اصلا تنقیه نشاید کرد و سعی در آن کوشند که تمامه برآید و این

چنان باشد که بدن بجامه بپوشند و آب … جرعه جرعه دهند و جای گشتی …

باشند و در آب … شانیده زیر جامه بدارند فصل ۵ در وبای و این تبی ست مهلک

در هنگام وبا افتد و علاج تا که طاعون بر نیاید به تنقیه و تلطیه کوشند و دل و دماغ را

قوت دهند و بعد ظهور طاعون بمعالجه وی که گفته آید رجوع نمایند باب ۲۵ در اورام و

بثور ظاهر بدن آنچه بظاهر تن تعلق دارد فصل ۱ در اورام و مانند آن …

بثور و اورام را اقسام ست و هر یکی را قسمی نامی دارد چنانکه بیاید بدانکه فلغمونی ورم …

… ست که با وجع و ضربان شدید باشد علاجش فصد ست و در ابتدا التصمید و ادعات

چون … گل ارمنی و مامیثا و اقاقیا و گل سرخ و کاسنی و مانند آن کردن و در

تزاید قدری مرخیات چون آرد جو و کشنیز تر و خطمی و خبازی و مانند آن ضماد ساختن

باروادع و در انتهاء مرخیات و محلل چون آرد باقلی و خطمی و خبازی و بابونه و تخم مرو و جزان

بکار بستن و در انحطاط محلل فقط چون بابونه و اکلیل و تخم کتان و حلبه و مانند آن استعمال نمودن

و آنجا که ماده تحلیل نیابد و روی بتجمع آرد چیزهای پزنده چون تخم کنوچه و تخم کتان و انجیر

و مانند آن ضماد سازند تا پخته شود پس اگر خود بشگافد فبها و گرنه چیزی مفجر یعنی

شگافنده چون سرگین کبوتر و اشق بر نهند یا باسن سر دهند و بعد فصد اگر تلیین

حاجت آید بمطبوخ فواکه یا بلیلین و سباکی توان داد و فائده که گفته شد در سایر اورام
همین قاعده را مرعی دارند دیگر در اورام مغابن که از دفع اعضاء رئیس باشد استعمال داوها
جائز نیست سقاقلوس ورم خبیث عظیم است که عضو را میمیراند و سیاه و فاسد
میگرداند و علاجش قبل از آنکه عضو سیاه شود شرط عمیق زدن است از نفس عضو
کشیدن بعد گرفتن خون زرد کرسنه به سکنجبین آمیخته طلا نمایند یا بعد ظهور سیاهی در عضو
بلا تمهل قطع کنند عضو را تا فساد او بعضو دیگر سرایت نکند لهذا فصد درین تجویز نیست
و اگر عضو قابل قطع نبود حوالی آن داغ دهند تا که سقاقلوس مستحکم نشده نفع دارد نیز
نامند حمره ورم صفراوی است که بپارسی سرخ باده گویند پس اگر صفرای خالص است حمره
خالصه نامند و وی سوزان درخشان ساعی باشد و زرد رنگ و اگر مرکب با خون است
نبود سوزان نباشد و سرخ بود علاج در خالص تنقیه صفرا نمایند و ادویه سرد و تر طلا
فرمایند همه وقت در غیر خالص نخست فصد کنند بعده تنقیه صفرا نمایند و تضمید
مرعی دارند باعتبار اوقات حمره نیز آتشک گویند و این به آنست که مبتلا باشند و سرخ باد
قوی نبود گویا آتش نهاده اند و علاجش تنقیه صفرا و اگر خون غالب باشد فصد نیز نمایند
و بعضی بر آنند که خون آنقدر گیرند که غشی شود و این اطلا نمایند که بهمه مخصوص است وی که
بر زمین گرم اندازند تا که بجوشد پس گیرند و کافور آمیزند و طلا سازند و اگر گل ارمنی
یا گل سرشوی نیز آمیزند بهتر باشد نمله وی بثره باشد یا بثور که با حرقت شدید و خارش بود
از جای خود بجای دیگر میکند پس اگر ماده او صفرای خالص است نمله ساعیه گویند و اگر با خون مختلط باشد
شاکله خوانند و ساعیه آن بر ظاهر پوست باشد و شاکله در پوست و گوشت نیز دو رسد است
کنند و علاجش حسب [illegible] نمایند و طلا حمره نافع است و اطراف و حوالی این ضماد نمایند

وتدارک جراحت بمرهم اسفیداج فرمایند چنانچه در سینه شود بعضی را که در بن ماند ست که سرش
سپید و بجنبش سرخ باشد و متفرق برآید علاجش تنقیه بعد از آن بلغم مسکنست و آنرا بگلاب و
قدری سرکه دلاک کردن و فصد اگر حاجت آید مجربست و نار فارسی نیز از آب رقیق شده پدید
و اثیر الحکه است که چون برآید زرد و خشکات نشینه گرد و پیش از زرد و خطوط سرخ گیرد در ان محل
پدید آید و این را هم آتشک گویند و بعضی حمره نامند و علاجش فصد و تنقیه صفرا و تضمید بر فایشکات
بگلاب یا بر روغن [illegible] نفاخات آنچه بر کنار مشابه بالبه است که از سوختن می افتد و در وی
اکثر آب رقیق میباشد و گاه خون رقیق و گاه چیزی غلیظ نیز باشد و درین حالت مسمی است
به نفاخات نیز و علاجش فصد و تعدیل غذاست بعد از آنکه نفاخه بعظم خود برسد باید که
بسوزن بشگافند [illegible] طلا نمایند شری آن بثورست پهن سرخی مایل است که بعضی از حمره و
بعضی بزرگ اکثر دفعه می افتد با خارش و کرب و اگر رطوبت در وی بسیار باشد [illegible] اکثر
در سوی و گاه بلغمی آثار [illegible] علاجش در صفراوی فصد و تلیین و تضمید سرکه و گلاب
و روغن در بلغمی تنقیه [illegible] بنات اللیل و شری [illegible] بیست که از صفرا
و خون پدید آید در روز [illegible] که [illegible] سرخ باشند و درد کنند و ضربان
و سنگ گوش و بلغمی خساره جبهت تنفخ شود و علاجش خون گرفتن است بعد از آن طبع را
نرم کردن و تقویت تلیین حلق و سینه و مدرات ضماد نمایند تا ماده از روی بسینه نریزد
و طبیخ سمی انعناب و سکنجبین آمیخته نوشیدن آن نیز تمام ازدیاد خون [illegible] بسیست که اکثر
در ایام وبا پدید می آید و حرقت شدید لازم آنست و رنگش سرخ میباشد یا زرد یا کبود یا
یا سیاه و تیرکی نیز [illegible] تراست علاج و تبرید و تقویت دل و دماغ مبالغه نمایند و در وی
و در مرهم های سرد طلا نمایند [illegible] نفس و زمین [illegible] عمیق و با آب گرم

بشوبند تا خون بسیار برآید و هرگاه آشنا که خون باشد فصد هم نیست خاصه که اول [illegible]
بر ورم زده باشند و اورام مغابن ورم غیر سمی ست که در بن ناپس گوشتها برین ایشان
پدید آید و وی اگر بسبب جراحت یا جرح عضوی بود چنانچه در بن ران از قرحه پای پدید آید
و مانند آن جدوار طلا کردن کافیست و محتاج تنقیه نیست اگر بدون آن بود از دفع اسفناکی
رئیس ماده از ادویه مرخیه ضماد نمایند و قطعا گرداو نهاد دیگر اورام بی سمیت که در ابتدا استعمال
روادع نهادن از لازم ست چون باره دوی بجمع آرد به نضج و تفجیر کوشند الکه بیماری خوره گویند
و خاصیه وی نیست که بگوشت نواحی تعدی میکند بسرعت مثلا اگر صبح در عضوی پدید آید تا
شام بقدر فلوس خیار شنبر وسعت بگیرد و علاج کردن آن [illegible] دراو نیست [illegible] لک گل ارمنی
با سرکه جوان آن طلا ساختن و تنقیه بدن بمبالغه نمودن بسرکه آب یا و بشراب [illegible] احتیاط
شستن و اگر سود ندید نفس آن کاداغ [illegible] روغن کنجد [illegible] که روغن کنجد سخت گرم
کنند و خوا آن از خمیر [illegible] بر دو میانش روغن جوشان بنهند [illegible]
علاج بش تنقیه خون و دیگر اخلاط است بتجیبن خورانیدن از ابتدا [illegible] ورزد و ضماد [illegible]
و روز چهارم [illegible] سپیده تخم مرغ سرشته ضماد نمایند و چون قرحه نضج نهند نیز [illegible] بشگافند
و بعد پاک شدن ریم بانداک کوشند ادویه منضجه انجیر و علک کوفته ضماد نمایند و دیگر خمیر
گندم با اندک نمک و روغن کتان و عسل آمیزند و بر نهند ادویه منفجره خمیر ترش و تخم مرو
سرگین کبوتر با آهک آب نا رسیده نیز و تخم مرغ بعسل سرشته ضماد سازند و بدانند که شگافتن
با آهن بهتر از شگافتن بدواست فائده اگر بیماری که در دل ظاهر شود و آهک و روغن کنجد با
سپیده تخم مرغ سرشته طلا نمایند زیاده نشود و دبیله و دویست بزرگتر از دل [illegible] کنند و
تمام که بظاهر بدن پدید آید یا در باطن آن باید دانست که ماده او مختلف الالوان است تنوع اقوام

می برآید همچون گل سیاه وریزهٔ سفال وریزهٔ ناخن و مانند آن علاجش بعد تنقیه و تلطیف
تدبیر مرهم داخلیون ضماد کردنست و بعد نضج شگافتن و باید که ماده را بتدریج بر آرند
زیرا که یکبارگی بر آوردنش اکثر منجر بغشی می گردد و بعد پاک کردن از ریم بقیه کهنه دران بسیار ماند
تا ریم را بچینند پس باندمال جراحت کوشند و دبیله که در اعضای باطن افتد تدبیرش در معالجش
گذشت خراج وآن نیز ورم بزرگ ست که میل تجمع کند و تدبیرش همانست که در دبیله
گذشت فائده آماس تا پخته نشود نشگافند و بهترین محل شگافتن آنجاست که بلند
شده باشد و نرم گشته باشد و باید که شق پائین بود تا ماده خوب بر آید و دسما ورم نرم
سپید سنگست که بحرارت پیدا شود و بثور ورم رخو نامند علاجش استفراغ تنقیه بلغم
و نطرون با خاکستر درخت انگور و قدری سرکه ضماد نمایند و صبر با سرکه و گلاب نیز کافیست
نفخه ورم ریحی گویند و نشانش سبکی ست بعد غمز همچنان بحالت خود بر آمدن
بمشابه مشک پر باد علاجش از چیزهای باد انگیز پرهیز بایست شکننده باد خوردن و
بکار بردن و تکمید کردن و طلا او دسما بکار بستن سلعه ورم غلیظ غیر صلب است که زیر پوست
از حرکت دادن حرکت میکند و در محلش وی اقسام است شحمیه و عسلیه و ثالیه و شیرازیه و
علاجش تنقیه بلغم ست و اخلیون دائم نهادن پس اگر تحلیل نیابد و بتعفن گذارند تا
بپوساند یا شق نمایند پوست او سلعه را بر آرند باحتیاط طیکه میان غدد و عقده فرق نمایند
صلب ست که بر ظاهر بدن افتد و فرق در و در سلعه آنست که اینها سخت میباشند و کلان نمیشوند
و اگر کثیر الماده باشد در جنبش او دیگر غدد پدید آیند بخلاف سلعه که کلان میشود و بهیچ حال خالی از [illegible] نمیباشد
و علاجش اخلیون نهادن و نشست قطعه ثقیل از سرب بستن فو حشیلا و سیکه در [illegible] غدد و می
و از جنبش طاعون نباشد علاجش همانست که در اورام مغابن نشست خنازیر همچنان

سلعه بود ودر تر و قبول غمز مگر آنکه خنازیر نسبت به سلعه میل الصلابة دارد و بیشتر در گوشت نرم
پدید آید خاصه گردن و بغل و علاجش تنقیه بلغم است و اخلیون نهادن و بهتر تنقیه
چیزها حب خیرزان و حب واصلی ست و مقل ... صلب را گویند علاجش
تنقیه سودا و مرهم داخلیون نهادن باشد که از بلغم یا از ترکیب دارو بلغم افتد و صلابت
درین نسبت بسودا و کمتر باشد و علاجش تنقیه است بحسب اخلاط و بعضی ازین
باشد و بعضی بی حس و انچه بی حس باشد و الم کند سمی است به سقیروس خالص این
توان کرد بخلاف ... که لا برء گفته اند سرطان ورم سودا ویست که
شدید الصلابة وکمد اللون مستدیر الشکل باشد و بعضی اگنده در عضو فرو رفته بود
و در تو آن رگهای سرخ و سبز پدید آید و مجموع بسرطان ماند علاجش تنقیه سودا است
بتدریج و در اصلاح مزاج جگر کوشیدن در ابتدا و دوا ضماد کردن تا منفجر نشود و بعد
تفجر آنچه مدمل و مسکن باشد از دوا و دوا بکار برند چون سفیده ارزیز و توتیا مغسول
و مانند آن بروغن گل آمیخته عرق مدنی بپارسی رشته گویند و علاجش
... و بعد بر نفس و مرهم نهادن تنقیه سودا است ترطیب نمودن و صبر
آب کشنیز تر و آب کاسنی سبز طلا کردن صبر ... مخصوص است اول روز
نیم درم صبر در آب کاسنی بشب تر نمایند وصبح آن بنوشانند فقط یا نقند و روز دوم
یک درم صبر کنند و روز سوم یک نیم درم ... کافیست چون رشته سر بر ارد بر قطعه اسرب
بپیچند تا از ... رشته بیرون آید و نواحی ... روغن مالند و آب ... گاو
نهاده تکمید نمایند و احتیاط ... تا گسسته نشود و اگر بگسلد ... در طول آن که باد
فاسد جمله بر اید ... علت جذام

علتی ست که بیاض اعضا را فاسد میسازد و بغایت پهن شدن بینی و گرفتن آواز
و مشابه شدن جبهه بشیر خاصه و ازین است این را داء الاسد نیز گویند و علاجش تنقیه بدنست
بفصدها و مسهلهای متعدده و دوام استحمام و ترطیب و دوام غذا و سعوطات و مروخات
و بهترین اغذیه شیر گوسفند ست اگر فقط بر همان اقتصار کنند بهتر و الا با نان شاید خورد
و هر چه سودا افزا ست ترک نمایند و از معالجه این ملول نشوند که بتدبیر علاج می پذیرد
سعفه قروح کوچک است در سر و روی پدید می آید و اگر تر باشد زرد آب ازان بر آید
سعفه رطبه باشد و شیرنجه گویند و اگر خشک باشد قشرهای سپید ازان جدا شوند سعفه
یابسه نامند علاج در رطب فصد نمایند و بمطبوخ هلیله و شاهتره تنقیه فرمایند و در اصلاح
خون کوشند و زرد چوبه و پوست انار و مرداسنگ و حنا باریک ساخته بسرکه و روغن گل طلا
سازند و در یابسه تنقیه سودا نمایند و در ترطیب او کوشند اکلا و طلاء و سعوطا و نوعیست
از رطب که آنرا شهدیه گویند و نوعیست که آنرا روس الابر نامند و نوعیست که آنرا
[illegible] گویند و وی مشابه بتنبل بود و در ابتدا سخت باشد و قیح نکند و نوعیست که آنرا
تینی نامند و نوعیست که آنرا سعفه حمرا گویند و نشانش آنست که چون سر تراشند
پوست سر سرخ شود و تدبیر همه تنقیه و اصلاح است جرب بثرهای کوچک مانند و خارش
مع البثور ست پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند و اگر تر باشد و زرد آب ازو بر آید
جرب رطب نامند علاج در جرب یابس بترطیب کوشند ظاهرا و باطنا و بعد حصول ترطیب
تنقیه نمایند دفعات و باب گرم غسل کردن و روغن گل بسرکه مالیدن مجربست و در رطب
نخست فصد کنند و بعده بحسب غلبه اخلاط مسهل دهند و تنها ادویه حاره طلا نسازند
خارش بی بثور ست و علاجش همانست که در جرب یابس گذشت حکه که در اعضای مخصوص افتد

در مجلس گذشت بر حکه قبل و در جلد بچم کتان بعسل چه شاینده و خرقه بدان آلوده بر دار
سود مندست فائده جرب حکه و شری که اطفال را افتد بعد از اخراج خون حجامت یا
علق بطبیخ گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش کوفته بدن بشویند و روغن بدن طفل بمالند
و بندق را بسمانند حصف بثور خرد سرخ ست که با خارش شدید و خلش باشد و از آتش
نیز گویند علاجش بعد فصد و اسهال صفرا حک خالبسر که بمالید نست قوبا بیاری
بهق گویند و آن مانند وی خشونتی ست که در وی که بخارش پدید علاج آن گر نو ست
گوشت سرایت نکرده حضض بسرکه یا ملیله بسرکه سائیده لیدن کفایت کند و اگر اندک
تاثیر در گوشت کرده بر آن چسبانند و اشق بسرکه و مر بسرکه سائیده لیند و اگر تمام
در گوشت کرده باشد و دمی غلظت بود نخست فصد و مسهل سودا پیدا کنند و تمام
از نفس عضو خون گیرند بعد و یه قویه طلا نمایند چون زرنیخ و اشق و خردل و منقل و زاج
بروغن گندم و سرکه آمیخته فائده چون قوبا زائل شود دواء فیاد عمه طلا نمایند چند گاه تا عود
نکند و قوبای اطفال را آب دهن صائم بمالند و قوبا که بدوا نشود و شق نمایند اگر ممکن بود
جا بگذارند تا گوشت فاسد بخورد و لیس الحیة است اندمال سازند بثور لبنی بثرهای سپید ست که
پیشانی بر آید چنان نماید که گویا نقطه شیر ست علاجش بعد تنقیه بدن از بلغم
طلا ساختن بنات اللیل بثور صغار که وقت شب و هنگام سرما پدید آید و خارش کنند و علاج
بعد تنقیه بتفتیح مسام کوشند نست بدانچه در جرب و حکه گذشت و مالیدن آب فس و روی
نفع دارد ثآلیل بثور صلب شدید الصلابة که بهندی مسه گویند و اگر در راس دقیق و اصل
بود مسمار گویند و اگر در راس پهن بود قرونا خوانند و اگر با حرکت با پیچیم بود ... سپید ... نامند
آنچه بر پیشانی و روی پدید آید و پهن زرد بود و عدسیه خوانند و اگر دراز با ابل ...

بود حنطیه نامند و علاجش بعد تنقیه ضماد کسبر که بالیده باشند بروغن گل و چربی مرغ یا پیه
چرب داشتن بلیلجیه قروح مع البثور وی خشک ریزنده است که زردآب از آن برآید و اکثر
با خفقان و غشی می باشد و علاجش بعد از تنقیه گل ارمنی با سرکه طلا کردنست بسبیل و تا که
قروح خشک شود و گوشت صحیح برآید بطم بثره سیاه است که بر ساق پدید آید و منفجر شود و
زردآب سیاه برآید و علاجش بعد فصد و قی یا بدفعات از نفس عضو خون کشیدنست بود و حجامت
و بعده حنا سوخته و مامیران و تنه بجنه با سرکه و روغن زیت هم سازند و بکار برند قوبه
بالیا من ای و فانمین بثره منفجره است که در عمق و رخساره یا در سفید و فرج پیدا شود و علاجش انکه
بعد تنقیه مرهم زنگار نهند و بعد فنا فاسد مرهم احمر مندمل سازند داحس ورم گرم است
که در اصل ناخن پدید آید یا در شدید ضربان تمدد و قوی می باشد که تب آرد علاجش بعد فصد
و اسهال تعدیل مزاج کوشیدنست و در ابتدا ابتقل با سرکه طلا کردن ف گرده عنب الثعلب
و حی بیخ و افیون با سرکه طلا کردن پس اگر بدین تدابیر بحج نشینید روغن زیت گرم کنند و آن
بر ان نهند تا ماده تحلیل رود اگر کفایت نکند تخم کتان و تخم مرو ضماد سازند تا ورم پخته
شود پس شقوق سر نهند و مندمل سازند ابو رسام ام الدم نیز گویند و وی آنست که شریان
زیر پوست شکافد بضربه یا سقطه و خون ریح هوا که در شریانست در آن آید زیر پوست
جمع شود و خاصه وی است که وقت انبساط شریان ورم بیشتر شود و وقت انقباض پست
گردد و بر ابر گشتن و باز آمدن آن لون و نفسجی و با درنجانی باشد علاجش تضمید
قوابض ست چون شاه بلوط و مازو و مانند آن و اجتناب از محرکات خون
شور شره بثره وی اقسام است یکی انکه خرد و سپید شقیق بود و عسر النضج بود و از
سر شوره اندک ریم برآید و این را ذات الاصل گویند دوم انکه صلب بود و دبه

پدید آید و حوالی او بقدر درمی سرخ نماید و این را شیلم گویند سوم آنکه بثور بزرگ شبیه
بدبل خرد بود و بر بناگوش بر آید و این را بثور الاصابع گویند و آن را چون بشکافند بجز
خون غلیظ بر نیاید چهارم آنکه شبیه بثور الاصابع در پس گردن پدید آید و آن را بثور القفا
گویند و با وجع شدید باشد و کثیر العدد میشود پنجم آنکه خرد و سخت سرخ و سپید رو باشد و چون
بر آید زمان طویل بایستد پس از آنجا غایب شود و جای دیگر بر آید علاجش بعد تنقیه بحسب الماده
اضمده و بکار بستن ست و در بثور القفا روغن بنفشه و شیر زنان در بینی چکانند و بسر مالند
آبله فرنگ نوعی است از بثور علاجش تنقیه است بحسب اخلاط حصبه بثور سرخ که
بمقدار کاورس بود و با تپ باشد و مشهور جدری بثور بزرگ ست که بمقدار عدس
باشند و با تپ بود و این را آبله کلان گویند حمیقا حبات بزرگ سپید متفرقه است که
بی تپ باشد و عقل و نفس بر قرار بود و این اسلم ست مسمی بجارک و خشخاشک و باد آبله
علاج تدبیر از صحت حمیات نیز و تدبیر بر آمدن آبله و خشک کردن خشک نشیند
کردن آن نشان که از آن ساختن کوشند در طب الاکبر است فصل در آنچه بلون و جلد
تعلق دارد برص ابیض سپیدی غلیظ است که بر جلد ظاهر شود و اگر عام بود همه بدن
برص منتشر گویند بهق ابیض و آن سپیدی رقیق ست که بر ظاهر جلد ظاهر شود و فرق میان
ایشان آنکه برص عمیق بود و موی در وی سپید باشد و در عمق جلد سرایت کند چنانچه اگر بعد از آنکه
سوزن بخلانند خون بر نیاید با بهق اگر چه دور باشد و دفعه پدید آید و هر چند سوزن
خون از سوزن خلانیدن بر آید بهق اسود و برص اسود را قوبا نیز گویند و هر چند پوست
در برص درو جدا میشود لیکن پوست بهق رقیق بود و در برص غلیظ همچون فلوس ماهی
علاج ابیضین تنقیه بلغم باید کرد و در اسودین تنقیه سودا و ترتیب و تنقیه سر باتجم
یعنی در بهق و برص سیاه

ترب لبسر که طلا ساختن در بهق سپید و حرق سیاه لبسر که در بهق سیاه بر جلد سیاه نافع
و خون مار سیاه در برص سپید بالخاصیت نفع میدهد کلف مشهور ست و به وجه مختص و
فرق در کلف و در بهق سیاه آنست که کلف صاف میباشد و بهق سیاه ذی خشونت
نمش نقطه سرخی مائل ست که در بدن پیدا آید و اکثر بر وجه افتد برش نقطه مائل
بسیاهی ست و این نیز بیشتر بر روی افتد و آنچه گفته شد مطابق قول جمهور ست علاج
ریوند چینی بعسل ضماد نمایند و دیگر زرنیخ زرد با آب کشنیز تر طلا نمایند و اگر نفع ندهد
کوشند بعده بطلیه و غیره طلا دوا نخست باید که با آب گرم تکمید موضع علت کنند و دوا
نیز گرم کرده بر نهند ثیلان جمع ثالیل ست و آن نقطه خرد سیاه مشهور سیاه یا کبود
که از بدن فراشته باشد و علاجش همانست که در کلف بکار آید حضرت است
زیر پوست نهفته و دوا ضربه علاج بعد تسکین الحصر به برگ کرنب یا پودینه ضماد نمایند
و وشم آنست که عضو را بعمل نیلگون سازند چنانچه در زبان دهقان مروج ست و
تدبیر زوال وشم آنست باید که بنطرون و آب گرم آنجا را بمالند و بعده علک البطم با عسل
نرم ساخته ضماد کنند چند کرت همین سان بکنند تا تمام زوال گیرد و اگر
ازین دور نشود منفعت شرح سازند بلادر یا دشنام سرخی مائل بکبود ست
که بر وجه و اطراف ظاهر شود خاصه هنگام سرد و علاجش فصد ست و اسهال
بمطبوخ هلیله و اگر با جراحت بود مرهم احمر بکار بستن و از نفس عضو خون
کشیدن و صابون طلا کردن و بعد خشک شدن با آب گرم شستن و باز طلا کردن
و شستن بسیار نفع دارد فساد لون تغیر شدن رنگ بسبب شستن آفتاب یا بسبب نقاهت
یا بسبب خوردن برده یا نخواه یا بسبب غلبه اخلاط علاج قطع سبب نمایند و تنقیه فرمایند

حاجت باصلاح پردازند و بتقویت کوشند و بر روشستن آب سرد باقلا سود دارد و خراز سبوس سدر
و آنرا ابریه نیز گویند و علاجش تدبیر ست در آب چقندر نمک انداخته سر شستن و اگر
کفایت نکند به تنقیه بلغم و دم و سودا توجه فرمایند **شقوق اطراف وجه و شفت**
علاج اگر از امور خارجی بود چون گرمی سردی قیروطی بکار برند و اگر از امور باطنی بود
ترطیب و تنقیه کوشند حسب سبب **تقشف و تقشر جلد** تقشف درشتی ست و تقشر معروف
علاجش تنقیه بدنست و هن در دهان مرطب **تحجج جلد** یعنی خراشیده شدن پوست
علاج مرداسنگ با گلاب سائیده ضماد کنند و اگر قوی باشد و خوف ورم بود رگ زنند و خرقه
تر کرده بر نهند بشرطیکه در اطراف عضله نبود و الا فصد خرقه تر نشاید **فصل ۲ در بیحیه**
بموی تعلق دارد **داء الثعلب** آنست که موی بریزد بی پوست و **داء الحیه** آنکه موی بریزد و
پوست نیز جدا گردد و در بین هر دو فساد در جلد لازم **علاج** آن بهر خلط که پدید آید
تنقیه وی باید کرد **انتشار و تساقط شعر** یعنی ریختن موی بی ظهور فساد در جلد
و علاجش نیز حسب سبب توان کرد و انتشار شعر سر که با آن پوست سر لغایت نرم نماید
مسمی ست به **علت ثعالبه** نغاشه را بتازی شترمرغ گویند و این مرض با او بیشتر افتد و
تدبیرش علاج سر ست و ذرود و تدهین سر بروغن آس و روغن آمله **داء الصلع** آنست که
موی وسط سر برود و فقط علاج آنچه در انتشار گذشت همانست اما اگر در سن پیری افتد
تدارک نتوان کرد **تشقق شعر** علاجش ترطیب و تدهین نمودن آنست که سر چرب نماید
و علاجش تنقیه است با طریفلات **شیب** یعنی سپید موی که قبل از وقت آید و وقت او
کهولت است و تدبیرش آنست که یک عدد هلیله مربا هر صبح بخورند و در سر آب ماهی یک هفته
اطریفل صغیر بکار برند و بعد دو ماه بعد مسهل بلغم بعمل آرند و از حموضات و کثرت

نفصد و حجامت بپرهیزند **فائده** برای محافظت شعر روغن لادن و روغن مورد بمالند
و برای تطویل شعر آب آمله بسر بشویند و آس و گل بنج برهم کوفته بیخته با آب آمله در سر اندازند
و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن بیت کهنه با خاکستر قیصوم و زبد البحر سرشته
مالیدن نافع ست انچه در داء الحیة و داء الثعلب گفته شد بکار برند و برای حلق شعر
آهک و زرنیخ مشهورست تا حلق نماند باستره بهترست و نوره خالی از مضرت نیست و برای منع
انبات تخم بنج و افیون و شوکران بسرکه بمالند و بازو و خون سنگ پشت و بیضهٔ مورچه
نافع ست و برای تجعید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ سدر بازو و حلبه در آب انداخته با آب وی
بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن موی خاکستر چوب در نوره بیزند و غلوله سازند
برموی بگردانند روزی چند بار و یکجا اندازند تا حلق نکند و برای تبسط شعر یعنی راست شدن موی
تا در هم نشوند روغن تا نب بهم کرده نیکو گرم بمالند و برای تسوید شعر یعنی سیاه کردن موی مرداسنگ
و آهک سود کرده و گل نیلفر تا نیم سرشته بیاسانید با آب بر سر نهند بعد شستن موی به آب گرم و
برگ بید انجیر بران بندند و بعد یکپاس بسازند و به آب گرم بشویند و روغن لادن یا
بامند سود آروغن گل چرب سازند و برای تشقیر شعر حنا و ریوند و زرد چوب و زرنیخ بهم سرشته و
زرنیخ آمیخته بمالند و شقیرت رنگیست میان سرخی و زردی و برای تحمیر شعر یعنی بطبیخ سعد کندش
بشویند و برای تبییض شعر موی ماش ریسا ساخته و بسرکه آمیخته ضماد سازند **فصل امراض**
اظفار یعنی بیماریهای ناخن **برص الاظفار** یعنی سپید شدن ناخنها و علاجش حلبه و تخم کتان
کوفته بعسل ضماد کردنست اگر کفایت نکند تنقیه باید کرد **صفرة الاظفار** یعنی
زرد شدن ناخنها و علاجش تخم خیار و سرکه طلا کردنست و تقلیل صفرا نمودن
وجع الاظفار یعنی درد ناخنها و علاجش برگ مورد و برگ سرو کوفته ضماد

کرد نیست تعقف الاظفار یعنی علتی است که بیشتر در اصل ناخنان پدید آید و این را
جذام الاظفار نیز گویند علاجش تنقیهٔ سودا و مرهم داخلیون و دیگر قیروطیات نهاده
داشتن تا از تعقف محفوظ ماند تشقق الاظفار اگر در طول ناخن بود مسمی باسنان الاظفار
علاجش ترطیب است تنقیهٔ سودا و پیه بط و مرغ و لعاب حلبه نهادن تقلع الاظفار
یعنی کنده شدن ناخنان سببش اگر استرخا بود و بیدر باشد علاجش تنقیهٔ بلغم است اگر
حدت خون بود یا باد باشد علاجش فصد صافن است و حجامت ساق و اگر در ناخن دست
بود فصد باسلیق و اگر در ناخن پا باشد شربت عناب و تسکین خون کردن انتفاخ
و حکة الاظفار علاجش با آب گرم شستن است انجیر کوفته ضماد کردن رض الاظفار
یعنی کوفته شدن ناخن علاجش در ابتدا برگ آس و برگ انار کوفته ضماد کردن است و بعد
سکون درد آرد گندم و زفت نهادن طلقیه آنست که ناخن همچون برگ سفید براق
و سهل الانکسار شود علاجش ماء الاصول و گلقند و سکنجبین دادن است و روغن بادام و بعد
نضج مطبوخ افتیمون نوشانیدن و زر وفا رطب با بادام شیرین پیه بز ضماد ساختن موت الدم
تحت الظفر یعنی مردن خون زیر ناخن علاجش آرد و زفت طلا کردن است و تلث اگر
شستن و گاه گاه تخم خرخیر و سرکه طلا کردن روزی چند بار در دهن انداخته مکیدن
نفع تمام دارد فائده چون خواهند که ناخن را بکنند بسببی باید که ریخ و جاوشیر و
روغن بادام تلخ ضماد کردن بهتر و اگر نخست سم و داخلیون ضماد کرده باشند زود بر انگیزند
فصل ۱۲ در امراض متفرقه کثرت قمل و صیبان قمل سببش سست و صیبان از بیضه
ولیست علاجش تنقیهٔ بدن است و غسل با آب شور و تجدید لباس و زرد و لو علت است از قمل کم آزار
شقاقام گویند در مسام جسیان باشد گویا بن نیست و چون گرمی بر بند حبس آن ابتدا این و

مفید است بعد الفصد نوشادر در سرکه حل کرده بمالند کثرت عرق سببش اگر امتلای بدن از اخلاط است تنقیه وی نمایند و اگر امتلای بدن باشد از طعام تقلیل غذا فرمایند و گرسنه دارند و اگر ضعف است تقویت دهند و مازو باریک ساخته بمالند و برگ مورد بسوزند و بخور آن بدن رسانند و اغذیه غلیظه حبس عرق میکنند و بسیار پوشیدن بهوا معتدل نشستن و عرق ناکردن حابس است و این عرق وجود حبس نمی نافع غشی ست آب سیب و آب گلاب و عرق گل یا گنجد برابر با آتش نرم بجوشانند تا روغن بماند فایده کثرت عرق که بسبیل طبیعت افتد و در روز بحران باشد و حبس آن نشاید کرد مگر چون ضعف پدید آید عرق الدم است که خون بعرق آید علاجش فصد است و اسهال و تلطیفه خون بعده تسدید مسام باستعمال قابضات بدن هزال و سمن مفرطین لاغری و فربهی که با فراط باشند مرضی و تدبیر فربه کردن آنست که نخست ازاله سبب نمایند بعده اغذیه و ادویه سمنه دهند و این مجرب است صفت آن قسط دری سپید سمسم و تخم خشخاش سپید مغز بادام حب الصنوبر حب السمنه بندق حبة الخضراء جمله برابر نرم بکوبند و بروغن و انگبین مقوم کنند و صبح و شام بقدر قوت بخورند و هرچه مرطب و مغلظ و جید الکیموس باشد غذا نمایند و تدبیر لاغر ساختن آنست که اسهال و ادرار و تقلیل غذا پردازند و روغن شبت و قسط و اطریفلات صغیر چون کوفی بخورانند و تشنه دارند و بر زمین خوابانند و این نافع ست لک مغسول یکدرم با سرکه ناشتا دهند یکهفته بلکه زیاده بدن لاغر کند تشنج جلد سر و جبهه آنچه تمدد بود و بسبب آن منع شود و باشد که به تنقیه حاجت علاجش انست که کلامی سازند از موم چنانچه چسپیده شود و آنرا بپوشانند و اکثر روغن بمالند و تقلیل غذا نمایند استفاخ و حکه اصابع هنگام سرما علاجش آب گرم نشستن

یا بالطبیخ چغندر یا شلغم تقرح القطاة و حمرتها یعنی ریش نشستگاه و سرخی آن
علاجش در اول امر و ظهور حمرت از خفتن بر پشت و نشستن منع نمایند و ادویهٔ طلا مانند
و بعد جراحتش مرهم اسفیداج نهند صنان بوی بد که از بدن آید علاجش بعد تنقیه مر
بگلاب سائیده طلا کردنست انوشدارو و مطیب عرق ست فساد الاطراف بالبرد
یعنی سیاه و گنده شدن دستها و پایها از رسیدن سرما در سفر علاجش وقت ظهور کبودی
پیش از تورم روغن زیت مالیدنست یا تنها سیر روغن گرم که موجود بود و بعد ظهور ورم قبل از
سیاه شدن در طبیخ اکلیل و شبت و حلبه و کتان نشانیدن اطراف گذاشتن در آب گرم تنها
نیز کافیست و چون اطراف از تنها بر آیند روغن گل بمالند و عدس هم کوفته و
جوشانیده بگذارند و بعد بروز سیاهی بشرط عمیق بر آن زدنست و بعده در آب گرم دارند
تا خون آید بند نکنند تا که خود بایستد و بعده آوردن از آب گل ارمنی با عسل و سرکه طلا
نمایند و بعد زمانی بشراب نیمگرم یا با آب سرکه روزی چند بار بشویند حرق النار یعنی
سوختن از آتش و علاجش قبل از آبله کردن آنست که خرقه به برف تر کرده بنهند یا سرد نمایند
کنند و گل ارمنی با آب سرکه بمالند عدس پخته بگذارند سیاهی دوده و صمغ نفع دارد
و سفیده بیضه بستو و جراحات با شیر مالیدن کذلک و بعد ظهور آبله قصد کنند اگر بدن ممتلی بود
و مرهم اسفیداج نهند یا مرهم نوره حرق الدهن الحار یعنی سوختن از روغن گرم تدبیر
همانست که در حرق النار گذشت فقط این مخصوص است سفیده بیضه با نمک زیت اسفیداج طلا کنند
و بمالند حرق الماء الحار یعنی سوختن با آب گرم علاجش خاکستر چوب زده بیضه بمالند
الاحتراق من الصواعق یعنی سوختن از صاعقه تدبیرش همانست که در حرق النار
گذشت الاحتراق من الشمس یعنی سوختن از آفتاب علاجش مرهم کافور و مرهم حل کنند

احتراق الجلد من عسل البلادر یعنی سوختن از بلادر و علاجش تبرید و دهن
کردنست بعد مرهم خل نهادن احتراق اللسان من النوره یعنی سوختن زبان از آهک
و این بیشتر از حجامان اکثر افتد علاجش بلعاب اسپغول و مانند آن تمضمض است روغن بادام
و جوز هندی مالیدن **فصل فی الجراحات** بدانکه جراحت تفرق اتصال را گویند که در
گوشت افتد و چون ریم کند قرحه خوانند و اقسام جرح بسیارست صغیر کبیر بسیط مستوی اشفا
مجانف منفصل المفصل مرکب نافذ غیر نافذ و از آنکه این فن بجراحی تعلق دارد و ذکر آن بیش از
ابرام نیست اینقدر بدانند که دل چون مجروح باید مهلت ندهد و موت لازم است دماغ نیز
قلیل الاحتمال است نشان اختلال عقل بود و گرده و مثانه را حکم دماغ دارند در باب
جراحت بار آمدن بول بجراحت مثانه و بر آمدن براز بجراحت روده گواهی دهد و جراحت
جگر اگرچه مخوف ست لیکن امید سلامت هم دارد و جراحت عصب و وطی و عضله مخوف ست
و از تغیر لون و غشی و تشنج توان دانست جراحت انوکه از پیش بود خلاصی از وی کمترست
و جراحت شکم در جوف نافذ بود مخوف ست تهوع با فواق لازم است جراحت سینه که
نافذ بود مخوفست خروج هوا دلیل ویست جراحت حجاب مخوفست ضیق النفس لازم
آن جراحت معده مخوفست بر آمدن طعام شاهد بران آنچه در غیر این اعضا افتد امید وار
سلامت اکثر باشد بالجمله آنچه راست باید دوخت آنچه استخوان وی شکسته باید بر آورد و در باب
الجراح دانا رجوع نمایند که عاقل باشد که علم مجرد درینجا سود ندارد **نشوب النصل و الشوک**
و غیرها یعنی خلیدن پیکان و خار و مانند آن و علاجش بعد اخراجش مرو کندر یا یک
ساخته پاشیدن است **فصل فی القروح** این نوعست بسیط مرکب عسر الاندمال ما صو
قرحه ساعیه قرحه متاکله بسیط آنکه از عوارض مانع الاندمال خالی باشد و مرکب ضد آن عسر الاندمال
جریان و وجع و سیلان فضول و سوء ترکیب ۱۲

آنکه در غایت فساد بود و ناصور آنکه بعد تفتیح چهل روز بران بگذرد و این قسم بیست و اند سال
و ساعیه آنکه رطوبت او بر جای دیگر برسد آنرا نیز فاسد سازد و تب لازم وی نیست و متآکله آنکه
نواحی را بخورد و علاجش نیز بجراحان باید گذاشت و ظاهر ست که آنچه خفیف ست دفع
میشود و آنچه قویست بمراهم قویه که در قرابادینات مسطورست تدارک توان کرد و برگ نیم
که درخت مشهورست در هند کوفته و بعسل آمیخته انفع ترین معالجات قروح ست و پرهیز
سودمند تر و تنقیه اسرع الاثر و این تدبیر در ناصور ابلغ ست نخست قرحه را بگلاب که
درخت انگور در آن آمیخته باشند بشویند و اگر قوی تر خواهند بآب کبریت یا اشنو یا آب صابون که
در وی قدری زنج و نوشادر انداخته باشند بشویند و بعد شستن پنبه کهنه بشراب پر
سازند و در آن از روغن صبر و مر و دم الاخوین گرد کنند و افیون و زعفران آلایند و در نهند
و همین سان میکنند تا که به شود اگر سود ندهد گوشت فاسد ببرند اگر ممکن بود و بعده مندمل
سازند فصل ۵ در سقطه و ضربه و دوی اگر بی ورم و تب ست گل ارمنی و سپیدی
بیضه و مانند آن ضماد نمایند و اگر با ورم و تب ست بفصد و حجامت پردازند پس
روادعات گذارند و بر عضوی رئیس که افتد تقویت آن لازم هست بعد مراعات
امالهٔ ماده بجز آن که ضرر باشد و در ضربه عضله تسکین درد واجب دانند
فصل ۶ در تدبیر سوط یعنی کیسکه و اسیاط یعنی تازیانه زده باشند و بدان گوشت
زیر پوست متفرق شده باشد و زدن بچوب همین حکم دارد علاجش پخش کرد و گوشت
متفرق مجتمع شود و بعده گوسپند ذبح کنند و پوست وی همچنان گرم بپیچند بر وی که
بخشک شدن آید که از این یک شبانروز فرو نشود اگر خون بزیر پوست جمع آید مغز نان
و تربه ضماد نمایند فصل ۷ فی الکسر و الخلع و الوثی و الوهن و الوهی شکستن استخوان

خلع از جای برآمدن و تمامه وقتی برآمدن که از جا بالتمام و صورت آنکه باستخوان و با عضا
محیط آن کوفت لاحق شود یعنی آنکه از جا بلغزد و علاج کسر و خلع منوط به کمانگر یا مهر دارند و دیگر
تدبیر که کشیدن عضو و جنبش دادن جبر آن باشد سعد و فست یا در رود و هن یغن یا لیدن گرمه
نرم کوفته یا شیدن و سفات و خطمی برده بیضه طلا کردن تعدیل بستن نافع است **فصل ۸**
در تدبیر مسموم هرگاه کسی زهر خورده باشد علاجش همان وقت قی آوردن آب گرم و روغن کنجد
با مسکه بسیار نوشانیدن اگر قی خوب نیاید در حلق بشیت نمک آمیزند قدری بنوشانند
کنیز آمیخته بالجمله هرچه برای قی دهند کنیز دهند و چون قی حسب مدعا کرده شود شیر تازه خاص
که از گاو باشد بنوشانند هر قدر که تواند خورد اگر از این هم قی آید بهتر و مسکه و روغن گداخته
حکم شیر دارد و دفع هر زهر تریاق کبیر نافع است قطعاً خفتن ندهند اگر طعام خواهد طعامی لائق
شکم سیر خورانند و هرگاه بر نوعیت سم اطلاع شود نتیجه در اختیارات ۱۳ رکن وی مرقوم شده
خاصه تحمل آرند احتیاط چون غشی افتد و صدقه بگردد و سیاه چشم برود یا چشم سرخ بود و نبض ساقط
شود و زبان برون آید و عرق بسیار شود امید نجات نباشد و بدانند که سم یا معدنی باشد
یا نباتی یا حیوانی چنانچه مخفی نیست **فصل ۹** در معالجه گزیدن جانوران زهردار بدانند که طریق
دفعش از شش قسم بیرون نیست اینچه حسب حال باشد بکار برند یکی آنکه چیزی نهند که حرارت غریزی را
برافروزد و اختیار قوت دهد زهر دفع نماید چون تریاق کبیر و مثرودیطوس مانند آن دوم آنکه تن را
بروی از رطوبتها پاک کنند بقی یا با اسهال یا فصد نشاید کرد مگر در عقرب جراره یا حیات
سوم آنکه فادزهر از موده و تریاقیکه بالخاصیة مخصوص آن زهر بود دهند چون گوشت تمساح
جهت گزیدن تمساح گوشت افعی جهت گزیدن افعی چهارم آنکه دوائی دهند که ضد مزاج آن
حیوان بود چون آنکه که ضد مزاج کژدم است مانند آن پنجم آنکه دوائی و عملی کنند که اخلاط را

بحرکت آرد و طبیعت سم را بسهل تر بپوست افکند و دفع نماید و چون تعریق بادویه معرقه
باید نمایند و بعد از آن [illegible] ششم آنکه تدبیر کنند که منع انتشار زهر کند و چنان باشد که [illegible]
لسع عضو مسموم را قطع نمایند اگر ممکن شود [illegible] یا بالای آن از محل لسع عضو را سخت ببندند و ادویه
مخدره بر آن نهند تا زهر تجاوز نکند و وضع محاجم بر نفس عضو و مص عضو [illegible] باید که شکم
دهن و روغن گل چرب سازد تا مضرت نکند ادویه که دافع زهر ست [illegible] و گزیدن افعی را نفع تمام دارد
و تخم ترنج دو مثقال جمیع زهرها [illegible] اسود و [illegible] بادرنجبویه چنانکه تازه برآمده باشد عجیب ست و
[illegible] ابن سینا [illegible] کرده به کشنیز بریان [illegible] خشک ده [illegible] نفع تمام دارد [illegible] سرگین [illegible] سوخته خورند
ضماد کردن اثر کلی دارد پودینه کوهی [illegible] ضماد کردن و [illegible] شیر [illegible] روغن گاو [illegible] نهند سود دهد
و کشنیز [illegible] زنبور [illegible] عسل اسود [illegible] و چون ادویه جامعه کافی در
مطالب [illegible] علاج هر [illegible] و از زخم سگ دیوانه [illegible] اگر [illegible]
متقرح [illegible] و در اسهال سودا مبالغه نمایند و [illegible]
داء الکلب [illegible] اگر کسی سگ دیوانه ویرا گزیده باشد لازم بیماری که از گزیدن سگ دیوانه [illegible]
و از آنکه [illegible] از آب [illegible] ناخوردن آب بهلاکت [illegible] تدبیر آب نشانیدن
که نیزه دراز [illegible] بگذارند [illegible] حلقش چنانچه روی آب [illegible] و بعضی
اهل تجربه گویند که همان وقت که سگ دیوانه گزد خون آن سگ قدری گرفته و با آب [illegible] آنکس را
بنوشانند زهر اثر نکند و گفته اند که تا شش ماه مشک خورانیدن هر روز یک ماشه تا سه ماه
زخم را بستن ندهند و گفته اند که جگر همان سگ بریان کرده خورانیدن نفع دارد و بعضی

رساله دلائل النبض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الشافی الحکیم العلام والصلوة علی زبدة الانبیاء واولاده الکرام واصحابه العظام بعده پوشیده نباشد که این سطری چند یست از صناعت طب در ادله نبض رجال بدن که جهت طالبان این فن مرقوم شده وبدلائل النبض موسوم گشته مثنوی دارد امید یوسفی که مدام * فیض گیرند ازین چه خاص وچه عام * خلق عالم شوند ازین محظوظ * ماند از آفت زمان محفوظ * نبض حرکت اینسیه است از اوعیه روح مرکب از انبساط وانقباض جهت تعدیل روح بنسیم واخراج فضلات واحتباس ادله نبض یعنی چیزهائی که نبض بتوسط آنها دلالت میکند بر حال بدن ده است جنس اول ماخوذست از مقدار انبساط وانقباض واقسامش نه است از برای آنکه اقطار سه است طول وعرض وعمق ونبض در هر یک ازینها یا زائد ست یا ناقص یا معتدل از ضرب سه در سه نه حاصل میشود وآن نه این ست طویل قصیر معتدل بینهما

عریض ضیق معتدل بینهما مشرف منخفض معتدل بینهما طویل آنست که احساس
کرده شود اجزای او در طول اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت حرارت ست
قصیر آنکه احساس کرده شود اجزای او در طول اقل از مقیس علیه و سببش
قلت حرارت ست معتدل آنکه احساس کرده شود اجزای او در طول
مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال بینهماست عریض آنست که احساس
کرده شود اجزای او در عرض اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت ست
ضیق آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض اقل از مقیس علیه و سببش
قلت رطوبت ست معتدل آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض مساوی
مقیس علیه و سببش توسط حال بینهماست مشرف آنست که احساس کرده شود
اجزای او در ارتفاع اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت حرارت ست منخفض آنکه
احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارت ست
معتدل آنکه احساس کرده شود او در ارتفاع مساوی مقیس علیه و سببش توسط
حال بینهماست اقسام تسعه مذکوره باعتبار مقدار انبساط و انقباض بسائط
ست هرگاه که ترکیب کرده شود هر یک از ترکیب ثنائی و ثلاثی به بیست و هفت
قسم میگردد و قید ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی و مافوق
آنست زیرا که چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمی شود مگر اینکه دو قسم
از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد محال ست چه اعتدال در
هر قسم مع زیادت و نقصان و هم چنین زیادت و نقصان در هر قسم
ممتنع الاجتماع ست ضابطه در ثنائی آنست که گرفته شود سه قسمی

که در قطر طولی است ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر عرضی است پس حاصل شود نه قسم بعد ازان نه قسم ترکیب کرده شود با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم بعد ازان گرفته شود سه قسمی که در قطر عرضی شده ترکیب داده شود با سه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم دیگر مجموع نه بیست و هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

و ضابطه در ثلاثی آنست که دو اسم حفظ کرده شود و دو قسم پس اعتبار کرده شود قسم ثالث بیکی از سه جهت چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر عرضی پس حاصل کرده شود طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود ثلث زیرا که طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض یا معتدل و قس علیه الباقی پس حاصل کرده شود بیست و هفت چنانکه درین جدول نموده شد

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل

[illegible] و آن طویل [illegible] معتدل [illegible] ۱۲

[illegible] و آن [illegible] ضیق معتدل [illegible] ۱۲

درین خانه معتدل اول از قطر طول است و معتدل ثانی از قطر عرض ۱۲

[illegible]

درین خانه معتدل اول از قطر طول است و معتدل ثانی از قطر عمق ۱۲

درینخانه معتدل اول از قطر عرض است و معتدل ثانی از قطر عمق ۱۲

[illegible] ۱۲

معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل

جنس دوم ماخوذست از کیفیت قرع نبض و منقسم میشود بقوی و ضعیف و معتدل
قوی آنست که قرع کند بجرم انامل را اکثر از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانی است
ضعیف آنست که قرع کند بجرم انامل را اقل از مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است
معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بینهماست
جنس سوم ماخوذ از زمان حرکت و منقسم میشود بسریع و بطی و معتدل سریع
آنست که تمام کند حرکت را در زمان اقصر از مقیس علیه و سببش کثرت حاجت و ح
بنسیم ست بطی آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و سببش قلت
حاجت ست معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال بینهماست
جنس چهارم ماخوذست از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل
متواتر آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف
قوت حیوانیه است متفاوت آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه
و سببش شدت قوت حیوانیه است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد
و سببش توسط حال بینهماست جنس پنجم ماخوذ از قوام عرق و منقسم
میشود بصلب و لین و معتدل صلب آنست که صلابتش اکثر از صلابت
مقیس علیه باشد و سببش کثرت یبوست ست لین آنکه صلابتش اقل
از صلابت مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست ست معتدل

آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بینهاست جنس ششم
ماخوذ ست از کیفیت جسم عرق و منقسم میشود بحار و بارد و معتدل حار آنست
که جسم عرق احر باشد از مقیس علیه و سببش کثرت حرارت ست بارد آنکه ابرد باشد از
مقیس علیه و سببش قلت حرارت ست معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود
و سببش توسط حال بینهاست جنس هفتم ماخوذ ست از رطوبت ما فی العرق و
منقسم میشود بممتلی و خالی و معتدل ممتلی آنست که احساس کرده شود در و رطوبت
فوق مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت ست خالی آنکه احساس کرده شود رطوبت
در و دون مقیس علیه و سببش قلت رطوبت ست معتدل آنکه مساوی مقیس علیه
بود و سببش توسط حال بینهاست جنس هشتم ماخوذ ست از استوا و اختلاف
در احوال نبض و مراد باحوال نبض عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و ابطاء و تواتر
و تفاوت و صلابت و لین ست عرق نابض موصوف باستوا و اختلاف
هر احوال مذکوره بیکی از سه چیز ست اول مجموع نبضات یعنی ثلث نبضات مثلاً
یا متشابه هست در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی
دیگر پس اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و
اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه باشد در بعضی و متخالف
در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی که حاصل شده تشابه در و و مختلف
در چیزی که حاصل نشده در و دوم اجزای نبضه واحده یعنی چیزیکه واقع شود
از و در تحت اصابع اربعه یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه
در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره

[illegible] مع شرح ۱۲

مستوی علی الاطلاق گویند واگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق واگر متشابه
باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده تشابه در و
مختلف در چیزیکه حاصل نشده سوم آنکه جزو واحد است از نبضه واحده یعنی اول
چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده و اوسط چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده
و آخر چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف
یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق
گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی و متخالف در بعضی
دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده تشابه در و و مختلف در چیزیکه حاصل نشده
و سبب مستوی حسن حال بدن است و سبب مختلف شدت ضعف یا ثقل ماده یا حبس
باخود نسبت از انتظام و اختلاف عدم انتظام در و و منقسم میشود مختلف منتظم و مختلف غیر منتظم
مختلف منتظم آنست که حفظ کند یک دور یا دو دور یا بیشتر از و تغییر نکند و امثال
چیزیکه حفظ کند دور واحد را آنست که سرعت مثلا در یک نبضه بمقداری معین باشد و در
نبضه دیگر مثل و ثلث آن و استمرار یابد و مثال چیزیکه حفظ کند دو دور را آنست
که سرعت در نبضه اول بمقداری معین بود و در دوم مثل آن و در سوم مثل
و ثلث مقدار اولی و برین استمرار یابد تا عدد معین و من بعد بشود سرعت
در هر نبضه مثل آن نبضه که مجاور اوست و نصف آن و استمرار کند برین
تا عدد معین پس باز رجوع کند بدور اول تا اینکه تمام کند عدد معین را پس باز رجوع
کند طرف دور ثانی همچنان و سبب این قسم ضعف سبب اختلاف است زیرا که
اگر سبب قوی بودی احداث تفاوت تواتر کردی و باقی نماندی

[illegible]

برحالت واحده و مختلف غیر منتظم آنست که حفظ نکند در این را و سببش قوت سبب
اختلاف است این جنس و مخالف در تحت مختلف از این جهت یا نسبت که اجناس باشد
نه ده جنس و بهم مانند است از وزن که عبارتست از مقایسه احد الشیئین به دیگری جهت
شناختن نسبتی که میان ایشانست بدانکه هر فردی را از افراد انسان در حالت صحت نبضی است
که آن را وزنی معین است پس اگر وزن حاصل باشد جید الوزن گویند و سببش جبر اسباب نبض
بر مجرای طبیعی است اگر حاصل نباشد ردی الوزن و ردی الوزن منقسم میشود به سه قسم مجاوز الوزن
و مباین الوزن و خارج الوزن مجاوز الوزن آنست که متشابه باشد وزن سنی که یکی او است
چون صبی که او را وزن شبان است مباین الوزن آنکه متشابه بود سنی را که پس از آن نه باشد
چون صبی که او را وزن شیوخ باشد و خارج الوزن آنکه متشابه نباشد وزن سنی از سنین چون
صبی که او را وزن سنی نباشد و این قسم در نهایت رداءت است از برای آنکه دلالت
کننده است بر تغییر عظیم در مزاج باید دانست که حاجت بسوی نبض چنانکه گذشت از برای
ترویح روح غریزیست پس اگر زیاده شود حاجت بسبب زیادتی حرارت و عرق ناقص
مطاوع و قوت محرکه مساعد باشد نبض عظیم بود و با زیادتی حاجت مساعدت قوت سریع
گردد و اگر حاجت بافراط کشد بر وجهی که مندفع نشود به سوی آن جذب به نبض عظیم و سریع
نبض با عظیم و سرعت متواتر گردد اما اگر عرق با نبض مطاوع نباشد با زیادتی حاجت و مساعدت
قوت نبض سریع صغیر گردد و اگر قوت با زیادتی حاجت مطاوعت آلت ضعیف باشد پس
اگر حاجت بی تواتر مندفع شود و سریع تنها گردد و اگر زیادت شود حاجت سریع با تواتر و اگر
ضعیف گردد متشابه که قادر نباشد بر فعل سرعت نیز متواتر صغیر گردد و صغیر میشود نبض اندکی
از جهت انضغاط قوت در تحت ماده غذائیه یا خلطیه چنانکه در اول نوبتهای تب

هر چند که قوت در اصل قوی باشد و این نبض از جهت رطوبت سست و صلابت از جهت
یبوست اندکی صلب میگردد و بحران انها بسبب اندفاع ماده بسوی عضوی از اعضا
راس بعد و امعا و غیره میشود و اختلاف نبض از جهت ثقل ماده باشد یا ضعف و سبب امتلا
چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض حسن و بین ابتدا و چند نوع است از مرکبات نبض که
مخصوص اند باسما ترجم و ثبت میشود عظیم صغیر منشاری موجی دودی نملی ذنب الفار
مطرقی ذو الفترة الواقع فی الوسط عظیم بعضی را گویند که زاید باشد در اقطار ثلثه و سببش
کثرت حرارت و رطوبت و مطاوعت آلت است صغیر بعضی را گویند که ناقص باشد در اقطار ثلثه
و سببش قلت حرارت و رطوبت و نقصان مطاوعت آلت است منشاری نبضی را
گویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تاخر و صلابت و
لین بود و بعضی هریک از حیثیت تواتر و صلابت و انسته شد اما معنی اختلاف در شهوق و
غور آنست که بعضی از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی منخفض و اختلاف در تقدم و تاخر آنکه
حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا بعد از وقت و در صلابت و لین آنکه بعضی اجزای عرق
صلب بود و بعضی لین گردد و سبب اختلاف و غیر سست اول اختلاف مصوب حجم عرق
از اختلاف خون و صفرا و بلغم و سودا و عفونت و فجاجت و نضج چه عفونت موجب لین و کمال
انبساط است و عدم عفونت موجب ضد او انها و نضج نیز موجب این امور است و فجاجت
موجب اضداد انها دوم ورم اعضای عصبانیه است که موجب صلابت بعضی اجزای عرق
دون بعضی است و اختلاف در صلابت و لین موجب اختلاف در شهوق و غور است ایضا
و این همچنانست که اصحاب ذات الجنب بود از برای آنکه محیط است بغشا آن بین و غشا
یکی از خارج و دیگری از داخل او و اغشیه منتسجه از لیف عصبی و لیف باطلی لیس از این

مفرح القلوب

منجذب نشود و چیزیکه متصل ست با عصاب موضع ورم بسبب یادتی ورم در حجم عضو و چیزیکه
متصل نیست بآن اعصاب منجذب نشود لیس متمدد میگردد و بعضی از اعصاب گاه دیگر بآن دون
بعضی پس چیزیکه متمدد نشود و صلب میگردد و چیزیکه متمدد نمیگردد لین میشود موجی نبض را گویند
که سریع و متواتر و لین و مختلف الاجزاء در شهوق و غور و تقدم و تاخر باشد و سببش شدت ضعف ست
تا غایتی که استطاعت ندارد که انبساط دهد عرق نابض را دفعة واحدة بلکه انبساط دهد آنرا بتدریج و گاه
باشد که سببش لین عرق بود دودی نبض را گویند که مشابه موج بود الا آنکه صغیر بود بخلاف موجی
و سببش ضعف اندر موجی ست نملی نبض را گویند که مشابه باشد دودی را لیکن اصغر و اشد از وی در
تواتر و ضعف و سببش یادتی بود بر چیزیکه در دودی ست ذنب الفار نبض را گویند که اخذ کند بتدریج
از مقداری بسوی اعظم یا اصغر و لیس رجعت کند بسوی مقدار اول گاه باشد که منقطع شود قبل
از وصول بمقدار اول و این قسم ردیست وقتیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان از برای آنکه
دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما وقتیکه اخذ کند از نقصان بسوی زیادت ردی نیست بلکه جید ست
از برای آنکه دلالت میکند بر قوت طبیعت قسم اول که اخذ ست از نقصان بسوی زیادت مشابه
ذنب الفار ست اگر گردانیده شود مبدأ طرف دقیق بدین صورت و قسم ثانی که اخذ ست
از زیادت بسوی نقصان مشابه ذنب الفار ست اگر گردانیده شود مبدأ طرف غلیظ بدین هیأت
مثال تدریج در اختلاف آنست که ماتحت اصبع اول مثلا اگر بر حدی باشد اعظم و ماتحت ثانیه
انقص از وی و ماتحت ثالثه انقص از ماتحت ثانیه و ماتحت رابعه انقص از ماتحت ثالثه باشد و بعکس این چنانکه
مثلا ماتحت اصبع اول بر حدی باشد اصغر و ماتحت ثانیه اعظم از وی و ماتحت ثالثه اعظم از ماتحت ثانیه
و ماتحت رابعه اعظم از ماتحت ثالثه و قیاس کن وقتیکه اختلاف در سرعت یا غیر آن بود
قسمی را که رجوع میکند بحالت اولی ذنب راجع گویند و قسمی را که رجوع نمیکند

پس اگر منتهی شود بحیثیتیکه احساس کرده نشود حرکت او را ذنب منقضی گویند والا ذنب ثابت
مطرقی نبضی را گویند که قرع کند اصابع را پس عود کند انگی بجانب کز و قبل از وصول
بنهایتیکه از وی عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را تشبیه کرده شد بضرب مطرقه که باز میگردد از
مضروب پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع و رید ضراب پس عود میکند ضربه ثانیه
جالینوس گفته یافتم در نبض مطرقی عود را مترین اطبا اختلاف کرده اند که مطرقی نبض
واحد است یا دو نبضه اختیار کرد شیخ اول را و امام گفته که خلاف لفظی است زیرا که اگر شرط
کنیم در نبضه انبساط و انقباض مابین مطرقی نبضه واحده باشد و الا نبضتین و سبب مطرقی قوت
و حاجت بیده آله صلبه است پس مطاوعت نمیکند در حصول کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول
بنهایت پس شدت حاجت میخواند قوت را باتمام فعل او پس ملحق میشود ضربه دیگر و گاهی سبب
قوت میباشد زیرا که چون قوت عاجز باشد از بسط شریان عارض میشود او را توقف میان
نقطه مرکزیه و محیطیه از جهت استراحت گاهی از جهت شاغلی که مشغول دارد طبیعت را از کمال
انبساط میباشد چنانکه عارض شود در قرع مفرط پس دیگر بار اتمام کند حرکت را ذو الفترة
نبضی را گویند که واقع شود در وی سکون وقتیکه متوقع باشد حرکت چون مابین مسافت مثلا یا در مرکز
بعد از سکون داخلی جهت مانع از انبساط ثانی پس متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا در محیط
بعد از سکون خارجی بمثل ذلک و سببش اعیاء قوت یا استراحت یا عارض منافض که متصرف شود در
طبیعت فقط چون عجز مفرط واقع فی الوسط نبضی را گویند که واقع شود در وی حرکت وقتیکه
متوقع بود سکون کما ان الاخریین فرق میان واقع فی الوسط و مطرقی آنست که حرکت ثانیه
در واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول و قبل از اتمام انقباض اوست و در مطرقی
جزئیست از انبساطی که قرعه اولی اول اوست و سبب واقع فی الوسط شدت حاجت است

بسوی عروق که محتاج گردانیده طبیعت را بآنکه حرکت کند در وقت غیر حرکت و دلائل تنفس در سعت
و بطوء و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و غیرها نزدیک است بدلائل نبض بجهت آن بدین ن والله اعلم
خاتمه زده در قم خامه ام دلائل نبض * لطف کن تا بلی فرما * تا شود نبض سال تاریخ * نبض گیر و فزود بروی
۹۴۲

رساله دلائل البول

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و پس از درود بر رسول بر حق صلی الله علیه و آله و اصحابه مخفی نماند
که چون رساله دلائل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از مخادیم و اعزه چنان رسید که در
ادله بول نیز کلمه چند نوشته شود و حرفی چند نگاشته گردد لاجرم این مختصر که بدلائل البول
موسوم است در حیز عبارت و قید کتابت آمد و التوفیق من الملک الاحد بدانکه اول اختلاط آب
بطعام در معده است تا ترقیق آن کند و کیلوس گرداند و از آن جاری گردد با کیلوس از ماساریقا بسوی
کبد و در جهت مقعر کبد است از عروق شعریه که در محدب است از آن جاری شود و اکثر آن از کبد بسوی
کلیتین و از کلیتین بسوی مثانه و اندکی که در جگر باقی ماند جاری شود با دم در عروق پس
رجعت کند قهقری بسوی مثانه و از جهت منصبغ شود بول کسیکه خضاب کرده شود بحنا و
کم گردد بول کسیکه عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسیکه عرق کم کند و بعد از اجتماع مجموع
آب در مثانه منتقل شود از و بسوی احلیل یا فرج از احلیل یا فرج بسوی خارج معلوم شود
از چیزهائیکه مذکور شد دو امر اول آنکه در بول دو چیز است مائیت منفصله که اکثرش
از کبد است و فضله هضم ثانیه است و ثقل که مصاحب آب است در عروق بلا اقل مائیت

که مفصله هضم ثالث ست و این ثفل جوهریست مسمی برسوب هر دو هم آنکه دلالت قول
بر احوال کبد و مثانه اوضح ست از دلالتش بر آلات غذا از جهت انفصال او از کبد و کثرت
مکث او در مثانه و اجناس اول بول یعنی چیزهایی که اول بتوسط آنها دلالت میکنند بر حال بدن
هفت ست جنس اول لون ست و اصول این جنس پنج و اصل اول از اصول لون اصفر ست
و محتویست پنج طبقه طبقه اول تبنی که صفرتش چون آب تبن اندک ست مائل ست
به بیاض و دلالت کننده است بر برد از برای آنکه لون تبنی یا از جهت کثرت مائیت ست
یا از جهت قلت صفرا و هر یک ازین دو دلیل برد ست و این حکم اکثری ست زیرا که آنکه
امکان دارد که لون تبنی از جهت میل صفرا بجانبی دیگر باشد طبقه دوم اترجی ست که
صفرتش شبیه ست بصفرت قشر اترج حادث میشود از مخالطت صفرا زائد بر چیزی که در
تبنی ست و دلیل اعتدال ست طبقه سوم اشقر ست که صفرتش مائلیست بحمرت و دلالت
کننده است حرارت طبقه چهارم نارنجی ست که صفرتش شبیه ست بلون نارنج دلالت
کننده حرارت زائده بر چیزی که در اشقر ست طبقه پنجم احمر ناصع ست که مسمی بزعفرانی
چه لونش مشابه صبغ زعفران ست بخلاف نارنجی که مشابه صبغ زعفران نیست و دلالت کننده است
بر حرارت زائده بر چیزی که در نارنجیست اصل دوم از اصول لون احمر ست و منطویست بسه طبقه
طبقه اول اصهب ست که او را اندک حمرتی ست نزدیک ست به بیاض و دمی که موجب آنست
لا بد ست از آنکه رقیق باشد طبقه دوم وردی ست که او را حمرت زائده ست بر حمرت
اصهب که موجب آنست لا بد ست از آنکه غلیظ باشد طبقه سوم قانی و اقتم ست
که او را حمرتی ست مائل به تیرگی و دمی که موجب آنست لا بد ست از آنکه اغلظ باشد
و سبب جمیع این طبقات ثلثه غلبه دم و حرارت ست علی مراتبها و گاهی لون با وجود

بروا احمر نیز باشد چنانکه در فالج و سوء القنیه بسبب ضعف کبد و قلت تمیز مائیت از دم و لون ناری
از طبقات صفرت و لست بر حرارت از طبقات حمرت از برای آنکه صفرت از جهت اختلاط
صفرا ست و حمرت از اختلاط دم و حرارت صفرا شدیدست از حرارت دم و ایضا غالب است
بر صفرا جزء ناری و بر دم جزء هوائی و حرارت نار اشد است از حرارت هوا اصل سوم از
اصول الوان اخضر است و مشتمل است چهار طبقه طبقه اول فستقی ست که آنرا خضری نیز گویند
و این بول دلالت میکند بر برد مجمد از برای آنکه این لون حاصل میشود از اختلاط سودا
بصفرا و غالب اینست که سودا از برد مجمد حاصل شود و قرشی در شرح کلیات آورده که لون فستقی
نزدیک من دلالت میکند بر احتراق صفرا از برای آنکه سودائی که از برد حاصل میشود با کمودت
میباشد نه با صفرت طبقه دوم نیلنجی ست و او لونی ست که خضرت او فوق خضرت
فستقی ست مشابه رنگ نیلی بود که در آب حل کرده باشد و این بول نیز دلالت میکند بر برد
مجمد اما برد درین قوی ست و فستقی و نیلنجی مینمایند در صبیان بفالج یا تشنج از برای
آنکه در بدنهای ایشان رطوبت غالب ست طبقه سوم زنجاری ست طبقه چهارم
کراثی و این دو لون دلالت میکند بر افراط حرارت محرقه و فرق میان ایشان اینست که زنجاری
مایلست به بیاض از جهت شدت حرارت و بخلاف کراثی اصل چهارم از اصول الوان
اسود است و آنرا اسباب است سبب اول احتراق است بطریق که یافته شود در بدن صفرا احتراقی
پس احتراق کند چیزرا که مخالطه باشد بول را از اخلاط و سبب اسوداد محترق بحرارت
آنست که چیزیکه باقی ماند در و بعد از احتراق از رطوبت بانواع تشتت متوجه سطح ظاهر او
شود و لیس نفوذ نکند در و پس اسوداد عارض گردد از برای آنکه کثافت سبب سواد است چنانچه
فراگشت محسوس شود و علامت سواد که حاصل شود بسبب احتراق یکی از دو چیز است

اول آنست که با صفرتی باشد که بزعفرانی زند دوم آنکه متقدم باشد او را بول قوی الرایحه
یا احمر سبب دوم جمود ست باین نوع که یافته شود در بدن ماده باید که گشید کند چیزی که مخالط
مائیت بول ست از اخلاط و جمود سوداست از برای آنکه انجمد منتر الکم شود در سطح او پس
تکثیف کند جسم را پس عارض میشود اسود او از جهت حادث گردد سواد و تیره را که او را در
و علامت سواد که حاصل شود بسبب جمود یکی از دو امر است امر اول آنست که با کمودت باشد
امر دوم آنکه متقدم باشد او را بول اخضر عدیم الرایحه یا ذو رایحه که دلالت کند بر برودت چون
جمودت سبب سوم حرکت ماده سوداویه است که تحریک کند طبیعت آنرا بسبیل تنقیه و بحران
و اخراج کند از طریق بول همچنانکه در حمیات سوداویه و علامتش آنست که در روز بحران باشد
و از عقبش خفت حاصل شود و متقدم باشد او را علامات که دلالت کند بر نضج ماده سبب چهارم
تناول شیء صابغ ست چون شراب اسود که طبیعت تصرف نکند در وی پس بیرون آید بحالت
خود مع بول یا عدم تصرف طبیعت در وی و یا از جهت سقوط قوت کبد ست و این در نهایت رداءت است
یا از جهت بودن او دست انداز بقدر کفایت و درین هیچ خطری نیست اصل پنجم از اصول لون
ابیض ست و منقسم شود بدو قسم قسم اول لونی ست که مفرق بصر ست چون لون لبن و
غیر مشف ست و نفوذ نمیکند در وی بصر یعنی باز میدارد ما ورای خود را از ابصار و یافته نمی شود (که ادراک نفوذ به بصر نباشند ۱۲)
در بول مگر با غلط و اطلاق بیاض بر وی حقیقت ست و دلالت میکند یا بر غلبه بلغم و یا بر ذوبان
شحم یا اعضای اصلیه و علامت ذوبان شحم آنست که بول با بیاض دسمی باشد و سببش حرارت قویه است
که اذابه دسومات بدن کند و این رسوب منجمد میشود در قاروره و علامت ذوبان اعضای
اصلیه چون عصب و عظام آنست که بول شدید البیاض بود و این در آخر دق
میباشد و علامتش در بول ضمور قوی ست قسم دوم لونی ست که مشف ست

(و این مهلک ست ۱۲)

وآن بر دو نوعست **نوع اول** از شفف چیزیست که از اصلا لون نیست چون هوا
واجرام فلکیه که باز نمیدارد ماورای خود را اصلا از ابصار **نوع دوم** از مشف چیزیست
که آن ذو لونیست چون ماء صافی و این نیز باز نمیدارد ماورای خود را از ابصار مگر اندکی
و نوع اول را ابیض نمیگویند از برای آنکه عدیم اللونست از نجهت ممکن نیست رویت او
و نوع ثانی را ابیض میگویند و اطلاق ابیض بر او مجازست برای آنکه او را غیر بیاض
مخفی لونی ست و از نجهت ممکن ست رویت و بخلاف هوا مثلا و منعکس میشود شعاع از و
و منعکس نمیشود از هوا و وجه مجازست که چون مثل این مشف را عارض شود تکاثف یا تفرق
بسوی اجزای صغار بسیار شود و بسبب این اجزای اندک سطوحی که مرئی شود ابیض اما تکاثف
چون چیزیکه عارض شود آب را وقتیکه منجمد گردد و اما تفرق چون چیزیکه حادث گردد آب را
وقتیکه کف کند و مردم گمان برند که بیاض موجودست در آب منظر اوست تکاثف و تفرق
پس سفیدی نماید
و این غلط نست این قسم از بیاض در بول دلالت کند بر عدم تصرف طبیعت آب جهت
بطلان هضم که بعد از استیلای برودت بر دیار رسیده که منع کند نفوذ صابغ را پس بیرون آید بول
برنگ آب **جنس دوم قوام بول** ست و بول بحسب قوام یا رقیق ست یا غلیظ یا معتدل بینهما
از برای آنکه خالی از ان نیست که او را قوامی محسوس ست زاید بر قوام مائیت یا نیست اگر نیست
رقیق ست و اگر هست میرسد بعد سیلان یا نمیرسد اگر میرسد غلیظ و اگر نمیرسد معتدل
بینهما و سبب رقیق عدم نضج ست یا کثرت شرب آب یا سده و شناخته میشود موضع سده
بثقل و تمدد و سبب غلیظ عدم نضج ست یا نضج خلط مفرط الغلظ و علامتش تقدم فرط
غلظ ست و سبب معتدل بینهما نضج ست **جنس سوم صفا و کدورت بول** ست
و صافی آنرا گویند که متشابه الاجزا باشد و منع بصر نکند از نفوذ و کدر آن را گویند

که متشابه الاجزا نباشد و بعضی از اجزای آن منع بصر کند از نفوذ و صفا از علامات نضج و سکون است
سواد و کدورت از امارات عدم نضج و ثوران اخلاط و کدر اندکی از جهت سقوط قوت و
از جهت ورم باطن میباشد و غلیظ مفارق کدر هست با سطبری قوام **جنس چهارم رایحه**
بول است بول بحسب رایحه یا منتن است یا عدیم الرایحه یا معتدل یا منتن دلالت کننده است
بر یکی از دو امر اول افراط عفونت اخلاط امر دوم قروح یا جرب آلات بول و این اکثر
در مثانه باشد زیرا که احتباس بول بیشتر در وی بود پس تأثیر قروح مثانه در افساد رایحه اکثر
باشد و فرق میان این دو منتن بول بدو وجه است اول آنکه کائن از قروح آلات بول میباشد با وجع
در عضو متقرح بخلاف کائن از عفونت اخلاط دوم آنکه کائن از قروح با قیح و قشور میباشد
بخلاف کائن از عفونت بحسب قوت مرض و ضعف او بیش و کم میشود بخلاف کائن از قروح
و اما عدیم الرایحه دلالت کننده است بر جمود اخلاط و فجاجت او و از جهت سقوط قوت میباشد
و این وقتیست که عاجز شود قوت طبیعت از دفع ما تعفن البول پس اگر باشد این در عقب
بول شدید النتن دلالت کند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض پس ناچار باشد از انتظار موت
و اما معتدل دلالت کند بر نضج ماده **جنس پنجم زبد بول است** و زبد در بول حاصل میشود
از رطوبات لزجه که مخالط او ریح خارجه مع البول و دشوار است بر وی اینکه خرق کند آن رطوبات را
و بیرون آید پس متعلق شود و بول را زبد و حباب کند امتداد رطوبت لزجه حول ریح
تحلیلها است هر چند این رطوبات لزجه اوفر و ریاح ممدوده او اکثر باشد بول از زبد بیشتر بود و
کثرت زبد کبیره و بطوء انفقاع و زوال دلالت کند بر کثرت ماده غلیظ لزجه و غلبه ریاح
جنس ششم رسوب است و رسوب در لغت استقرار اجزای غلیظه در اسفل مایعات است و در
اصطلاح اطبا جوهر اغلظ از مائیت ممتیز باشد از آن و نزدیک بود این که از

اسفل باشد یا در اوسط یا در فوق و اول را رسوب راسب گویند و دوم را متعلق و سوم را غمام
و اطلاق میکنند رسوب را بر غمام و متعلق از برای آنکه چیزیکه از شان او رسوب است مستقر
نمیشود و در وسط یا بالا باشد وقتیکه منع کند مانعی از رسوب پس بجهت آنکه این صفت که بالقوه در وی
گفته میشود و در رسوب یا دال ست بر نضج ماده و آنرا رسوب محمود خوانند یا غیر دال بر نضج
و آنرا رسوب غیر محمود خوانند و رسوب محمود را اوصافست اول بیاض از برای آنکه نضج بهاضمه است و فعل
هاضمه تشبیه با عضاست و اعضا ابیض اند پس مشابهت در لون تابع باشد نضج او و فضلات هضم کبدی
بود لیکن مثانه و غیر آن از مجاری تغیر سید میشد حمرت البته ظاهر نگشتی و در رسوب دوم ملاست
از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزاء رسوب قبول کرده است نضج را سوم استواء که مشابه الاجزا
باشد یعنی بعضی غلیظ نباشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا از برای آنکه شدت آنها از ریاح یا فعلها
اتصال بعضی ببعضی باشد همانا التیام ریاح بول از مجاجت و رسوب محمود سه قسم است افضل و
رسوب راسب است پس متعلق پس غمام بدو وجه اول آنکه غالب اعضا اجزاء ارضیه است
و قوی بود و فعول منع بول وقتیکه نضج بود و تشبیه باشد با اعضا و غالب باشد بر وی
پس نشان آن بود که تسفل بود پس چیزیکه از وی تسفل شود نزدیکتر بود بنضج وجه دوم آنکه اکثر
تعلق ریح بود و هر چند که ریح بیشتر باشد تعلق بیشتر باشد و کثرت ریح دلالت کند بر
از نضج ماده در رسوب سوم آنست که یافته نشود در وی اوصاف مذکوره آن نیز
با افضل و غمام پس متعلق پس اسب و این قوی ست که از جهت
از برای آنکه همچنانکه حرارت مصعد ست ملطف نیز ست تا وقتیکه
ریح قاهر اجزای ارضیه را که از شان او است تسفل باشد از جهت میل
فوق پس راسب افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام بود از برای آنکه

در این هنگام تسفل کمتر باشد و فضول شده و در رسوب یا از اعضا باشد یا از رطوبات
جنیه هست بدن جسمیکه باشد از رسوب غیر این هر دو که این از اعضا یا باشد یا از اعضای اصلیه
و آنرا اجرائی گویند یا نباشد پس اگر از اعضای اصلیه نباشد و در وی هنیت باشد آنرا دسمی خوانند
یا نباشد و هنیت رو و آنرا لحمی گویند و خراطی یا از ظاهر عضو باشد یا از باطن عضو پس اگر از ظاهر
عضو باشد آنرا قشوری خوانند و اگر از باطن عضو باشد پس این منفصل اگر اجزای کبار عریض
بیاض احمر باشد آنرا صفائحی گویند و ابیض از مثانه و احمر از کلیه باشد و اگر نباشد اجزای
کبار عریض پس اگر باشد احمر آنرا کرسنی خوانند و اگر نباشد نخالی گویند و کاین رطوبات
بعضی مائل بحمرت دلالت کند بر احتراق دم و بعضی کمد است دلالت کند بر احتراق بلغم
و بعضی اصفر است دلالت کند بر غلبه صفرا و بعضی اسود است دلالت کند بر احتراق سودا
و تمامی اینها که مذکور شد دلیلست که از رسوب بود اما عدم رسوب را اسباب است
اول عدم نضج دوم سده سوم قلت ماده رسوب در اصحا کمتر باشد از جهت خلو عروق اینها
از خلط واجب الاندفاع ببول اگر باشد رسوب بعد سیم الهضم بود باشد از فضل غذا و جهت دل
را نیز رسوب کمتر بود از جهت قلت فضول آنها خصوصا وقتیکه مرتاض باشد از جهت کثرت
تحلیل بسبب ریاضت و در مرض بعضی و فربهی که تارک ریاضت باشد رسوب بسیار بود و از انواع
رسوب است رسوب شبیه که تفل در رفته بود و مخاطی که تفل در و خلط خام غلیظ باشد و بسیار
یافته شود در عرق النسا و وجع مفاصل و فرق بینهما بعد از مشاکلت هر دو در لون بیاض
آنست که مدی منتن بود و متقدم باشد او را ورم و آسان بود اجتماع تفل و تفرق
در و بخلاف مخاطی در این احکام [illegible] مقدار بول است بول یا اقل است
از طبع یا اکثر از و یا مساوی او و اسباب کثرت بول بسیار است و از انجمله

پست بسیار خوردن آب تنها یا ممزوج بمشروب و حکم خوردن ممزوج بمشروب دارد خوردن میوهای تر و از آن جمله است ذوبان اعضا و خروج ذائب بطریق بول چنانکه در حمیات محرقه و از آن جمله است استفراغ ماده متعفنه در بدن چنانکه در بحران و فرق میان بحرانی و ذوبانی آن بود که بیمار در بحرانی بقوت بود و از عقب آن راحت یابد بخلاف ذوبانی و ایضا در ذوبانی حرارت قویه بود و بول از این جاده باشد و در بحرانی نباشد و اسلم بول در این سوء غلیظ چیزی بود که اغزر باشد یعنی استفراغ کرده شود و بعد کثیر الاستفراغ قلیلا از برای آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت و ثانی بر ضعف طبیعت و اسباب قلت بول نیز بسیار است از آنجمله است فرط تحلیل رطوبات از شدت تخلخل بدن و اتساع مسام و بحرکت مفرط و از آنجمله است فنای رطوبات بدن از جهت فرط حرارت و این سبب غیر سبب اولیست برای آنکه اول زوال رطوبت است بعد از وجود او و ثانی عدم تکون اوست ابتدا و از آنجمله است سده که در مجاری بول متعفنه یا در مثانه است پس بیرون نیاید مگر رقیق قلیل و باقی ماند غلیظ کثیر و از آنجمله است اسهال چه اسهال موجب انصراف مائیت بجانب معده و امعا است و افراط قلت بول با قلت تحلیل منذر باستسقا و دلائل براز در صفرت و سواد و بیاض و غیر آن نزدیک است بدلائل بول

خاتمه

احکام بول را چو ده فکر یوسفی	بهر تو جمع کرده جمیع برادران
تاریخ سال تا که شود روشنت بدان	قاروره گیر چار صد و سی فزا بر آن

تمت ۹۴۲

رساله بحران

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحکیم الوهاب والصلوة علی رسوله محمد صاحب الحکمة و فصل الخطاب و علی آله الاطیاب
و اصحابه الانجاب اما بعد میگوید بنده مسکین محمد بدر الدین بن خواجه جمال الدین غفر الله له
و لوالدیه احسن الله الیهما و الیه این اندیست مسمی به مختصر البیان فی ضروریات البحران
ملتقط از رساله مستغنی عن الاوصاف در نظر اهل انصاف جامع موازین فن جالینوس خوانده نو و کهن
جهان حکمت یونان مسمی بنهایة البیان فی ما یتعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق اکثر
اطبای جهان محسود امثال و اقران یکتای زمانه و علی روزگار یگانه عصر جالینوس وقت افلاطون حضرت استادی
حکیم علی حسین عم فیضه الی تعاقب الملوین که دست شفا لیش بمسیح اعجاز است و تدبیر صحابخش
امراض الادوار الخالیه برانداز از روح علی عباس مجوسی است و نقش بیان کامل فن رخشت سحبانی او
ابی سهل مسیحی باطل حسب اصرار و استبداد مرهم دیده دیست نقش نگین مروت مجمع فضائل کونین
حاجی حرمین الشریفین حاجی محمد حسین حرسه الله تعالی فی الدارین بکمال استعجال بنا بر ضمیمه کردن
رسائل مطبوعه طبیه که سر از قالب طبع بر آورده بودند در قالب تحریر ریخته شد و ما توفیقی الا بالله
التماس بخدمت اصدقا اینکه اگر بسهوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند و بذیل عفو پوشند
بدانکه لفظ بحران یونانی است یا سریانی و معنی آن شدت تموز است یا فصل خطاب

و در اصطلاح اطبا عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت بدان سبب در بدن بیمار تغیر عظیم
ظاهر شود پس بحران بجای بهترین تدبیر و تشبیه داده اند مرض را بدشمن باغی و طبیعت را بپادشاه حامی بدن
را ملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال پس هنگام کارزار لامحاله سلطان را دفعه یا
تدریجا غلبه باشد تام یا ناقص و یا بالعکس و ازین اقسام تغیرات بسیار هنگام پیدا میشوند و همچنانکه در
روز قتال از طرفین اسباب جنگ حسب مهیا باشند و امور خطرناک باشند و آوازهای سخت و چیزهای
دهشت آمیز و خوف نحوی پیش آید همچنان در بحران قسم اضطراب و کرب و قلق عظیم و حرکات صعبه
شنیدن آوازها و حوادث و طنین و تشویش افعال بمریض لاحق میشوند پس زیرا که بحران واقع شود
مریض را بسبب تحریک نفرباینده زیرا که تحریک صناعی اگر موافق تحریک طبعی شود موجب استفراغ
مفرط گردد و در ان مخافت ضعف بل سلب قوت بل هلاک است اگر مخالف تحریک طبعی بود تشویش
در افعال طبیعت واقع گردد و طبیعت از فعل تام خود که بدن لائق و مانع بود باز میماند و بحران جید
و اخراج ماده و استیصال مرض بوجه اکمل نمیشود ازین وجه روز بحران از مسهلات و مستفرغات
بل از حرکات ممانعت میفرمودند حتی که اگر مریض متحمل باشد از غذا باز دارند و الا بقدر ضرورت
و همچنان وقت غذا لطیف سریع الهضم بکار برند فایده بدانکه بحرانیکه بدفع ماده بود
بیرون بوسعت بقی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و بحران که بعرق و ادرار بود ناقص باشد چه
ماده رقیق مندفع میگردد و غلیظ باقی میماند و بحرانیکه بقی یا اسهال یا رعاف بود تام باشد
بحران را تقدم اعراض لازم است مثلا اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب مقدم
شوند و اگر بشب واقع شود در روز ظاهر گردند و هر یک را از استفراغات خمسه علامات جداگانه
مقدم شوند مثلا علامت قی ضیق النفس و غثیان و تقلب نفس و تلخی دهن و رد فم معده و اختلاج آن و
تاریکی چشم و سقوط نبض و اختلاج لب زیرین و علامت اسهال قرقره امعاء و ثقل بدن و تمدد شراسیف

اسفل و نفخ البطن و درد پشت و انصباغ براز و قراقر امعا و عدم علامات ثابتی در غشاء بخیره و نبض
صغیر و قوی و صلب و مجمع‌ان و علامات عاقبت ثقل سمع و درد و طنین و اشتعال مخرج شک قتار
چشم و خارش بینی و ضربان گاهی گردیدن مرض صفرا و یا دموی خصوصا وقتیکه جوان
باشند و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظت کثرت بول عدم اسهال ماده بطرف دیگر و در زمستان
بیشتر از دیگر فصول افتد علامات عرق و انتفاخ بشره و رنگینی بول بروز چهارم غلظت آن بروز
هفتم و موجب مرض تبلیغیه علامات استفراغات همیشه متوجه باشند اگر طبیعت اقوی است دفع ماده
نماید همین مقصود و مراد است الا گاهی طبیب حاذق را احتیاج باعانت طبع شود در صورتیکه
طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود استیصال آن نتواند کرد فائده
بدانند که هر مرض را که آخر است ابتدا بود و چهار مرتبه می‌باشد ابتدا تزید انتها انحطاط بحران انحطاط
نمی‌شود و بحران تام در وقت انتها باشد و آنچه در ابتدای مرض افتد مهلک است آنچه در
زمان تزاید آید ناقص و ردی بود بدان را ایام مرض بعضی روزها بحران باشند که آنرا
ایام الباحوریه نیز گویند و بعضی روزها خبر دهنده که بحران خواهد شد آنرا ایام الانذار
گویند و بعضی روزها نه ایام باحوریه باشند و نه انذار ایام المجسات بحران را از روز وقوع پیشنیده
و آنرا ایام واقع فی الوسط گویند و ایام که در آن بحران افتد تام و نیک باشد یازده وزند
چهارم و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم
و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و بنا بر تسهیل حفظ بیندیان لیسن و بیت یادگرده شد قطعه

دال زا و یا و دال کاف و کاف لام الف یا لام دال و لام زا		کاف دال و کاف را سیدان یقین بینکم ایام بحوری ز لنگر بین

و ایام واقع فی الوسط شش وزند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم ایام که

در آن بحران ناقص افتد یا پنج و خطر باشد هشتم و بیست و ششم و هشتم و دهم
دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم و نوزدهم و یا بسکه در آن بحران نباشد بیست و
یکم بیست و دوم بیست و سوم بیست و پنجم و بیست و ششم بیست و هشتم بیست و نهم
سی‌ام سی و دوم سی و سوم سی و پنجم سی و ششم سی و هشتم سی و نهم و جهت تسهیل
حفظ متعلمان جدولی جامع اقسام اربع موافق اکثر اطبای نامدار مرقوم می‌شود

جدول ایام بحران و مسهل و واقع فی الاوسط و خلافی برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبای نامدار

۱	بحران	۱۱	بحران جید	۲۱	بحران محمود	۳۱	بحران
۲	خلافی	۱۲	مسهل بلا اختلاف	۲۲	مسهل بلا اختلاف	۳۲	مسهل بلا اختلاف
۳	بحران	۱۳	بحران محمود	۲۳	مسهل بلا اختلاف	۳۳	مسهل بلا اختلاف
۴	بحران	۱۴	بحران جید	۲۴	بحران	۳۴	بحران
۵	واقع فی الاوسط	۱۵	خلافی	۲۵	مسهل بلا اختلاف	۳۵	مسهل
۶	بحران ردی	۱۶	مسهل بلا اختلاف	۲۶	مسهل	۳۶	مسهل بلا اختلاف
۷	بحران محمود	۱۷	بحران	۲۷	بحران	۳۷	بحران
۸	روز مسهل بلا اختلاف	۱۸	بحران	۲۸	خلافی	۳۸	مسهل بلا اختلاف
۹	بحران	۱۹	یوم مسهل بلا اختلاف	۲۹	مسهل بلا اختلاف	۳۹	مسهل بلا اختلاف
۱۰	یوم مسهل با اختلاف	۲۰	بحران	۳۰	خلافی	۴۰	بحران

بحران نمی‌شود اقلیدس که
ستم یوم روز نخست یا
دوم باشد و گذشتن
بیست عالی است
و هو البحران ۱۲ ... سلمه
۱۲

[illegible]

فائده بسیار باشد که امراض حادة تا سه یوم علامات بحران سیماند پس درین
سه روز در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران
باید شمرد خصوصاً که یوم الانذار نیز بران گواهی داده باشد و اگر روز بحران هم روز نوبه
فائده انچه گفته شد از تعداد ایام باحوری در امراض حاده ونزهم می شود و اما
درامراض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روز بامراض حاده بود چنانچه در ربع
سوداوی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبه غب باشد بالجمله بعد صد و بیست روز بحران
یا پس هفت سال یا پس از چارده سال یا پس بیست یکسال بقراط بعد از چهل روز
بحران بشصتم و هشتادم و صد و بیستم از روزهای بحران شمرده و بدانند که در حمی
غب یوم النوبه روز بحران میباشد پس باید احکام بحران در روز نوبه ملحوظ دارند
و احتیاط کنند که در وقت پرهیز شکم بر واقع نشود فائده معمول اکثر اطبا است که اگر
حدوث مرض قبل از انتصاف نهار باشد آن روز را در حساب قبل تمام سکنند و اگر
بعد انتصاف نصف النهار باشد ترک سکنند ظاهر سببش انست که یوم طبیعی نزد
ایشان از نصف النهار تا نصف النهار دیگرست باقی براهین اکثر اسوب مذکوره
خصوصاً علت وقوع بحران و حساب اخذ و ترک وز حدوث مرض درینجا غلاف
طرق در غایة البیان فی ما تعلق بالبحران مذکورست بنقدر برای تعلیم مبتدیان
و حفظ اطفال مرقوم شد و الحمد لله اولاً و آخراً ظاهراً و باطناً

خاتمة الطبع ریخته قلم فطانت رقم رشک قدسی سلیم منشی محمد انوار حسین تسلیم

بعد حمد حکیم خالق ارواح و اجسام و نعت نبی برگزیده کافهٔ انام و منقبت آل
شمع شبستان کرامت و اکرام و مدحت اصحاب بیب ساده عزت و احترام

[illegible]

CALL No. { ۹۱۵ / ۳۲۹ ACC. NO. ۶۹۵۲

AUTHOR اکبر ارزانی

TITLE میزان الطب۔

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSSE

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.